

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

سیی در معارف اسلام

برنامه انسان در مسیر سعادت

متن سخنرانی‌های

استاد حسین انصاریان

مشهد - حسینیه همدانی‌ها - شوال - ۱۳۹۶ هش



www.erfan.ir

برنامه انسان در مسیر سعادت

(سیری در معارف اسلامی)

- مؤلف: استاد حسین انصاریان.....
 - پیاده‌سازی سخنرانی‌ها: مرکز تایپ سبحان.....
 - ویرایش: مشاک زاده.....
 - صفحه‌آرایی: ف.جانباز و ابوالفضل کریمی.....
 - ناظر فنی: سید ضیاء الدین پورمحمدیان.....
 - لیتوگرافی، چاپ و صحافی: دارالعرفان.....
- کلیه حقوق محفوظ و در انحصار ناشر است.

مرکز نشر دارالعرفان: قم - خیابان شهید فاطمی (دور شهر) - کوچه ۱۹ - پلاک ۲۷
تلفن تماس: ۰۹۱۹۶۵۲۰۴۲۷ - ۰۲۵۳۷۷۴۰۴۲۷ همراه:

فهرست مطالب

جلسه اول: کلید خوشبختی در دنیا و آخرت اطاعت از خدا و رسول خدا	۱۳	است
مقدمه‌ای جهت نقل روایتی کوتاه و مهم از امام رضا	۱۵	
اهل بیت چشمی جوشان علم خداوند	۱۶	
وجوب اطاعت از اهل بیت به حکم عقل	۱۶	
وجوب اطاعت از اهل بیت به حکم قرآن	۱۶	
سؤال جابرین عبدالله انصاری در رابط با آیه (أطِّبُوا اللَّهَ وَأطِّبُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)	۱۷	
خوشبختی همه جانبه در گروی اطاعت از پروردگار	۱۸	
خطرهای از درخواست نصیحت از استاد انصاریان در فرودگاه	۱۸	
داستان امام صادق و جوان کوفی	۱۹	
منزلت و مرتبه کوفیان	۱۹	
توصیه به عدم هجرت به مکه و مدینه	۲۰	
توصیه به راستگویی و ادای امانت	۲۱	
نقل داستانی در رابطه با امین بودن و ثمرات آن	۲۲	
اطاعت از رسول خدا	۲۴	
شیعه شدن پرفسور کانادایی فوق تخصص انژری اتمی	۲۴	
اطاعت از «أُولَى الْأَمْرِ» و منظور از آن در روایت اهل سنت	۲۵	
متن روایت امام رضا	۲۶	



برنامه انسان در مسیر سعادت

روضه امام رضا علیه السلام و گریزی به حادثه کربلا.....	۲۶
جلسه دوم: ترازوی اعمال انسان	۲۹
ذکر مقدمه‌ای جهت توضیح روایت امام رضا علیه السلام.....	۳۱
استفاده از ترازو در امور مختلف.....	۳۱
ترازو و معیار حکیمان قدیم.....	۳۲
دیدگاه قرآن درباره ترازو.....	۳۲
ویژگی علم اهل بیت علیهم السلام.....	۳۳
الف: اضافه شدن علم اهل بیت علیهم السلام.....	۳۳
ب: دائمی بودن علم اهل بیت علیهم السلام.....	۳۴
داستان امام صادق علیه السلام و هدیه گوشتی که ذبح شرعی نشده بود.....	۳۴
داستان‌هایی در رابطه با منفور بودن مال حرام.....	۳۵
الف: داستان مرحوم الهی تنکابنی و پرهیز از گوشت حرام.....	۳۵
آثار ترک گناه.....	۳۷
ب: داستان حاج شیخ عبدالکریم حائری و پرهیز از انگور حرام.....	۳۷
بهشت جای گناه کاران نیست!.....	۳۹
معیار و ترازوی اعمال انسان.....	۴۰
متن روایت امام رضا علیه السلام.....	۴۰
روضه حضرت موسی بن جعفر علیه السلام و حادثه کربلا.....	۴۱
دعای انتهای سخنرانی.....	۴۲
جلسه سوم: سعادت و شقاوت	۴۳
تقسیم انسان‌ها به سعید و شقی در کلام امام رضا علیه السلام.....	۴۵
انتخاب آزادانه بین سعادت و شقاوت.....	۴۵
عدم صدور شر از جانب خداوند.....	۴۶
همه خوبی‌ها از جانب خدا و همه بدی‌ها از ناحیه خود انسان است.....	۴۷



فهرست مطالب

۴۷	آلوگی، مانع استجابت دعا.....
۴۸	چرا حضرت یعقوب ﷺ گرفتار فراق یوسف شد؟
۴۹	دادستان امیرالمؤمنین ﷺ و مارگزیدگی یکی از یاران.....
۴۹	کل مشکلات ناشی از عدم فهم قرآن است.....
۵۰	عدم امکان اصلاح مردم با کتاب‌های شرقی و غربی.....
۵۰	مراقبت نسبت به ادای حق قرآن و اهل‌بیت ﷺ.....
۵۱	انتخاب سعادت و شقاوت از ناحیه انسان.....
۵۲	شرح روایت امام رضا ﷺ.....
۵۳	معنای تقول.....
۵۳	روضه حضرت علی اصغر ﷺ.....
۵۵	جلسه چهارم: ایمان و تقوا کلید سعادت انسان
۵۷	سعادت ویژه اهل ایمان و تقواست.....
۵۷	میل به بی‌قید و شرط بودن.....
۵۸	کنترل کردن چشم و چرایی آن.....
۵۹	مقید بودن در نگاه اختصاص به مردان ندارد.....
۶۰	گناه نکردن حضرت یوسف ﷺ در اوج محركات جوانی.....
۶۱	حضرت یوسف ﷺ از بندگان مخصوص پروردگار.....
۶۱	معامله کردن با خدا و به سامان رسیدن انسان.....
۶۱	لذت بردن از دستورات حکیمانه خداوند.....
۶۲	تمام کردن حجت بر بندگان با نمونه‌های مختلف.....
۶۲	ماجرای جوانی که انگشتانش را سوزاند تا آلوده گناه نشود.....
۶۴	ایمان و تقوا علاج کننده فساد گسترده.....
۶۴	شقاوت ویژه افراد منکر و گناهکار.....
۶۵	روضه حضرت علی اصغر ﷺ.....



جلسه پنجم: کلید سعادت تمسک به قرآن و عترت	۶۷
تفسیر قرآن با روایات اهل بیت ﷺ و بالعکس.....	۶۹
حدیث تقلین.....	۶۹
سفر کردن یک عالم نود ساله به مدینه برای پرسش از امام صادق علیه السلام	۷۰
معنای اجتناب از گناهان کبیره.....	۷۱
عدم اجبار خداوند در هدایت بندگان.....	۷۲
تفسیر و توضیح گناهان کبیره.....	۷۳
عوامل سعادت و شقاوت در کلام امام رضا علیه السلام	۷۳
مراجعةه به قرآن جهت فهم معنای روایت امام رضا علیه السلام	۷۴
برکات ارتباط با قرآن.....	۷۵
جلوه کردن خداوند در قرآن.....	۷۵
داستانی از تقوای مرحوم حاج آقا حسین قمی.....	۷۶
بیان دین کامل در آیه ۱۷۷ سوره بقره.....	۷۷
روضه امام حسین علیه السلام از زبان حضرت صدیقه کبری علیها السلام	۷۷
جلسه ششم: ایمان و تقوا دو عنصر مهم در سعادت انسان.....	۷۹
ظهور سعادت در پرتوی ایمان و تقوا در فرمایش امام رضا علیه السلام	۸۱
عدم تفاوت بین زن و مرد در انجام عمل صالح.....	۸۱
آکاهی به قرآن و یافتن پاسخ اشکالات و ایرادات.....	۸۲
آیا از منظر قرآن هر عمل به ظاهر خوبی، عمل صالح است؟.....	۸۲
الف: لیاقت نداشتن مشرکان در تعمیر مسجدالحرام.....	۸۲
ب: ایمان و نیت خالص، شرط عمل صالح است.....	۸۳
انعکاس عمل صالح اهل بیت ﷺ در قرآن.....	۸۴
ریاء، عامل نابودی عمل انسان.....	۸۵
همه دین در ایمان و تقواست.....	۸۶
نبود ایمان و تقوا و فراگیری فساد در جوامع.....	۸۶



فهرست مطالب

ذکر نمونه‌ای از فردی باتقوا در بازگرداندن مورچه به لانه‌اش.....	۸۷
برتری انسان مؤمن با تقاو نسبت به همه موجودات.....	۸۸
اولیاء‌اللهی مانند گوهر در معن پنهان هستند.....	۸۹
نقل داستانی از از یک ولی‌اللهی ناشناخته.....	۸۹
برتری قدر و منزلت مؤمن نسبت به کعبه.....	۹۰
روضه حضرت زهرا ^{علیها السلام}	۹۱
جلسه هفتم: استقامت بر ایمان.....	۹۳
بیان اسلام کامل در آیه ۱۷۷ سوره بقره.....	۹۵
کسب ایمان مستقر و ماندنبه.....	۹۵
در معرض بودن همه مردم نسبت به حوادث از بین برندۀ ایمان و تقوا.....	۹۶
نمونه‌ای از مؤمنان که در مقابل حوادث استوار ماندند.....	۹۶
الف: بلال حبشه.....	۹۶
ب: ابن ابی عمیر.....	۹۸
محکوم شدن به هزار عدد تازیانه.....	۹۹
ضریبه زدن ماهواره‌ها به فرهنگ و ایمان.....	۱۰۰
ابن ابی عمیر و قبول نکردن بدھی‌اش.....	۱۰۰
مقایسه ایمان و علم.....	۱۰۱
ترمز و محافظت بودن بودن ایمان.....	۱۰۱
ج: گروهی از امّت‌های گذشته که به جهت مؤمن بودن با ارّه آنها را نصف کردند.....	۱۰۲
تولیدکننده بودن علم.....	۱۰۳
بالاترین مؤمنان از زمان حضرت آدم تا قیامت.....	۱۰۳
روضه حضرت قاسم ^{علیه السلام}	۱۰۴
جلسه هشتم: خیر دنیا و آخرت.....	۱۰۵
دلایل مخالفت با پیامبر ^{صلی الله علیه و آله و سلم} در اوایل بعثت.....	۱۰۷
بیان هدف بعثت به همه مردم توسط پیامبر ^{صلی الله علیه و آله و سلم}	۱۰۷



برنامه انسان در مسیر سعادت

آوردن خیر دنیا و آخرت، هدف بعثت پیامبر ﷺ	۱۰۸
عدم درخواست پاداش در مقابل تبلیغ رسالت	۱۰۸
منحصر بودن انبیاء در عدم دریافت مزد در مقابل کار سنگین و طاقت فرسا	۱۰۸
منظور از خیر دنیا و آخرت	۱۰۹
الف: قرآن کریم، خیر دنیا و آخرت	۱۰۹
ب: روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ، خیر دنیا و آخرت	۱۱۰
ذکر نمونه از خیر بودن قرآن و اهل بیت ﷺ	۱۱۰
شرافت یافتن کعبه	۱۱۱
ثواب نگاه کردن به کعبه	۱۱۲
اضافه شدن قرآن و اهل بیت ﷺ به زندگی انسان	۱۱۲
یکی از ثمرات قرآنی و اهل بیت شدن	۱۱۳
چگونگی هدایت شدن آن دزد با آیات قرآن (ادامه داستان)	۱۱۴
روضه اُسرا و خرابه شام	۱۱۶
جلسه نهم: مراتب ایمان	۱۱۷
مراتب ایمان در کلام امام صادق علیه السلام	۱۱۹
الف: ایمان ناقص	۱۱۹
ب: ایمان کامل	۱۲۰
ج: ایمان زائد	۱۲۰
ذکر نمونه هایی از ایمان زائد	۱۲۰
الف: اصحاب کهف	۱۲۰
ب: حَرْ بن یزید ریاحی	۱۲۱
نقد شعر «هر سخن کز دل برآید لا جرم بر دل نشیند»	۱۲۲
سه نفر که در روز عاشوراء از قعر جهنّم به فردوس اعلی رسیدند	۱۲۳
فردوس اعلی کجاست؟	۱۲۴
پاداش نصرت سیدالشہداء علیه السلام در مقایسه با عملی مانند نماز شب	۱۲۴



فهرست مطالب

توضیح ایمان زائد.....	۱۲۶
قرآن، مایه فهم معارف برای جهانیان خواستار راه مستقیم.....	۱۲۶
چرا با وجود کامل بودن قرآن، اوضاع امت اسلام نابسامان است؟.....	۱۲۷
جدایی انسان از قرآن و ایجاد نابسامانی.....	۱۲۸
خاطره‌ای از یک ولی خدا که بعد از مرگ به عالم دنیا اشرف داشت.....	۱۲۸
زنده بودن مؤمن در حالیکه مرده است.....	۱۲۹
مرگ یکی از اساتید و تشریف خدمت امام حسین علیه السلام در عالم بزرخ.....	۱۳۰
سیره روضه‌خوانی امام صادق علیه السلام.....	۱۳۱
روضه خوانی امام صادق علیه السلام برای حضرت علی اصغر علیه السلام.....	۱۳۱
جلسه دهم: دین اسلام، دین آسان.....	۱۳۳
تشبیه کلام اهل بیت علیه السلام به شاقول.....	۱۳۵
سفرارش امام صادق علیه السلام نسبت به آسان گرفتن دین.....	۱۳۶
حکایتی در رابطه با آسان گرفتن پیامبر علیه السلام نسبت به فردی که قادر بر ادای کفاره نبود.....	۱۳۷
توضیحاتی در رابطه خاطرات شخصی.....	۱۳۸
نقل یکی از خاطرات: لاتی که از اولیاء خدا شد.....	۱۳۹
فقط اهل بیت علیه السلام سودمند هستند.....	۱۴۱
داستان فروش خانه همسایه امام صادق علیه السلام.....	۱۴۲
شب جمعه و زیارت همه اهل بیت علیه السلام و انبیاء و ملائکه از کربلا.....	۱۴۳
روضه وداع حضرت زینب علیها السلام با پیکر ابی عبدالله علیه السلام.....	۱۴۴

جلسه اول

کید خو شجتی در دنیا و آخرت اطاعت از

خدا و رسول خدا صلوات الله عليه و آله و سلم و ائمه علیهم السلام است

مقدمه‌ای بحث نقل روایی کوتاه و محض از امام رضا علی‌الله‌یه

یکی از علمای بزرگ ما که در هفتاد و سه سالگی از دنیا رفت؛ وجود بسیار پر برکتی بود برای دین، برای مردم، برای مشکل‌داران، برای علمای زمان خودش تا روز ظهور امام دوازدهم، علامه مجلسی^۱ است، شرح حال این مرد الٰهی را خیلی وقت پیش یکی از علمای خراسان در هزار صفحه نوشت. خیلی زحمت کشید که این مرد بزرگ را بشناساند. ایشان یک روایتی را از حضرت رضا علی‌الله‌یه نقل کرده که این روایت اگر با خودکار، اگر با خودنویس، روی کاغذ نوشته شود؛ یک خط نمی‌شود، روایت خیلی کوتاهی است؛ اما جزء روایاتی است که باید بگوییم روایت نخبه‌ای است. باید بگوییم در بین خیلی از روایات چشم و چراغ روایات است. من که خودم به توفیق خداوند بیش از پنجاه و پنج سال است با روایات سر و کار دارم، خیلی کم پیش‌آمده که ارتباطم با روایات تعطیل شده؛ همه جا، همه شهرها، چه در تهران، چه در استان‌های ایران، چه در کشورهای خارجی، بیست کشوری که برای تبلیغ رفتم؛ نود و نه درصد گُمرم را با روایات اهل بیت علی‌الله‌یه سر و کار داشتم. بعضی از کتابهای روایتی را از کلمه اول تا کلمه آخرش را من خواندم. گاهی یک

۱. محمدباقر بن محمدتقی مجلسی (۱۰۳۷ - ۱۱۱۰ق) معروف به علامه مجلسی یا مجلسی دوم، از محدثان و فقیهان مشهور شیعه در قرن یازدهم هجری بود. علامه مجلسی از میان شاخه‌های علوم اسلامی بیش از همه به حدیث‌نگاری علاقه داشت و به اخباریان نزدیک بود. مشهورترین کتاب او، مجموعه پرچم حدیثی به نام «بحارالانوار» است که نقش بارزی در احیای جایگاه حدیث در منظمه معرفت دینی داشت.



کتاب روایتی بوده؛ هزار و دویست صفحه، من تمامش را نشستم نگاه کردم حتی یک روایت هم از زیر چشم پنهان نمانده. این روایت برای من بسیار روایت مهمی بود وقتی دیدم، سریع هم یادداشت کردم.

اهل بیت ﷺ چشمی جوشان علم خداوند

راوی می‌گوید: من خدمت وجود مبارک امام هشتم بودم. حضرت رضا مثل پدرانشان تا پیغمبر، مثل فرزندان دیگرشان از حضرت جواد تا امام عصر ﷺ چشمی جوشان علم خداوند بودند، پروردگار این چهارده نفر را به دریای دانش وصل کرده بود، روی همین حساب است که اطاعت از این چهارده نفر تا قیامت واجب است؛ چون مافوق آنها وجود ندارند.

وجوب اطاعت از اهل بیت ﷺ به حکم عقل

اگر ما در آسیا، در امریکا، در افريقا، در اروپا، در اقیانوسیه نسبت به مُلک و ملکوت، نسبت به دنیا و آخرت، نسبت به وجود انسان، عالمتر از این چهارده نفر را داشتیم؛ واجب بود از آن عالمترها اطاعت بکنیم! یک قاعده‌ای در علم اصول است که ما در زمان طلبگی اساتیدمان یادمان دادنده، این یک قاعدة عقلی است، قاعده شرعی نیست. این قاعده عقلی می‌گوید: ترجیح بالامرحّح بر حکیم قبیح است. خدا حکیم است، کلمه حکیم هم زیاد در قرآن آمده این حکیم طبق آیه ولایت بر ما واجب کرده.

وجوب اطاعت از اهل بیت ﷺ به حکم قرآن

﴿إِنَّمَا يَأْكُلُونَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آتُوا اللَّهَ مَا كَانُوا إِنَّمَا يُقْسِمُونَ الصَّلَاةَ وَيَقُولُونَ الرَّبَّكَاهُ وَهُمْ رَاكِعُونَ﴾، در اینجا؛ در این آیه سه نفر مطرح هستند که اطاعت‌شان واجب است؛ یکی پروردگار است؛ یکی پیغمبر است، یکی «الَّذِينَ يَقِيمُونَ الصَّلَاةَ»، که سُنّی و شیعه نوشتند آیه درباره اهل بیت پیغمبر



جلسه اول / کلید خوشبختی در دنیا و آخرت اطاعت از خدا و رسول خدا^{علیه السلام} و ائمه^{علیهم السلام}

است. البته بعضی از سنتی‌ها نوشتند که این بخش سوم آیه در ارتباط با امیرالمؤمنین^{علیه السلام} است. در ارتباط با امیرالمؤمنین^{علیه السلام}، ولی پیغمبر اسلام^{علیه السلام} طبق روایات خودتان یک امام که معرفی نکرد برای بعد خودش، اگر یک امام معرفی کرده؛ مدرکش را بیاورید! نه در مدارک ما هست، نه در مدارک شما.

سؤال جابر بن عبد الله انصاری در رابط با آیه (أطِّيعُوا اللَّهَ وَأطِّيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ)^۱

خود شما این روایت بسیار پر قیمت را نقل کردید که وقتی آیه «أطِّيعُوا اللَّهَ وَأطِّيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ» نازل شد؛ جابر بن عبد الله انصاری^۲ که خودش، پدر بزرگش، پدر پدر بزرگش و مادرانش عرب اصیل بودند، عرب مدینه‌ای هم بودند، جابر آمد پیش پیغمبر^{علیه السلام}، ما خانوادگی برای جابر احترام خاصی قائل هستیم؛ چون ما از نسل جابر بن عبد الله انصاری هستیم، عده‌ای از اولاد جابر در زمان فشار بنی اُمیه و بنی عباس آمدند خوزستان، عده‌ای آمدند غرب اصفهان و ما از نسل آنها هستیم که مقیم غرب اصفهان شدند و اینها تشیع را با علمشان، با درایتشان، با اخلاقشان در یک منطقه وسیعی حاکم کردند.

شما می‌دانید **«إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ مُرُوكًا عَرَبِيًّا»**^۳، کلمه «عربیاً» دو معنی دارد؛ یکی زبان روان را عربی می‌گویند که پیچیدگی ندارد؛ یکی لغت عرب را عربی می‌گویند. اهل سنت نوشتند جابر با

۱. مائده: ۵۵

۲. جابر بن عبد الله انصاری «درگذشت بین سال‌های ۸۴ تا ۷۹ق»، صحابی پیامبر اسلام^{علیه السلام} و راوی حدیث لوح که در بردارنده نام امامان شیعه از زبان پیامبر^{علیه السلام} است. وی همچنین در سلسله راویان احادیث مشهور شیعی مانند حدیث جابر، حدیث غدیر، حدیث ثقلین و حدیث شهر علم نیز قرار دارد. جابر را از اصحاب پنج امام «از امام علی^{علیه السلام} تا امام باقر^{علیه السلام}» دانسته‌اند. او پس از واقعه عاشوراء، نخستین زائر امام حسین^{علیه السلام} بود که در روز اربعین به کربلا رسید. همچنین بنابر روایات، او سلام پیامبر^{علیه السلام} را به امام باقر^{علیه السلام} رساند.

۳. یوسف: ۲

جد و آباد عربِ اصیل، آمد پیش پیغمبر گفت: یا رسول الله ﷺ! من قرآن می‌خواندم، رسیدم به این آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ أَنْعَمُ»، دو بخش این آیه را من خوب می‌فهمم، عرب است دیگر. «أَطِيعُوا اللَّهَ» روشن است، «أَطِيعُوا الرَّسُولَ» امر است، امر دلالت بر وجوب دارد، اطاعت از خدا واجب است. چرا واجب است؟ زور است؟ نه!

خوشبختی همه جانبه در گروی اطاعت از پروردگار

واجب به معنی زور نیست، واجب به این معناست که شما بدون اطاعت از خدا نه در دنیا و نه در آخرت خوشبخت نمی‌شوید. می‌توانید هم اطاعت نکنید، مگر تمام مردم دنیا الآن مطیع خداستند؟! مگر خدا به آنها اجبار کرده؟ پروردگار عالم راه را دارد نشان می‌دهد که اگر می‌خواهید در دنیا امنیت داشته باشید، لقمه حلال داشته باشید، خودتان خوب باشید، زن و بچه‌تان خوب باشند؛ خورشید اطاعت از خدا باید در زندگی شما طلوع داشته باشد! اگر نمی‌خواهید؛ کاری به کارتان ندارم، نانتان را می‌دهم، آبتان را می‌دهم. مگر خداوند متعال چند میلیارد جمعیت مخالفش هستند، گلویشان را می‌گیرد خفه‌شان بکند؟ نه! نگوییم مگر زور است؟! نخیر! زور نیست، خوشبختی همه جانبه ما در گرو اطاعت از پروردگار مهریان عالم است.

حاطره‌ای از درخواست نصیحت از استاد انصاریان در فرودگاه

امروز در فرودگاه تهران یک سرهنگ نیروی انتظامی وقتی من وارد شدم، آمد احترام کرد و گفت: شما باید دفتر ما بنشینید تا نوبت سوار کردن هوایپیما برسد. گفتم: مانعی ندارد! آدم در دفترش نشستم. گفت: آقا! کجا می‌خواهی بروی؟ گفتم: مشهد. گفت: یک نصیحت به من بکن و برو! دست خالی من را نگذار! آن دو سه تا رفیق‌های دیگرشان هم در آتاق نیرو، آمدند نشستند. گفتم: عیبی ندارد، من یک روایت برایتان می‌خوانم، نصف خط است، تمام هم نیست، خیلی هم حواسشان را جمع کردند و به قول قدیمی‌ها سراپا گوش شدند.



داستان امام صادق^{علیه السلام} و جوان کوفی

گفتم: یک کسی مثل جنابعالی که الان من را دیدی که جاروکش در خانه اهل بیت هستم، بعد از اعمال حج آمد مدینه زیارت پیغمبر^{صلوات الله علیہ و آله و سلم}، گفت: بروم امام را ببینم، آمد در خانه امام صادق^{علیه السلام}، آن در هم در بستهای نبود، اصلاً خدا هر امامی را که برای مردم آورد، هر پیغمبری را آورد، در علمش و در اخلاقش و در ایمانش به روی مردم باز بود تا وقتی از دنیا رفت یا شهید شد. ما در این صد و بیست و چهار هزار پیغمبر و چهارده معصوم مان در بسته اصلاً نمی بینیم، امیرالمؤمنین^{علیه السلام} گرم جنگ بود در حمله به دشمن، یک نفر آمد یک مسأله راجع به پروردگار پرسید، یکی از این جنگجویان گفت: بنده خد!! الان چه وقت مسأله است؟! امیرالمؤمنین^{علیه السلام} فرمود: اصلاً ما داریم جنگ می کنیم که مسأله خدا برای مردم حل بشود، برای چه به او ایراد می گیری؟! حضرت شمشیرش را در غلاف کرد، همینطوری روی اسب گفت: بگو مسأله ات را!! خیلی راحت، نگران نباش! مسأله اش را گفت، امیرالمؤمنین^{علیه السلام} جواب داد، بعد جنگ را دوباره شروع کرد. این جوان گفت: من که آدم زیارت پیغمبر^{صلوات الله علیہ و آله و سلم} را هم زیارت کنم. آمد، دید در باز است، آمد داخل، ائمه^{علیهم السلام} ما همیشه یک جا برای مردم داشتند، زن و بچه هایشان طبق روایات پشت در دیگر بودند یا پشت پرده ضخیم بودند، دید اتاق شلوغ است، یک گوشه نشست، اهل کوفه بود.

منزلت و مرتبه کوفیان

کوفی ها خوب هایشان، متدين هایشان، با ایمان هایشان نمونه نداشتند، هموزن نداشتند، امام حسین^{علیه السلام} حدود یک سوم هفتاد و دو نفرش اهل کوفه بودند، درباره هیچ شهری انبیاء و ائمه^{علیهم السلام} این حرف را نزدند، شب عاشوراء گفت: من در گذشته عالم و آینده عالم بهتر از شما را سراغ ندارم. اینها یک تعدادشان اهل کوفه بودند، هموزن نداشتند، بسیار آدم های

فوق العاده‌ای بودند! یکی شان حبیب ابن مظاہر^۱ است، یکی شان مسلم ابن عوْسَجَة^۲ است، ما شعار می‌دهیم ما اهل کوفه نیستیم! اینها بی که آمدند کربلا، ریشه خیلی‌هایشان برای مکه بود، مکه خبیث‌ترین مردم دنیا را داشته، الان هم دارد، عمر سعد^۳ اهل عراق نبود، اهل کوفه نبود، پسر سعد وقارص بود، سعد وقارص هم مکه‌ای بود.

توصیه به عدم هجرت به مکه و مدینه

یک مردی آمد پیش امام صادق علیه السلام گفت: من می‌خواهم زندگیم را از شهر خودمان جمع کنم بروم مکه، آنجا زندگی کنم، فرمود: مکه نروی! مردم مکه خبیث هستند، گفت: پس زندگی را جمع کنم با زن و بچه بیایم مدینه، شما در مدینه هستی. فرمود: مردم مدینه خبیث‌تر از مردم مکه هستند، همان در شهر خودت باش! نیا!

۱. حبیب بن مظاہر آسَدی (شهادت ۱۴ق) از شهدای کربلا. حبیب از قبیله بنی اسد و از اصحاب خاص حضرت علی علیه السلام بود. او از کوفیانی بود که پس از مرگ معاویه به امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه نامه نوشتند. حبیب هنگامی که بیعت‌شکنی کوفیان را دید، مخفیانه از کوفه خارج شد و خود را به امام حسین علیه السلام و در روز عاشورا در کربلا به شهادت رسید. قبر او در حرم امام حسین علیه السلام و در نزدیکی ضریح امام حسین علیه السلام است و ضریحی مستقل از دیگر شهدای کربلا دارد.

۲. مُسْلِم بن عَوْسَجَةَ آسَدَی (شهادت ۱۴ق) از صحابه رسول خدا علیه السلام و از شهدای کربلا. او در قیام مسلم بن عقیل در کوفه، فرماندهی قبایل مذحج و بنی اسد را بر عهده داشت. پس از شهادت مسلم بن عقیل به امام حسین علیه السلام پیوست. وی نخستین شهید روز عاشورا است. فرزندش نیز در این واقعه به شهادت رسید.

۳. عمر بن سعد بن ابی وقارص معروف به عمر سعد و ابن سعد (کشته شده در ۶۵ یا ۶۶ یا ۶۷ عق)، فرمانده سپاه عبیدالله بن زیاد در واقعه کربلا بوده است. گفته‌اند قرار بود راهی ری شود و حکومت آنجا را در دست گیرد ولی ابن زیاد، اعطای حکومت ری به او را مشروط به رویارویی با امام حسین علیه السلام کرد. عمر بن سعد با لشکر چهار هزار نفری به کربلا رفت. او نخستین تیر جنگ را به سوی حسین علیه السلام و یارانش رها کرد و پس از شهادت امام حسین علیه السلام و یارانش دستور داد بر بدن آنان اسب بتازند. ابن سعد به حکومت ری نرسید و در سال ۶۶ ق به دست مختار ثقیی کشته شد. او از شخصیت‌های منفور نزد شیعیان بوده و در زیارت عاشورا لعن شده است.

جلسه اول / کلید خوشبختی در دنیا و آخرت اطاعت از خدا و رسول خدا^{علیه السلام} و ائمه^{علیهم السلام}

این آدم اهل کوفه بود، آمد دید شلوغ است، یک گوشه نشست، خلوت شد، امام صادق^{علیه السلام} صدایش کرد، گفت: جوان! بیا جلو! دیگر خلوت خلوت بود، آمد روپروری حضرت صادق^{علیه السلام} زانو زد، امام^{علیه السلام} فرمود: خدا پدرت را رحمت کند! شیعه واقعی ما بود، پدرش کوفی بود، صحبت‌های دیگری هم حضرت صادق^{علیه السلام} با این جوان داشتند، آنها شاهد کلامم نیست، شاهد کلامم این است که به امام صادق^{علیه السلام} گفت: یابن رسول الله! ما که هر سال نمی‌توانیم بیاییم مدینه، شاید من الان از شما خدا حافظی کردم رفتم، دیگر تا آخر عمرم نتوانم بیاییم مدینه یا شما را دیگر زیارت نکنم، عمر شما یا عمر من کفاف ندهد، یک نصیحت به من بکنید که تا آخر عمرم برای من بس باشد. دیگر پیش شخص دیگری نروم، بگوییم، مرا نصیحت کن!

توصیه به راستگویی و ادائی امانت

حضرت^{علیه السلام} فرمود: «عَلَيْكَ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ»، آدم راستگویی باش و آدم امینی باش! همین. کذاب و خائن نباش! اگر تو برگردی کوفه؛ زبانت زبان صدق باشد، نه زبان ریا، نه زبان نفاق، نه زبان دوروبی، نه زبان دوز و کلک، نه زبان کلاه گذاری سر مردم، مردم فکر می‌کنند لسان صدق به این معناست که مثلاً به خانمت دروغ نگو! اگر می‌گویی؛ کفش می‌خرم، همان روز بخر ببر! این جزوی از صدق است. زبان صدق زبانی است که حرفش روغن سیاه بدبوی کثیف ریاء در آن نیست. زبان صدق زبانی است که دوز و کلک ندارد، زبانی که سر مردم کلاه نمی‌گذارد، زبانی که مردم را گمراه نمی‌کند، زبانی که مردم را فریب نمی‌دهد. این زبان صدق است.

«عَلَيْكَ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ»، حدیث یعنی گفتار، راست بگو! امین مردم باش! اگر آمدند به علتی، یک زمینی دارد از بین می‌رود، از ترسشنان آمدند ده هزار متر زمین را به نام تو کردند، یک آپارتمان به نامت کردند، یک ماشین به نامت کردند، وقتی مشکل به نام کننده

۱. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۵، ص ۱۳۴.

تمام شد؛ دو دستی برو زمینش را پس بده! آپارتمانش را پس بده! مغازه‌اش را پس بده!
ماشینش را پس بده سندش را پس بده! امام صادق علیه السلام فرمود: پسر! اگر اهل زبان صدق
باشی و امین «تُشْرِكُ النَّاسَ فِي أَمْوَالِهِمْ»^۱، همه عشق می‌ورزند که با مالشان به تو یاری
بدهنند، اینقدر دوست دارند که نمی‌گذارند تا شب مشکلت بماند، نمی‌گذارند دستت خالی
 بشود، چرا؟ چون همه اهل صدق و امین را دوست دارند.

نقل داستانی در رابطه با امین بودن و ثمرات آن

من حالا یک داستانی از امین بودن برایتان بگویم، خیلی جالب است! خیلی شیرین است!
تا آیه را تمامش بکنم. خدا نمی‌گوید؛ زورکی از من اطاعت بکنید! «أَطِيعُوا اللَّهَ»:
خوبی‌خوشی شما در دنیا و آخرت به این است که نقشه من را که قرآن مجید است، در
زندگیتان پیاده کنید! اینکه زور نیست، خدا که برای ما خان بازی ندارد، ارباب بازی ندارد،
خداآوند بالاترین خیرخواه ماست، باور ندارید؟! از خدا بالاتر کیست که خیرخواه ما باشد؟!
این داستانی که من می‌گویم، سی و سه سال از آن گذشته است، رفتم در مغازه یکی از
دوستانم، گفت: من برای چاپ کتابهایم سه میلیون تومان کاغذ باید بخرم و پول چاپ
بدهم؛ شما داری به من قرض بدھی؟ پای منبر هم می‌دیدم، با پدرش می‌آمد پای منبرم.
گفت: بله که دارم. سی، چهل تا چک آوردم، ورق زد یک چک سیز بانکی، نه چک بنویسد،
یک چکی که پول بود، گفت: این سه میلیون، گفتم: چه زمانی پس بدهم؟ گفت: من
نپرسیدم از شما که چه زمانی پس بدهید؛ چون من پولم را دارم جای مطمئنی می‌گذارم،
من نباید از شما بپرسم چه زمانی پس می‌دهید. نه، من وظیفه‌ام این است شما یک
مسلمانی هستی، آمدی از من یک درخواستی کردی، من هم می‌توانستم انجام بدهم،
انجام دادم بقیه‌اش دیگر نباید ادامه پیدا کند! گفتم: باشد. چک سه میلیون نقد را به بانک
بردم، رئیس بانک رفیقم و پا منبریم بود، گفتم: من برای خرید کاغذ و چاپخانه چک دادم،



جلسه اول / کلید خوشبختی در دنیا و آخرت اطاعت از خدا و رسول خدا^{علیه السلام} و ائمه^{علیهم السلام}

این سه میلیون را به حساب بخوابانید، حالا رسیدش را بعد من را دیدی؛ بدہ! من آمدم از در بانک بیرون بروم، صدایم زد، گفت: شما سه میلیون می‌خواهی به حساب بگذاری؟ گفتم: بله! گفت: این سی میلیون است. حال اگر این سی میلیون را من می‌خوردم؛ چون آن آقا هر کاری کردم رسید هم از من نگرفت، با این سی میلیون آن زمان ده تا آپارتمان دویست متری می‌شد تهران بخری، در بهترین خیابان. گفتم: آقا سه میلیون است. گفت: بنشین بغل دستم؛ بخوان! گفتم: به صاحب چک تلفن بزنید! تلفن زد، گفتم: گوشی را بدہ به من! گفتم: فلانی! چقدر پول به من دادی؟ گفت: سه میلیون. گفتم: این شماره چک را در دفترتان نگاه بکنید؛ ببینید؛ این سه میلیون است واقعاً؟ گفت: حالا هر چی که هست، من نیاز نیست به دفترم نگاه کنم. گفتم: خواهش می‌کنم نگاه کنید! نگاه کرده گفت: فلانی! پول را من جای مطمئنی دادم، گفتم: شماره حساب بدہ؛ ببیست و هفت میلیونش را همین الان برگردانم. گفت: نیاز ندارم. گفتم: من در معرض مرگ هستم، چه می‌دانی شاید از بانک رفتم بیرون مُردم، زن و بچه‌ام که خبر ندارند چه کسی پولت را برگرداند؟ گفت: برنگشت من صدرصد راضی هستم. گفتم: نه من از بانک بیرون نمی‌روم، شماره بدہ! شماره حساب داد، ببیست و هفت میلیون را برگرداندیم، یکی دو ماه بعد هم سه میلیون را برگرداندم، سی و شش سال است خودش و برادرهاش هم پای منبری هستند، هم مثل پروانه دور من می‌چرخند، هم اینقدر به کارهای من اینها کمک دادند برای جهازیه، برای ساختن خانه برای مستحق، برای بربپا کردن عروسی. امام صادق^{علیه السلام} فرمود: تو آدم صادقی باش! - به آن معنی که گفتم - و امین باش؛ با اموال همه مردم شریک می‌شوی.

خدا زور به ما نگفته: از من اطاعت کن! خان بازی نیست، خدا رحیم است، کریم است، عفو کننده است، غفور است، ودود است، ما را خلق کرده، مصلحت ما و سعادت ما را در این می‌بیند که حرفاهاش را گوش بدھیم، این معنی اطاعت است.

اطاعت از رسول خدا

﴿وَأَطِيعُوا الرَّسُول﴾^۱، از پیغمبر من هم اطاعت کنید! پیغمبر هم کارش خان بازی و شاهنشاهی نیست، پیغمبر اکرم ﷺ را خود خدا معرفی کرده: «مَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۲. باید لب دریای رحمت، رحمتی که فرآگیر به تمام جهانیان است، اینجا باید تشنجی دنیا و آخرتان را اینجا سیراب کنید! کجا می‌روید؟! شما در خانه غیر از پیغمبر من، در خانه چه کسی می‌خواهد بروید؟! در خانه لینین یا استالین یا نیچه یا مارکس یا هزار جور مکتبی که آخرش به ایسم ختم می‌شود؟! آنجا آب نیست، آنجا کویر است، سراب است، هیچی ندارد، هیچ.

شیعه شدن پرسنل کانادایی فوق تخصص انرژی اتمی

یک پرسنل کانادایی که فوق تخصص انرژی اتمی و اهل کانادا بود، در پاریس با من ملاقات داشت، گفت: من با این سوادم، با این علمم، برای انتخاب دین میلم کشید یک دین درست انتخاب بکنم، صد جور دین را رفتم؛ پوک بوده. من را برداشتند جدّه با آخوندهای اهل سنت هم روبرویم کردند، آنها هم دینشان پوک بود، گفت: شما دین پُر داری؟ گفتم: بنشین با هم صحبت کنیم! گفت: من سی تا سؤال دارم می‌پرسم، اگر دینتان پوک نبود؛ قبول می‌کنم. همین امروز شیعه می‌شوم. گفتم: دین ما دین علم است، دین حکمت است، دین عقل است، دین محبت است، دین انسان است. اول این پنج تا در ذهنت باشد؛ حالا سؤالات را بگو! سی تا سوال کرد، چهار ساعت طول کشید، جواب‌های من و سؤالهای او، فیلمش را هم آوردیم ایران، گفتم: دیگر سؤال نداری؟ گفت: نه! گفتم حالا چه کاره هستی؟ گفت: الان شیعه هستم، الان شیعه هستم. حالا اعتقاد او بود، این مطلب کاری به من ندارد، گفت: این خدایی که به من از طریق قرآن و امامان معرفی کردی؛ من یک درخواست از او دارم که یقین دارم جواب نمی‌دهد. گفتم: خدا قدرت بی‌نهایت است. گفت:



جلسه اول / کلید خوشبختی در دنیا و آخرت اطاعت از خدا و رسول خدا^{علیه السلام} و ائمه^{علیهم السلام}

نه! قدرت بی‌نهایت است، نظام خلقش اجازه نمی‌دهد به این خواسته من جواب بدهد. گفتم: خواسته‌ات چیست؟ گفت: این است که تو آخرين نفری باشی که در دنیا از دنیا بروی، بمانی مثل مها را راهنمایی بکنی، دین حق را به ما بگویی. گفتم: نه! این خواسته را خدا قبول نمی‌کند. گفت: من که گفتم قبول نمی‌کند. گفتم: پیغمبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} که بالاترین مخلوقش بود، در قرآن به او گفت: **«إِنَّكَ مَيْتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّثُونَ»**^۱، حبیب من! یک عمری به شما دادم، تمام شد باید بیایی این طرف. گفتم: این از دعاها‌یی است که مستجاب نمی‌شود، گفت: من هم گفتم که نمی‌شود.

اطاعت از «أولي الأمرة» و منظور از آن در روایت اهل سنت

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَئِكُمْ أَعْلَمُ﴾^۲ جابر گفت: يا رسول الله! من «أطِيعُوا اللَّهَ» آیه را می‌فهمم، «أطِيعُوا الرَّسُولَ» را هم می‌فهمم، عرب هم هستم، «أولي الأمرة» را نمی‌فهمم، نمی‌فهمم. ما شیعه‌ها این روایت را نداریم، من این را دارم از جلد اول «بنایپیغامبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم}» چهار جلدی که نویسنده‌اش یک عالم حنفی مذهب سنتی است؛ از آن دارم نقل می‌کنم. گفت: من این «أولي الأمرة» رانمی‌فهمم، این یعنی چه؟ «أولي الأمرة» کیست؟ این عالم سنتی با سند نقل می‌کند، می‌گوید: پیغمبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} دستش را گذاشت روی شانه امیرالمؤمنین^{علیه السلام}، گفت: جابر! منظور خدا از این «أولي الأمرة» که خودش قرآن و همه واقعیاتش را در سینه من ریخته، علی ابن ابیطالب^{علیه السلام} است، بعد از او فرزندش امام حسن^{علیه السلام} بعد امام حسین^{علیه السلام} بعد علی بن الحسین^{علیه السلام} بعد امام باقر^{علیه السلام} تا امام زمان^{علیه السلام} را پیغمبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} شمرد. اطاعت از خدا واجب است! چرايش را هم گفتم: برایتان. اطاعت از پیغمبر^{صلوات الله علیه و آله و سلم} هم واجب است! چرايش را هم گفتم، اطاعت از این چهارده نفر هم واجب است که حالا پیغمبرش^{صلوات الله علیه و آله و سلم} که در آیه بود، چرايش را هم برایتان گفتم. اینها می‌دانند که

۱. زمر: ۳۰.

۲. مائدہ: ۵۵.

ما با چه نوع زندگی، اهل خوشبختی دنیا و آخرت می‌شویم، اینها می‌دانند. پرسنل فلان و فلان روانکاو و فلان روانشناس و فلان استاد دانشگاه اروپا و امریکا، اینها عقلشان، علمشان قد نمی‌دهد که به ما راهنمایی کنند سعادت دنیا و آخرتتان با این طرح است، این کار خداست. این کار پیغمبر است این کار امیرالمؤمنین^{علیه السلام} است. این کار حضرت رضا^{علیه السلام} است، برادران و خواهران از این سه نفر دست برندارید! از این سه نفر جدا زندگی نکنید! توسل تان را از این سه نفر قیچی نکنید که پشت سرش قطعاً بدختی دنیا و آخرت است. خودتان بدختی مردم دنیا را می‌بینید.

متن روایت امام رضا^{علیه السلام}

روایت حضرت رضا^{علیه السلام}، من متن عربیش را می‌خوانم، خدا لطف بکند؛ فردا توضیح می‌دهم. «جَفَّ الْقَلْمُ بِحَقِيقَةِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ، بِالسَّعَادَةِ لِمَنْ آمَنَ وَ اتَّقَى، وَ الشَّفَاوَةِ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَنْ كَذَبَ وَ عَصَى»^۱، یک خط نیست؛ اما دریای مطالب در این روایت است. خدای! حرفاهای خودت، پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم}، ائمه^{علیهم السلام} را به ما بفهمان! واقعاً ما بفهمیم، اگر بفهمیم تمام درهای فیوضات الهی به رویمان باز می‌شود، حرفم تمام. اینجا نماز جماعت خوب هم داریم، با نماز جماعت صحن‌ها هم هیچ فرقی نمی‌کند، تنها فرقش این است آنجا شلوغ‌تر است، اینجا محدود‌تر است، نماز جماعت از ده نفر که بگذرد؛ پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} می‌گوید: کل جن و انس ثوابش را نمی‌توانند بنویسنند.

روضه امام رضا^{علیه السلام} و گریزی به حادثه کربلا

به اباصلت^۲ فرمود: مأمون من را دعوت کرده، امام هشتم^{علیه السلام} یک روز در این شهر بودند، همان یک روز هم شهید شدند، بقیه‌اش را دو سال مرو بودند که الآن مرو افتاده در

۱. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵، ص ۱۵۴.

۲. عبدالسلام بن صالح مشهور به خواجه اباصلت هروی(حدود ۱۶۰-۲۳۶ق) از اصحاب امام رضا^{علیه السلام} که از آن حضرت روایتی نقل کرده است. اباصلت، از روایان حدیث سلسلة الذهب و همچنین راوی چگونگی شهادت آن حضرت به دست مأمون عباسی است. خواجه اباصلت در ۲۳۲ق یا ۲۳۶ق در

جلسه اول / کلید خوشبختی در دنیا و آخرت اطاعت از خدا و رسول خدا^{علیه السلام} و ائمه^{علیهم السلام}

شوروی سابق، اینجا عبوری بود، که حضرت را شهید کردند، اصلاً اینجا خانه و زندگی نداشتند، شهری بود، آمدند عبور بکنند عراق بروند، اینجا حضرت را شهید کردند، کاخ هم نبود، چادر بوده. به اباصلت فرمودند: من را مأمون دعوت کرده؛ دنبال من بیا، او امروز عمر من را قیچی می‌کند، تو بیا بنشین بیرون! راهش که نمی‌دادند در چادر سلطنتی، منتظرم باش، اگر من بیرون آمدم، دیدی عادی و معمولی آمدم که عمر من بر دنیاست اما اگر آمدم بیرون عبا به سر کشیده بودم، بدان که من را کشتند. اباصلت می‌گوید: دل در دل من نبود، همه وجودم اضطراب داشت که یک دفعه پرده را کنار زدنده، دیدم حضرت عبا به سرش کشیده، رنگ به صورت ندارد، آمدیم در محل مخصوص به خودش، من درها را بسته بودم. دیدم وقتی رسید به محل خودش عین آدم مار گزیده دارد می‌غلند. من دقت کردم؛ همه ائمه^{علیهم السلام} ما غیر از ابی عبدالله^{علیه السلام} و امیرالمؤمنین^{علیه السلام} که امام حسین^{علیه السلام} با ضربات دشمن همان روز شهید شد، امیرالمؤمنین^{علیه السلام} دو روز طول کشید، بقیه ائمه^{علیهم السلام} را که زهر دادند، بین یک ماه، هفت روز، نهایتاً سه روز شهید شدند؛ اما نمی‌دانم چه زهری به حضرت رضا^{علیه السلام} دادند که دو ساعت بیشتر زنده نبود! مثل آدم مار گزیده به خود می‌پیچید که یک مرتبه دیدم یک آقازاده نه ساله وارد شد، امام هشتم^{علیه السلام} بغلش را باز کرد، آمد در بغل بابا، گفتم: آقازاده! من که همه درها را بسته بودم از کجا آمدی؟ فرمود: من را خدا از مدینه آورد که لحظات مرگ سر پدرم را به دامن بگیرم. ما به جواد الائمه^{علیهم السلام} عرض بکنیم: آیا شما که سر امام هشتم^{علیه السلام} را در سن ۵۷ سالگی به دامن گرفتید، برایتان سختتر بود یا بر پدر پنجاه و هفت ساله‌ای که سر جوان هجده ساله‌اش را روی خاک کربلا به دامن می‌گرفت و می‌گفت: «یا علی! علی الدُّنْيَا بَعْدَ الْعَنْيَ»^۱؟!



زمان حکومت طاهر بن عبد الله بن طاهر، در خراسان، درگذشت. مدفن وی در فاصله ۱۰ کیلومتری مشهد واقع شده است.

۱. وقعة الطف، ص ۲۴۳.

جلسه دوم

ترازوی اعمال انسان

ذکر مقدمه‌ای جهت توضیح روایت امام رضا علی‌الله‌یه

متن روایتی را از امام هشتم علی‌الله‌یه به نقل عالّامه مجلسی بدون ترجمه و توضیح در جلسه قبل قرائت کردم. از نخبه روایات اهل بیت علی‌الله‌یه است. کمتر هم گفته شده، شنیده شده، پیش از آنکه با توفیق خداوند روایت را توضیح بدhem یک مقدمه لازمی را باید عرض بکنم.

استفاده از ترازو در امور مختلف

نمی‌دانم تاریخ اختراع هر نوع ترازوی چه وقتی بوده، جایی ندیدم، در کتابها این مقدار کتابی که در اختیارم بوده، نخواندم اما همه شما امروز می‌دانید که هر رشته‌ای، هر کاری برای سنجیدن ترازوی خاصی دارد. چرا؟ چون درک نقطه مطلوب و درک حقیقتی که مردم دنبالش هستند؛ بدون ترازو امکان ندارد؛ مثلاً ترازو و معیار برای اندازه‌گیری زمین متر است، برای جاده‌ها کیلومتر است، آیا یک متر، دو متر، صد متر، یک کیلومتر، ده کیلومتر آیا مساحت یا طول را به طور دقیق با چشم و با نگاه کردن می‌شود درآورد؟ اگر شدنی بود که هیچ مهندسی و هیچ معماری دیگر لازم نداشت ترازوی مربوط به سنجش متر و یا کیلومتر را به کار ببرد. یک زمینی که می‌خواستند بخرند و بفروشند می‌آمد نگاه می‌کرد؛ می‌گفت: دقیقاً دویست متر است؛ اما با نگاه دویست متر درنمی‌آید؛ چون همه هم دلشان می‌خواهد که میلیمتر کار را هم بفهمند. ولی چشم چنین قدرتی به آن داده نشده.



ترازو و معیار حکیمان قدیم

تمام دکترهای عالم از قدیم برای تشخیص بیماری ترازوی مخصوص به کار می‌گرفتند، حال قدیم‌ها که برای سنجش صدای قلب، ضربان قلب، دستگاه مخصوص را نداشتند؛ اما الان برای سنجش فشار خون، برای شنیدن ریتم قلب، همه دکترها این ترازوهای دقیق خاص خودشان را به کار می‌گیرند. قبل از اختراع این ترازوها معیار تشخیص بیماری برای حکیمان قدیم پشت پلک بود و زبان بود و گرفتن نبض، با دو تا انگشتیش نبض را می‌گرفت، گوش می‌داد، ضربان قلب را می‌شمرد، می‌فهمید قلب در صراط مستقیم است یا منحرف است. زبان را می‌دید، می‌گفت: بار دارد، طبیعی نیست. پشت پلک چشم را می‌دید، می‌گفت: جنابالی دچار این بیماری هستید. بالأخره از قدیم برای سنجش بیماری‌ها ترازو وجود داشت، عدد ترازوی اجناس عددی است، لیتر هم ترازوی پمپ بنزین‌هاست، بشکه ترازوی شرکت‌های گسترده نفتی است، این ترازوهای مغازه‌ها هم برای سنجش دقیق جنس است که یک آقایی می‌آید می‌گوید: من ده کیلو نخود می‌خواهم. بقال هم آدم متدينی است، در ترازو می‌ریزد، اگر ایمانش هم یک خرده قویتر باشد، یک بیست گرم، سی گرم، پنجاه گرم هم اضافه می‌دهد.

دیدگاه قرآن درباره ترازو

برویم سراغ قرآن مجید ببینیم؛ قرآن مجید راجع به ترازو حرفش چیست؟ قبول دارد ترازو و معیار را یا نه؟ ما در سوره مبارکه «آل‌رحمَن» می‌بینیم که پروردگار عالم روی مسأله ترازو تاکید دارد: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفِّهَا وَوَضْعَ الْمِيزَانَ﴾^۱، «سماء» در آیه به معنای همه عوالم مادی بالای سر ماست، نه عوالم معنوی. بالای سر ما چیست؟ قرآن مجید می‌گوید: هفت آسمان. علم به چند تا آسمان دست پیدا کرده؟ نمی‌دانیم. عدد هفت بر چه ملاکی است؟ آن هم نمی‌دانیم، فقط می‌دانیم دانشمندان قبل از اسلام و سه هزار سال پیش از میلاد



جلسه دوم / ترازوی اعمال انسان

مسیح در جستجوی عوالم بالا برآمدند. حال آن وقت که سفینه فضایی نداشتند، دوربین نجومی هم نداشتند؛ ولی درباره حداقل خورشید، ماه، یک تعداد ستاره نظر دادند. سه هزار سال قبل از میلاد مسیح؛ چون خداوند یک روحیه کاوشگری به انسان عنایت کرده، این از نعمت‌های ویژه خداست که آدم می‌خواهد بفهمد، در مقام تحقیق برآید، حقایق عالم را به دست بیاورد، حالا یا با کمک عقلش، یا با کمک علمش، یا با کمک علم دیگران، بهترینش با کمک انبیاء و ائمه طاهرین علیهم السلام است؛ چون آنها در همه چیز عالم نظر دارند، نظر درست، حتی در غیب عالم که پروردگار می‌فرماید: «**مخلصین**»^۱ نه مخلصین، مخلصین با مخلصین فرقشان در لغت یک زیر و زبر است، مخلص هنوز در راه است، مخلص به همه مقصدها رسیده و براساس رسیدنش به مقصدها دارد کار می‌کند و فعالیت می‌کند. مخلص مسافر است، مخلص به خانه رسیده است. مخلصین را خدا می‌گوید: هر چه بگویند من امضا می‌کنم و جالب هم این است آنها هر چی بگویند، از علم پروردگار استفاده می‌کنند و می‌گویند.

ویژگی علم اهل بیت علیهم السلام

الف: اضافه شدن علم اهل بیت علیهم السلام

در اصول کافی است، امام هشتم علیهم السلام می‌فرماید: ما وقتی که اراده مسائل جدیدی را داشته باشیم، بخواهیم یک حقایقی را به دانش خودمان اضافه بکنیم-چون علم که نهایت ندارد که حالا یکی بگوید: تمام است، همه علم پیش من است. علم از مقوله بی‌نهایت است، همه علم پیش هیچ کس نیست، علم را باید از منبعش گرفت، آن منبع هم علمش بی‌نهایت است-حضرت علیهم السلام می‌فرماید: وقتی ما ائمه علیهم السلام اراده کنیم به حقایقی که داریم اضافه کنیم، به محض اراده کردن یک نوری بین ما و عالم غیب پدیدار می‌شود، ما در آن نور حقایقی را بیش از آنچه خودمان می‌دانیم، می‌بینیم و به علم ما اضافه می‌شود.

۱. صفات: ۴۰.



ب: دائمی بودن علم اهل‌بیت

فکر هم نکنید وقتی ائمه علیهم السلام شهید شدند؛ بین اینها و بین آن نور قطع شده است، نه، این نور بین آنها و بین پروردگار ادامه دارد، دائمی است، همیشگی است. ما روایاتی داریم: در عالم بزرخ بچه‌های نابالغ مورد تعلیم هستند، روحشان که در قالب به اصطلاح مثالی است، یک بدنی دارند شکل بدن دنیا ولی آن بدن وزن ندارد، سنگینی ندارد، آنجا به آنها تعلیم می‌دهند، در قیامت هم همینطور. آیات قرآن صریح است که در قیامت خیلی چیزهایی که مردم نمی‌دانستند و نمی‌فهمیدند، به آنها یاد می‌دهند، می‌فهمانند. این هم از عنایات پروردگار است؛ ولی در دنیا که ائمه علیهم السلام بودند با این نور کشف حقیقت می‌کردند، در بزرخ و در قیامت هم با آنهاست کاملاً.

داستان امام صادق علیه السلام و هدیه گوشتی که ذبح شرعی نشده بود

یک کسی از شامات، برای حضرت صادق علیه السلام هدیه‌هایی آورد امام هدیه او را قبول کردند، معلوم بود آدم خوبی بود، آدم درستی بود، قبول کردند به ما هم دستور داده شده: هدیه برایتان آوردند؛ رد نکنید، بپذیرید! عرض کرد: یابن رسول الله! ما یک رسمی داریم در آن منطقه شامات گوشت حلال را خشک می‌کنیم، تا پنجاه شصت سال پیش هم در بعضی از قریه‌های ایران بود، گاهی هم در یک خمره‌های گلی گوشت و نمک و فلفل و زردچوبه را ردیف می‌چیدند که زمستان چهار پنج ماه تکه تکه درمی‌آوردند و می‌خورند، فاسد هم نبود، قدیمی‌ها بدون فریزر یخچال بلد بودند که گوشت را چگونه نگه دارند، بشر به شکمش خیلی خوب رسیده ولی به خودش نه، به عقلش نه، به نفسش نه، به جانش نه. الان هشت میلیارد جمعیت روی کره زمین است که همگی مجتهد شکم هستند، خیلی مسائل مربوط به شکم را خوب تشخیص می‌دهند، خیلی خوب تشخیص می‌دهند!

گفت: یابن رسول الله! ما یک رسمی داریم، گوشت را خشک می‌کنیم، استفاده می‌کنیم، یک کیسه هم از آن گوشت خوشمزه جزء هدیه‌هایم برایتان آوردم. حضرت فرمود: من همه هدیه‌هایت را قبول می‌کنم الا این گوشت خشک شده را. گفت: چرا یابن رسول الله!

فرمود: قبول نمی‌کنم، نمی‌خواهم، نمی‌خورم. گفت: از یک آدم متدینی خریدم، یک قصاب بی‌یقه و ریش‌دار، متدین، آستین کوتاه و ریش تراشیده و کراواتی نبوده، یا بن رسول الله! آدم با ایمانی بود، فرمود: نه نمی‌خواهم. چرا آقاجان؟ عیب این گوشت چیست؟ فرمودند: گوشت ذبح شرعی نشده و ما ابداً لقمه حرام به بدنمان راه نمی‌دهیم. حالا [که] آوردی، دیگر نمی‌خواهم این بار را برگردانی، ببر گوشه آن اتاق بگذار! کیسه گوشت را برد گوشه اتاق، برگشت، عرض کرد: آقا! حق فرمودید؛ چون من کیسه گوشت را گذاشتم زمین از کیسه صدا درآمد، هدیه دهنده من حرام هستم و ذبح شرعی نشدم. ما هم اگر ایمانمان مثل حضرت صادق علیه السلام بالا برود که اشراف بر باطن پیدا بکند، هم مرغها را، هم گوشتها را که می‌رویم می‌خریم، حالا نمی‌خواهد آنها صدا بدنه‌ند؛ ولی می‌فهمیم که نباید بخوریم!

داستان‌هایی در رابطه با منفور بودن مال حرام

من در این زمینه هم دو تا داستان عجیب دارم، خوب است بدانید که مال حرام چقدر پست و مورد نفرت است و [مال] حلال چقدر با ارزش است!

الف: داستان مرحوم الهی تنکابنی و پرهیز از گوشت حرام

یک کسی در این حرم دفن است، که من وفاتش را یادم است، حدوداً بین سالهای چهل و پنج و پنجاه بود، تاریخ دقیقش را نمی‌دانم، یک شخصیت معنوی و الهی بود، با کتابهایش هم من آشنا بودم، ایشان یک دایی داشت به نام آقای الهی، یک روحانی بسیار وارسته‌ای بود، اصلانًا اهل تنکابن بود، قضیه برای هشتاد نود سال پیش است، تحصیلاتش در حوزه قزوین بود که آن حوزه یک وقتی حوزه خیلی پر و بال داری بود! قبرش هم در حرم حضرت مصصومه علیه السلام است، یک شخصیت فوق العاده‌ای بود! هر کسی در غذاها به یک غذا علاقه دارد مثلاً مرحوم آیت الله العظمی بروجردی^۱ در انواع غذاها به نان و کشک علاقه

۱. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲ق- ۱۳۸۰ق / ۱۲۵۴ش- ۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت الله بروجردی از ←

داشتند، بیشتر غذایشان همان بود. ما گاهی که اسم بزرگان دین را روی منبر می‌بریم، شاید امروزی‌ها خیال بکنند؛ یک مرجع بسیار مهم کم نظیر مثل آیت الله العظمی بروجردی چه زندگی‌ای داشته، نه هیچ زندگی‌ای نداشته، همه چیز زندگیش کهنه بود، من هم آنجا رفت و آمد داشتم، الان هم رفت و آمد دارم، بیش از ده سال است سالگردشان هم من منبر می‌روم. خیلی از خصوصیات زندگیشان را در سالگردشان برای مردم گفتم. حالا یک کسی به چلوکباب علاقه دارد، یکی به آبگوشت علاقه دارد این مرحوم آقای الهی تنکابنی با الهی قمشه‌ای^۱ اشتباهش نکنید به گوشت آب پز علاقه داشت، گوشتی که با آب خیلی مختصر پخته بشود. یک کسی از ارادتمندانش یک شب شام دعوتش کرد، من اینجور آدمها را در دوره عمرم دیدم، فکر نکنید فقط قصه و داستان است، از آنها یک که دیدم خیلی حرفها دارم، خیلی. امروز هم روز باور کردن مردم نیست، یک خُرده قدیمی‌ها و جوان‌های متدين مثل شما این حرفها را باور می‌کنند، بقیه مسخره می‌کنند؛ ولی من که با چشم خودم افرادش را دیده بودم، برایم یک امر ثابت و محققی است.

گوشت برایش درست کرد، در همین دیس‌های گلی گذاشت، آورد سر سفره، مرحوم آقای الهی با علاقه‌ای که به همین گوشت آب پز داشتند شروع کردند به نان و پنیر خوردن. گفت: آقا! گوشتی خیلی خوب است! گفت: اتفاقاً امشب میل به گوشت ندارم. گفت: شما که خیلی علاقه به گوشت داشتید. گفت: حالا هم دارم اما حالا علاقه باعث نمی‌شود که هر شب و هر روز ظهر آدم گوشت بخورد نه نمی‌خواهم. شام تمام شد و با آن دوستشان

شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد.

۱. محمد Mehdi al-hayi قمشه‌ای (۱۲۸۰-۱۳۵۲ش)، ملقب به مُحْمَّد الدِّين، حکیم، عارف، شاعر و مترجم قرآن و صحیفه سجادیه و مفاتیح الجنان است. او را آغازگر عصر ترجمه روان و آزاد قرآن به فارسی خوانده‌اند. از ابتدای تأسیس دانشگاه تهران به مدت ۳۵ سال به تدریس علوم عقلی و ادبیات در این دانشگاه اشتغال داشت. تخلص شعری وی «الله» است. حسین و مهدیه الهی قمشه‌ای فرزندان او هستند.

آمدند بیرون، دوستشان عرض کرد: آقای الهی! با این علاوه‌ای که شما به گوشت دارید چرا یک لقمه نخوردید؟ فرمود: اول سفره آدم دستم را دراز بکنم به طرف گوشت از گوشت صدا درآمد، من را نخور! من ذبح شرعی نشدم.

آثار ترک گناه

باید به این مرحله رسید، برای ما رسیدن کامل نیست، گاهی اگر یک چهل پنجاه روزی هیج گناهی نکنیم؛ یک جرقه‌ای می‌زند و رد می‌شود، اگر گناه نکنیم، اگر شبانه روز حتی یک گناه صغیره بکنیم، آن جرقه اصلاً سراغ ما نمی‌آید. گناه کبیره هم که برای یهودیها و مسیحی‌ها و بی‌دین‌ها و مقلدان فرهنگ غرب است، آن کار ما نیست، اگر ما هم دچار ربا و زنا و ظلم و غصب و رشه و اختلاس بودیم که یک روحیه تاریکی مثل شمر داشتیم، اینکه حالا یک دو رکعت نماز می‌خوانیم، یک روزه‌ای می‌گیریم، یک روضه‌ای می‌آییم، برای همان جرقه‌هایی است که گاهی می‌زند. گاهی هم که نمی‌زند حتی شب احیاء می‌گوییم؛ حالش را ندارم، خوابم می‌آید. می‌گیرم می‌خوابم. ولی اگر جرقه در کار باشد؛ نه! آدم میل به خدا دارد، میل به قرآن دارد، میل به کار خیر دارد، میل به عمل صالح دارد، این جرقه در روایات ما زیاد به عنوان نور اسمش برده شده، به عنوان نور. این یک مورد [که عرض کردم].

ب: داستان حاج شیخ عبدالکریم حائری و پرهیز از انگور حرام

همدان قبل از انقلاب منبر می‌رفتم، هر شب علمای همدان پای منبر می‌آمدند به خصوص یک عالمی که هم سید بود، هم باسواد بود، هم خیلی خوش اخلاق بود، علاقه من را به خودش جلب کرده بود، دو روز در میان، یک روز در میان خانه‌اش می‌رفتم، مطالب خیلی خوبی داشت! یک واسطه است بین من و این داستان. از جمله گفت: طلبه قم بودم، ارادتمند به آیت الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری^۱ بودم، ایشان هم من را دوست داشت، طلبه

۱. عبدالکریم حائری یزدی (۱۲۷۶-۱۳۵۵ق) معروف به آیت الله مؤسس از مراجع تقليد شیعه، بنیانگذار و زعیم حوزه علمیه قم از سال ۱۳۰۱ تا ۱۳۱۵ش بود.



درسخوانی بودم، یک روز بعد از ظهر خدمتشان بودیم، دو سه نفر فرمودند: من یک بازدید بدهکار هستم می‌خواهم بروم بازدید یک کاسب محترمی شما هم با من بیایید! رفتیم، در میوه‌ها مرحوم حاج شیخ به انگور خیلی علاقه داشت، صاحب خانه هم می‌دانست، وقتی نشستیم، یک کارگری در خانه بود، به او گفت: یک کاسه پر انگور خوب از باعث بیاورد من یادم است کارگر خانه رفت یک کاسه بزرگ انگور آورد، یک نیم ساعتی گذشت، حاج شیخ یک حبه هم نخورد، صاحبخانه دو سه بار عرض کرد: آقا! میل کنید انگور خیلی خوبی است، شاد است! فرمود: الان میل ندارم. خداحفظی کردیم، من در کوچه با حاج شیخ تنها شدم، آن دو سه تا دیگر رفیق‌هایم رفتند، گفتم: آقا! چرا انگور نخوردید؟ فرمود: نخوردم. گفتم: نه علتش [چیست؟] گفت: علتش این بود که نخوردم، دیدم نمی‌خواهد بگوید، گفتم: من سید هستم، جواب من را بدھید من را رد نکنید! که با بی‌میلی گفت: حال دلت می‌خواهد می‌گویم، من از زیر عبا دستم را که آماده کردم ببرم طرف انگور به شدت حال استفراغ گرفتم، این علامت استفراغ بین من و پروردگار است، من هر جا بروم لقمه اگر ناپاک باشد، دستم را بخواهم دراز بکنم؛ به شدت دچار استفراغ می‌شوم، نخوردم. با حاج شیخ هم خداحفظی کردیم و من برگشتم در همان خانه‌ای که انگور آوردن، به صاحبخانه گفتم: ببخشید! من این سؤال را می‌کنم، خیلی شرمنده و ناراحت هستم، علت هم دارد سؤالم، شما حرام‌خور هستی؟ گفت: نه به خدا! من تمام مالم پاک است، سال به سال هم خمسم را با دست خودم می‌برم می‌دهم به آیت الله العظمی حائری، اصلاً یک ذره مال حرام در زندگی من نیست، گفتم: داستان امروز این بود. کارگر را صدای زده گفت این انگور را از کجا آورده؟ گفت: والله! یک ربع، ده دقیقه در کنده‌های باعث خودمان هر چه گشتم، دیدم انگور به دردخور نیست، از دیوار باع همسایه پریدم پایین، دیدم حاج شیخ مهمانت است، دیدم

→ حائری سال‌های طولانی در حوزه علمیه کربلا، سامرا و نجف تحصیل کرد. او در سال ۱۳۳۳ق/۱۲۹۳ش برای همیشه به ایران بازگشت و در ابتدا به اداره حوزه علمیه اراک مشغول شد. آیت الله حائری در سال ۱۳۴۰ق (۱۳۰۱ش) به دعوت عالман قم، به آن شهر رفت و با شکل دادن به حوزه علمیه قم و بر عهده گرفتن ریاست آن، در قم ماندگار شد.

انگورهای همسایه بعضی‌هایش خیلی رسیده و جالب است، چیدم و آوردم که آبروی تو حفظاً بشود. با یک انگور به شکم می‌گویند: نرو جلو! آن وقت قیامت کسی که شصت سال است، حرام خورده رویش را طرف بهشت می‌کنند، می‌گویند: بفرما جلو؟ با یک انگور به شکم می‌گویند: عقب‌نشینی کن! با یک گوشت در بشقاب به الهی می‌گویند: عقب‌نشینی کن!

بهشت جای گناه کاران نیست!

می‌گویند: این شعر برای شیخ بهائی^۱ است، من دقیق نمی‌دانم، شاید برای شیخ باشد! سه خط است، خیلی جالب است! شیخ هم آدم ظریف گویی بود! «جَدْ تو آدم بهشت‌ش جای بود» درست است حالا هر بهشتی که آن زمان بوده، بهشت بهشت قیامت نبوده، امام باقر علیه السلام^۲ می‌فرماید: یک باغ بسیار آباد در همین منطقه شامات بوده. «جَدْ تو آدم بهشت‌ش جای بود، قدسیان کردند بهر او سجود»؛ فرشتگان خدا به جَدْ تو سجده کردند به امر الله. «یک گنه چون کرد»، قرآن می‌گوید: به او گفتم: به این درخت نزدیک نشو! این چند هزار درخت برای تو، همین یک دانه را سراغش نرو! «یک گنه چون کرد»، کل فرشتگانی که به او سجده کرده بودند، «گفتندش: تمام»؛ تمام فرشتگان به او گفتند: «مذنبی مذنب برو بیرون خرام»؛ از اینجا برو بیرون؛ اینجا جای گنهکار نیست. آن هم یک باغ دنیا نه بهشت آخرت. بعد شیخ می‌گوید: «تو طمع داری که با عمری گناه وارد جنت شوی ای روسیاه!» امام صادق علیه السلام^۳ گوشت پخته مرده را، میته را، ذبح شرعی نشده را پس می‌زند، قیامت دل مرده متعفن به بُخل و کینه و حسد و ریا و نفاق و اینها را خدا آغوش می‌گیرد؟!

۱. محمد بن عَزَّالدِین حسین (۹۵۳ق-۱۰۳۱ق) متألص به بهائی و معروف به شیخ بهائی و بهاءالدین عاملی، فقیه، محدث، حکیم و ریاضیدان شیعه عصر صفوی بود. شیخ بهائی بیش از ۱۰۰ کتاب در زمینه‌های مختلف تالیف کرده است. جامع عباسی و اربعین از جمله آثار اوست. آثاری نیز در معماری بر جای گذاشته که منارجنبان اصفهان، تقسیم زاینده‌رود اصفهان، گنبد مسجد امام اصفهان و نقشه حصار نجف، از آن جمله است. وی سفرهای بسیاری به نقاط مختلف دنیا کرد و سفر مشهوری نیز همراه شاه عباس صفوی با پای پیاده به مشهد داشته است. او مقام شیخ‌الاسلامی بالاترین منصب رسمی دینی در حکومت صفویه را بر عهده داشت.



می‌گوید: این دل را بینداز در آغوش رحمت من؟! نماینده‌اش در کره زمین یک دو کیلو گوشت ذبح شرعی نشده را دور ریخت، چطور می‌شود یک دل هفتاد سال آلوه را قیامت بگویند: مشکلی نیست، بیندازش در آغوش رحمت ما! اگر این کار را بکنند؛ جهنم دیگر برای کسی نمی‌ماند، صاف می‌شود، نمی‌شود.

معیار و ترازوی اعمال انسان

برگردم به اول منبر، هر شغلی در این عالم ترازو دارد، هر شغلی. برای سنجش حق و باطل که من بفهمم، جاذب‌ام باطل است یا حق است؟ نگاهم باطل است یا حق است؟ حرفم باطل است یا حق است؟ عملم باطل است یا حق است؟ این عروسی که برای دخترم می‌خواهم بگیرم حق است یا باطل است؟ این مجلسی که برای پسرم می‌خواهم بگیرم حق است یا باطل است؟ این هزار تا مهمانی که اصفهان، شیراز، تبریز، تهران در بهترین هتل برای عروسی دخترم دعوت کردم، نفری سیصد هزار تومان صورت به من می‌دهند، هزار تا سیصد هزار تومان، این حق است یا باطل است؟ من خودم نمی‌فهمم، خداوند متعال سه تا ترازو برای ما گذاشته، سه تا معیار، سه تا خط کش که با اینها کار را اندازه گیری کن! یک میزان قرآن است، بین این عروسی اسراف است یا نه؟ قرآن نشانت می‌دهد، یک میزان پیغمبر اسلام ﷺ است، هم حرفش، هم اعمالش. یک میزان الهی هم امام معصوم علیه السلام است؛ مثل حضرت رضا علیه السلام که الان در خدمتش هستیم، همه افعال، اطوار، اخلاق و فرمایشاتش ترازوی خداست.

متن روایت امام رضا علیه السلام

روایت حضرت علیه السلام را یک بار دیگر بخوانیم، باز شرحش می‌ماند برای جلسه بعد اگر خدا بخواهد، مقدمه پر کرد وقت را، «جَفَ الْقَلْمَ بِحَقِيقَةِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ بِالسَّعَادَةِ لِمَنْ آمَنَ وَأَتَقَىٰ وَالشَّقَاوةُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِمَنْ كَذَبَ وَعَصَىٰ.»^۱

۱. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵، ص ۱۵۴.



روضه حضرت موسی بن جعفر^{علیه السلام} و حادثه کربلا

یابن رسول الله! شما آن ما را می‌بینید؛ چون ایمان شما ایمان کامل است و نوری که بین شما و خدا هست موجود است، کاری به دنیا ندارد، در برزخ هم دارید، در قیامت هم دارید، در آن نور آن دارید ما را می‌بینید، حرم که می‌رویم می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنِّي تَشْهَدُ مَقَامِي»^۱؛ می‌بینی من را کجا ایستادم. «وَ تَسْمَعُ كَلَامِي»^۲؛ می‌شنوی چه دارم می‌گوییم. یابن رسول الله! حالا با شما صحبت می‌کنیم، ما جمعیت، همین جمعیت، جمعیت شیعه عاشق شما اهل بیت^{علیهم السلام}، یا امام رضا^{علیهم السلام} اگر بغداد بودیم؛ ما می‌گذاشتیم جنازه پدرت موسی بن جعفر^{علیهم السلام} را با بی احترامی روی یک تخته بیندازند و بیاورند بیرون و بعد هم یک نفهمی را بگذارند جلوی جنازه داد بزنده: «هذا امام الرافضة»^۳؟، من اولین بار است این جمله را معنی می‌کنم، من به عمرم این صدای جارچی پست را معنی نکردم، از بس که فشار به من دارد، جارچی داد می‌زد: این جنازه روی تخته رهبر کافران است، رهبر آنها یعنی است که دین ندارند، هارون دین داشت و موسی بن جعفر بی دین بود؟! سندی بن شاهک^۴ زندانیان دین داشت؟! این جنازه دین نداشت و مردم تابع موسی بن جعفر^{علیهم السلام} دین نداشتند؟!

تحلیل دارم برای اینکه چه شد بعد از تعطیل شد و جمعیت ریختند، جنازه را گرفتند، نگذاشتند جنازه را ببرند، سه روز روی جسر بغداد گذاشتند بماند، می‌خواستند سر مردم را کلاه بگذارند که کلاه هم نرفت، بالأخره اجازه دفن دادند، همینجا یعنی که همین وقت گاهی وارد حرمش شدید، چه حرم نورانی! چه حرمی! حرم خدا، ما که می‌آمدیم گوشه حرم می‌نشستیم از گریه بی طاقت بودیم، من همینجوری که نگاه می‌کردم می‌دیدم؛ جنازه

۱. این عبارت در رابطه با زیارت امام حسین^{علیهم السلام} وارد شده است. عده الداعی و نجاح الساعی، ص۶۴

۲. همان.

۳. عيون أخبار الرضا^{علیهم السلام}؛ ج ۱، ص ۹۹.

۴. سندی بن شاهک زندانیان امام کاظم^{علیهم السلام} و از چهره‌های شناخته شده در دوران حکومت خلفای عباسی است. وی در زندان با امام هفتم شیعیان، سخت و خشن رفتار می‌کرد. او با مأموریتی که از جانب هارون الرشید بر عهده داشت، امام کاظم^{علیهم السلام} را به شهادت رساند.

روی یک تخته پاره است، چهار تا حمال دارند می‌برون و آن جارچی هم دارد می‌گوید: این امام کافران است. نمی‌توانستم تحمل بکنم. اما ای امام هشتم! بالآخره شیعیان ریختند جنازه را گرفتند، خودت هم طی‌الارض کردی، بدن ببابیت را غسل دادی، وارد قبر کردی، آخرین لحظه‌ای که می‌خواستی از قبر بیرون بیایی، بند کفن بابا را باز کردی، صورت بابا را روی خاک گذاشتی؛ اما جدت زین‌العابدین! چه کار کرد که کربلا می‌خواست صورت بابا را رو به قبله بگذارد اما بدن سر نداشت.

دعای انتهای سخنرانی

اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدِينَا وَلِوَالِدَيْنَا وَلِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقُّ عَلَيْنَا.

ما سه سال است در تمام شهرها، در گریه شما و دعا از خدا عاجزانه درخواست کردیم؛ ریشه داعش را بکن! بالآخره مستجاب شد، خدا به حرفتان گوش داد، به گریه‌هایتان گوش داد. خدایا! ته مانده این‌ها را هم در همه جای دنیا نابود کن! شرّشان را از سر مردم دنیا نه فقط ما شیعه‌ها و مسلمان‌ها قطع کن! دین، کشور، رهبری، محراب و منبر، محرم و صفر، ماه رمضان را برای ما حفظ کن! امام زمان! را در این نزدیکی اذان دعاگوی ما

قرار بده!



جلسہ سوم

سعادت و شقاوت

تقسیم انسان به سعید و شقی در کلام امام رضا علیه السلام

امام هشتم علیه السلام در یکی از سخنان ناب عرشی و آسمانی‌شان کل مردم دنیا را از زمان آدم تا قیامت در دو دسته تقسیم کردند. عنوان یک دسته سعید است؛ عنوان یک دسته شقی است. سعید آن انسانی است که در دنیا در حد گنجایش خودش نه بیش از طاقت‌ش ادب ایمانی، ادب عملی و ادب اخلاقی دارد و شقی هم کسی است که از این سه ادب محروم است.

انتخاب آزادانه بین سعادت و شقاوت

قرآن مجید در سوره ابراهیم در عمق آیه می‌فرماید: این محرومیت از جانب خدا نیست، خودش خودش را محروم کرده؛ چون پروردگار آدمیان را آزاد آفریده، در انتخاب هم آزادند، کاری که خدا برای بندگانش کرده در این دو رشته سعادت و شقاوت این بوده: «قدَّبَيْنَ الرُّشْدَيْنَ الْغَيْيَيْنَ»^۱، به وسیله همه کتابهای آسمانی که صد و چهارده تا کتاب است، ظاهر صد و سیزده تایش گم شده نیست، تحریف شده. اینهایی که هست زمینی است، دست پخت چند نفر است. مُرقوس، لوقا، یوحنا، پولس، آن اصل کاری‌ها که نازل شده پروردگار است، نیست، تنها اصل کاری که باقی مانده قرآن مجید است و پروردگار عالم به فرموده حضرت أبي عبدالله الحسین علیه السلام همه حقایق آن صد و سیزده تا قبلی را که گم شده، در



قرآن تجلی داده است. خواندن قرآن خواندن صد و چهارده کتاب الهی است، اعتقاد به قرآن، اعتقاد به صد و چهارده کتاب خداست، عمل به قرآن عمل به کل کتابهای نازل شده است.

این گونه روایاتی که شنیدید؛ یکی از حضرت آبی‌عبدالله الحسین علیه السلام نقل شده، اهل سنت هم نقل کردند، تنها ما نقل نکردیم، روایت آبی‌عبدالله علیه السلام را راجع به صد و چهارده کتاب، فخر رازی بزرگترین مفسر اهل سنت در جلد اول تفسیرش نقل کرده.

قرآن داغ شقاوت و مُهر شقاوت را می‌گوید: خود مردم با آزادی خودشان به پیشانی خودشان زدند، أحدی را خدا هُل نداده به شقاوت، نکشانده به شقاوت، جالب است که افعال عربی مربوط به شقاوت در قرآن فعل معلوم است، **﴿فَآمَّا الَّذِينَ شَقُوا﴾**^۱ مجھول نیست، اگر مجھول بود؛ معنایش این بود که یکی از پشت سر اینها را به شقاوت هُل داده.

عدم صدور شرّ از جانب خداوند

شرّ از خدا صادر نمی‌شود، محال است. شرّ از کسی صادر می‌شود که خَلَاء دارد، خدا صمد است، خَلَاء ندارد، وجود مقدس او ذاتش کمالات بی‌نهایت است، اصلاً معنی ندارد از او شرّ صادر بشود، از کدام ناحیه‌اش شرّ صادر بشود؟! دروغ نمی‌گوید، **﴿وَمَنْ أَضَدَّ فِي الْأَرْضِ إِلَّا هُوَ﴾**^۲، از ما سؤال می‌کند: راستگوتر از خدا کیست؟ کسی دروغ نمی‌گوید که می‌ترسد یا به غلط خودش را نیازمند به دروغ می‌داند. کسی خلف وعده می‌کند که توخالی است، کم دارد، حالا یا از عقل کم دارد یا از آدمیت کم دارد یا از اخلاق کم دارد، خدا که کم ندارد. او که مستجمع جمیع صفات کمال است، هر چه از او صادر می‌شود؛ خیر است. اگر کسی گرفتاری‌هایش و مشکلاتش و بدی‌هایش و شرورش و گناهانش به پروردگار نسبت بدهد؛ یک کلمه بگوید: او خواسته من این گونه باشم. خدا می‌گوید: دروغ دارد می‌گوید. من



خواسته شر ندارم، **﴿مَا أَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ فَمَنْ تَفْسِكَ﴾**^۱، هر چی شر و مشکل به تو می‌رسد تولید خودت است.

همه خوبی‌ها از جانب خدا و همه بدی‌ها از ناحیه خود انسان است
مگر می‌شود خداوندی که حدود ۲۷۶ بار رحمتش را در قرآن مطرح کرده؛ شر داشته باشد،
کریم، رحیم، ودود، عزیز، رحمان، رحیم، شر ندارد خیر دارد. لذا در قرآن می‌گوید: **﴿سَيِّدُ الْخَيْرِ﴾**^۲؛ آنچه که در دست قدرت اوست خیر مطلق است. بیشتر مردم هم حتی خود ماها،
خیلی از ما آخوندها هم خیلی از قرآن آگاهی نداریم، خیلی آیات قرآن را نمی‌فهمیم، این
است که زبان گلایه‌مان دراز است، زبان شکایتمان دراز است، اما آنکه قرآن مجید را
می‌فهمد، در تقسیم‌بندی امور خیلی آدم با انصافی است؛ می‌گوید: همه خوبی‌ها از خداست؛
همه بدی‌ها و مشکلات هم برای خودم است، همه بدیها واقعاً از خودمان است.

آلودگی، مانع استجابت دعا

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: دو تا برادر بودند هر دو گیر بودند، گفتند: خدا که أرحم الراحمين
است، قدرت هم دارد، به ما هم که گفته دعا کنید، می‌رویم دعا می‌کنیم، مشکل یکی‌شان
خیلی زود حل شد، مشکل دومی بیش از چهل روز ماند، حل هم نشد، آمد پیش حضرت
مسیح، گفت: من و برادرم مشکل‌دار بودیم، برادر من یک بار دعا کرد، مشکلش حل شد،
من چهل شب است دارم دعا می‌کنم، اصلاً خدا توجهی نمی‌کند، مسیح فرمود: باید از خود
خدا بپرسم، خدایا! چه شده که گوش به دعايش نمی‌دهی، مشکلش را حل نمی‌کنی؟
خطاب رسید در نبوت تو شک دارد، دلش آلود است تا زمانی که آلوده است، دعايش را
مستجاب نخواهم کرد. ولی من وقتی که از حقایق قرآن خبردار نباشم؛ گلایه می‌کنم.
مگر نگفتی: دعا کن مستجاب می‌کنم کجاست؟! مگر نگفتی: من خدای راستگویی هستم،

۱. نساء: ۷۹.

۲. آل عمران: ۲۶.



مگر وعده ندادی دعا مستجاب کنی کجاست؟! گاهی هم آدم خودش را یادش می‌رود، به پروردگار می‌گوید: من چه کار کردم که اینقدر داری در سرم می‌زنی؟! اینها نیست، مسأله خدا و بندگانش از آئینه هم صاف‌تر و پاک‌تر است.

چرا حضرت یعقوب علیه السلام گرفتار فراق یوسف شد؟

من بعضی از مطالبی که شنیدید مطلقاً قبول ندارم؛ دلیل قبول نداشتیم هم قرآن است، یکی اش این است که وقتی یوسف را برادران برند در چاه انداختند و برگشتند، یعقوب دل نگران بود، گریه می‌کرد، ناراحت بود، جبرئیل آمد گفت: می‌دانی چرا به مشکل هجران یوسف برخوردی؟ گفت: چرا؟ گفت: گوسفندی را کشته بودید و بربان کرده بودید و دورش نشسته بودید و خوب می‌خوردید، یک فقیر آمد دم در، گفت: من گرسنه هستم، محلش نگذاشتید، این جرم‌های است. حالا ببینیم؛ خدا عادل است یا ظالم است؟ جرم‌های با جرم باید بخواند یا نخواند؟ حالا بر فرض یک فقیر آمده در خانه من بوى غذا به مشامش خورده، درخواست کرده من هم ندادم، جرم‌های این چهل سال فراق و کور شدن از گریه است؟! این خدا که از هیتلر خیلی ظالم‌تر نشان داده می‌شود، از چنگیز پر چنگال‌تر نشان داده می‌شود. بعد هم انبیاء دارای مقام عصمت هستند، انبیاء دل رحم‌ترین مردم عالم هستند، انبیاء ایثارگر هستند، لقمه دهان خودشان را درمی‌آورند و می‌دهند به گرسنه و نمی‌خورند، این مزخرفات عليه انبیا چیست؟! علیه پاکدامنی انبیاء، چه شد که یوسف را برند در چاه انداختند؟ به یعقوب ربطی ندارد، گناه برادران بود چه ارتباطی به یعقوب دارد؟! ده تا حسود دور هم نشستند، گفتند: پدر ما محبتش به یوسف بیشتر از ماست این را باید از جلوی چشمش دور کنیم کسی دیگر گناه کرده، چرا این گناه را به پیغمبر خدا نسبت می‌دهید؟! چرا؟!

حال هفتاد و دو نفر را در نصف روز قطعه قطعه کردند، گناهی کرده بودند یا یزیدیان گناه کردند؟ اقلأً قدرت تفکیک داشته باشید هر چیزی را شنیدید؛ باور نکنید، قبول نکنید، کل گناه را در کربلا یزیدیان کردند، کل خوبی را هم در عالم این هفتاد و دو نفر داشتند، کشته شدن‌شان چه ربطی به خودشان دارد؟! ربط به بنی امیه دارد، نه ربطی به خودشان. تا اندازه‌های معلوم شد که شر از ناحیه خودمان است، کل خیر از ناحیه پروردگار مهربان عالم است.

داستان امیرالمؤمنین ﷺ و مارگزیدگی یکی از یاران

به امیرالمؤمنین ﷺ گفتند: یکی از عاشقان特 را مار گزیده، ممکن است بمیرد، حضرت آمدند عیادتش، آدم خیلی خوبی بود! نمرد ولی مثل من از حقیقت شر و خیر بی خبر بود. تو شاگرد امیرالمؤمنین ﷺ هستی، خوب گوش بد! خوب بفهم! خوب حالت بشود! گفت: علی جان! من چه کار کردم که باید مار من را بگزد؟ در این هفته ترک نماز کردم؟! دروغی گفتم؟! تهمتی زدم؟! بالأخره این مار گزیدن جریمه است، من چه جرمی کردم که باید جریمه بشوم؟! خدا خواست؟ نه! خدا به مار همچنین اجازه‌ای نداده که راه بیفت در خانه‌های مردم، بندگان من را هر کجا دیدی بگز و فرار کن، مار همچنین اجازه‌ای ندارد، حضرت ﷺ فرمودند: چرا! یک کاری کردی که خدا جریمه‌ات کرد، خوشحال باش جریمه‌ات را به قیامت نینداخت، اگر افتاده بود به قیامت که اوضاع اسفناکی داشتی. گفت: علی جان! چه کار کردم؟ فرمود: دیروز سر کوچه جلوی مردم به «قنبر» ناسزا گفتی، با گزیده شدن از مار پاک شدی، اگر در پروندهات مانده بود؛ قیامت ریشهات را می‌کنند. چرا به مؤمن ناسزا گفتی؟! چرا جلوی زبانت را نگرفتی؟! چرا از حدود قرآن تجاوز کردی؟! مگر قرآن مجید نمی‌گوید: **﴿فُوْلَا لِلَّٰٰسِ حُسَّنًا﴾**، للمؤمنین نگفته کفته للناس یعنی با شیعه، با سئی، با مؤمن، با کافر، با مشرک، با زرتشتی، با یهودی، با ارمنی خوب حرف بزنید! حالا چون یهودی، مسیحی، زرتشتی است، باید فحش خواهر و مادر به او بدھید؟!

کل مشکلات ناشی از عدم فهم قرآن است

این ناآگاهی از قرآن برای ما خیلی دردرس شده، برای کل جامعه، کل دولت و کل کشور. هر کسی هم دلش می‌خواهد بباید بشیند؛ من برایش استدلالی ثابت بکنم که کل مشکلات، رنج‌ها، مصائب برای نفهمی نسبت به قرآن است، وقتی هم قرآن را نفهمم؛

۱. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۲۶، ص ۲۳۸-۲۳۷.

۲. بقره: ۸۳.

چطوری عمل بکنم به قرآن؟! باید من قرآن را بفهمم که عمل بکنم. نباید بفهمم؟!
نمی‌دانم چند تا مسجد در کشور است، بر همه پیش نمازهای ایران واقعاً واجب است شبی
دوتا، سه‌تا آیه را برای مردم توضیح بدهند، به مردم بفهمانند، بر تمام منبری‌ها واجب
است؛ منبر را برگردانند به چهارچوب قرآن و روایات اهل بیت^{علیهم السلام}، منبر را از این
چهارچوب بیرون کردند، این واجب است؛ برگردانده شود به قرآن و اهل بیت^{علیهم السلام}. پیغمبر
اکرم^{صلوات الله علیه و آله و سلم} عرب وحشی غارتگر قاتل رباخور را با قرآن ساخت تا اینکه امتنی مؤمن شدند.

عدم امکان اصلاح مردم با کتاب‌های شرقی و غربی

ائمه^{علیهم السلام} ما با قرآن مردم را ساختند، با هیچ‌چیز دیگر هم ما ساخته نمی‌شویم، با هیچ‌چیز، نه
کتابهای غربی، نه شرقی، نه کتابهای روانکاوی اروپا و امریکا، نه روانشناسی اروپا و امریکا،
نه کتابهای اقتصادی، نه اجتماعی؛ چون من آشنا هستم با این نوع کتابها، بیشتر این کتابها
را در اروپا و امریکا یهودیان وابسته به صهیونیسم تألیف کردند. در کائن جامعه‌شناس مهم
جهان یک یهودی وابسته با صهیونیست بوده که جامعه‌شناسی را نوشت. فروید یک یهودی
وابسته با صهیونیسم بوده که روانشناسی را نوشت. مارکس یک یهودی مشروب‌خور وابسته به
صهیونیسم بوده که اقتصاد کاپیتالیستی را نوشت. اینها را من پنجاه سال است در برنامه‌های
شرق و غرب گشتم و به دست آوردم، این زهرها می‌تواند ما را علاج بکند؟! تمام
کتابهایشان هم به خرج صهیونیسم چاپ شده، تمام کتابهایشان هم با فشار صهیونیسم به
تمام دانشگاه‌های دنیا به عنوان کتاب درسی راه پیدا کرده، تمامش.

مراقبت نسبت به ادای حق قرآن و اهل بیت^{علیهم السلام}

برادران! خواهانم! حال به شما، به خودم که خبلی هم تعدادمان زیاد نیست می‌گوییم، کاری
نکنیم با قرآن که فردای قیامت طبق آیات سوره فرقان پیغمبر اکرم^{صلوات الله علیه و آله و سلم} قرآن را بلند کند
به پروردگار بگوید: ﴿قَالَ الرَّسُولُ يَا أَرْبَبِ إِنَّ قَوْمِي لَخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾^۱؛ خدا! بعداز مردن من



این ملت قرآن را انداختند پشت سرshan و رفتد سراغ کتابهای دیگر، قیامت این بلا به سرمان نیاید! این بلا به سرمان نیاید که مرحوم کلینی در کافی نقل می‌کند: قیامت دست اهل بیت ﷺ را بگیرد به خدا بگوید: از امّت من بپرس بعد از من با اهل بیت ﷺ من چگونه رفتار کردند؟ زیارت حضرت رضا علیه السلام کافی است؟ من از هتل و مسافرخانه بلند شوم، بروم حرم، یک زیارتname را بردارم، دو سه تا سلام بدhem و برگردم؛ ولی عوض نشوم، تکان خورم، تصفیه نشوم، گناهانم ریشه کن نشود، زیارت کافی است؟! زیارت من را اهل بهشت می‌کند؟! ما که فقط ضریح را می‌بینیم؛ اما مأمون دو سال شب و روز خود حضرت رضا علیه السلام را می‌دید، زیارت می‌کرد، این کافی است یا نه؟! اینها را نمی‌دانیم، بیشتر مردم hem نمی‌دانند، نمی‌دانند واقعاً، چقدر دختر و زن می‌آید نزدیک گیتهای بازرسی، آن گوشه کیفش را باز می‌کند، چادر می‌آورد می‌اندازد سرش، می‌رود حرم، این چادر را برای چه می‌اندازی؟! چادر برای کیست؟! برای قرآن است؟! برای مادر حضرت رضا علیه السلام است؟! برای خواهرش حضرت معصومه علیها السلام است؟! برای خدیجه علیها السلام است؟! برای زهراست علیها السلام یا نه؟! اگر برای اینها نیست؛ غلط می‌کنی می‌اندازی روی سرت و اگر برای اینهاست؛ چرا به کل از سرت برداشتی؟! چرا؟! نمی‌فهمیم، به همین زن بدحجاب که از حرم می‌آید بیرون، چادرش را می‌گذارد در کیفش تا برود هتل و در هتل دویست تا جوان و مرد را تحریک به شهوّات حرام می‌کند، با همین یک زیارت قیامت اهل نجات است واقعاً؟! یعنی دین ما اینقدر شل است؟! از شیر برنج hem شل تر؟! از حلیم hem وارفته تر؟!

انتخاب سعادت و شقاوت از ناحیه انسان

هیچ کس را خدا به شقاوت نمی‌کشد، تنها کاری که خدا برای بندگانش کرده این است: **(قدّبَيْنِ الرُّشْدِ مِنَ الْقَيْ)ۚ**^۱، من روی محبتم، روی رحمتم، روی لطفم راه را از چاه نشان

۱. **۱۰۸. لَا إِكْرَاهٌ فِي الدِّينِ قَدْبَيْنِ الرُّشْدِ مِنَ الْقَيْ فَمَن يَكْرُبِ الظَّاغُوتَ وَتَوَمِ بِاللَّهِ فَقُدْرَةٌ أَسْتَمْسَكَ بِالْعُزْمَةِ الْوَقِيقِ لَا إِنْصَاصَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلَيْهِ** بقره: ۲۵۶

دادم، همین. اصلاً بیشتر بر عهده خدا نبوده، هیچ چیز. **﴿فَمَنِ يَكْفُرُ بالطَّاغُوتِ وَتَوَمَّنَ بِاللَّهِ﴾**^۱، بله! اگر کسی همه بتها را کنار بزند و حکومت در قلبش را به من بدهد که من کارگردانی اش بکنم؛ **﴿فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْغَرْزَةِ الْوَنِقَى﴾**^۲؛ او به دستگیره محکم‌تر چنگ زده. اما کسی که از این حوزه برود بیرون، **﴿أَوْلَئِكُو هُمُ الطَّاغُوتُ﴾**^۳؛ همه کارهشان شیاطین هستند، **﴿أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُوَ فِيهَا خَالِدُونَ﴾**^۴؛ ولی آنکه می‌آید به طرف من و در راه قرار می‌گیرد با انتخاب خودش است، آن که می‌رود در مسیر طاغوت به انتخاب خودش است.

شرح روایت امام رضا علیه السلام

مقدمه تمام شد، حالا ببینیم؛ عمق حرف حضرت رضاعلیه السلام چیست؟ قرآن مجید مسأله سعادتمندان را کلی می‌گوید: **﴿أَمَّا الَّذِينَ سَعَدُوا فَقَى الْجَنَّةَ﴾**^۵؛ اهل سعادت در بهشت هستند، **﴿فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فَقَى النَّارِ﴾**^۶؛ اهل شقاوت در دوزخ هستند، اما نمی‌گوید: سعید کیست؟ شقی است؟ حضرت رضاعلیه السلام توضیح می‌دهند. چه روایتی است! نصف خط است، یک دنیا معنا، معجزه امام همین است دیگر؛ ده هزار تا کتاب را می‌ریزد در یک نصف خط. **«جَفَّ الْقَلْمَ** بِحَقِيقَةِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ بِالسَّعَادَةِ لِمَنْ آمَنَ وَ اتَّقَى»^۷، حرف آخرِ خدا این است، حرف آخرِ آخresh، **«جَفَّ الْقَلْمَ**»؛ بعدش دیگر حرفی ندارد. این آخرين حرف خدا ازلاً و ابدًا است که مُهرِ سعادت به پیشانی کسی می‌خورد که اهل باور نسبت به خدا و قیامت و انبیاء و قرآن

۱. بقره: ۲۵۶.

۲. بقره: ۲۵۶.

۳. **﴿اللَّهُ وَلِيُ الَّذِينَ آمَنُوا يَنْهَا جَهَنَّمَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَوْلَئِكُو هُمُ الطَّاغُوتُ يُنْهَا جَهَنَّمَ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُوَ فِيهَا خَالِدُونَ﴾** بقره: ۲۵۷.

۴. بقره: ۲۵۷.

۵. هود: ۱۰۸.

۶. هود: ۱۰۶.

۷. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵، ص ۱۵۴.



و فرشتگان باشد، ولی کار تمام نیست، یک بخشش باور است، نصف سعادت باور است، نصف و نیمه هم نمی‌شود راه رفت، سکته‌ای نمی‌شود راه رفت، ولی باید آدم سالم باشد بتواند مسیر الی الله، را طی بکند. نصف کار ایمان است، نصف دیگر ش تقواست.

معنای تقوا

نمی‌دانم تقوا یعنی چی؟ امام صادق علیه السلام می‌گوید: علم را از ما بگیرید! یابن رسول الله علیه السلام!

تقوا یعنی چه؟ تقوا دو بخش است، اطاعت کامل در همه امور زندگی از پروردگار و اجتناب از همه محترماتی که شیطان به انسان القاء می‌کند؛ این می‌شود تقوا. امام هشتم علیه السلام می‌فرماید:

حرف آخر خدا این است؛ سعادت برای اهل ایمانی است که دارای تقوا باشند و «وَ الشَّفَاوَةُ مِنَ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لِمَنْ كَذَبَ وَ عَصَى»؛ تیره بخشی برای انسانی است که منکر خدا، قرآن، انبیاء باشد و اهل گناه هم باشد، گناه خیلی برایش راحت باشد، آسان باشد.

روضه حضرت علی اصغر علیه السلام

از شما یک سؤال کوچک بکنم و همین را مبنای ذکر مصیبت قرار بدhem. اولاً دکترهای امروز می‌گویند: بچه نوزاد تا شش ماهش تمام نشده آب به او ندهید! اما پنج ماهش که دیگر چند روز مانده تمام بشود، دارد وارد شش ماهگی می‌شود، می‌توانید آب بدھید! حالاً از شما می‌پرسم: یک بچه شش ماهه که تشنهاش بشود در این گرمای شهر، چقدر آب برایش بس است؟ یک لیوان؟ نه! بچه که آن لبهای کوچکش را نمی‌تواند به لیوان بگذارد، یک استکان؟ نه! چقدر آب بس است؟ دکترها به مادرها می‌گویند: برو دواخانه؛ یک شیشه درجه دار بگیر، اندازه دو سی سی ته آن آب بریز آرام پستانک سر شیشه را بگذار دم دهانش، خرده خرده، قطره قطره بمکد تا تشنگی او برطرف شود، شش ماهه ابی عبدالله علیه السلام بیشتر از این آب می‌خواست؟! کربلا آب نبود؟! کربلا که دو تا رودخانه دجله و فرات آبش مثل دریا روان بود، شهید شدن بچه در بغل ابی عبدالله علیه السلام که همه



خیمه‌ها را به گریه نشاند یک طرف، شب یازدهم هم یک طرف، وقتی آب را آزاد کردند؛
چون نمی‌خواستند جنازه هشتادوچهار زن و بچه را شام ببرند، زنده باید می‌بردند. اگر آن
شب آب به آنها نمی‌دادند؛ حداقل بچه‌ها می‌مردند از تشنجی، چند تا مشک آب آوردند،
 تقسیم شد بین زن و بچه، یک پیاله آب هم دادند به مادر این شش ماهه، آب خورد، سینه
پر از شیر شد، برای بچه‌اش زبان گرفت:

بخواب این نوگل نشکفته اصغر	بخواب ای غنچه پژمان و پر پر
ندیده دامن پر مهر مادر	بخواب آسوده اندر دامن خاک
نمی‌آید صدای تیر و خنجر	بخواب و خواب راحت کن شب و روز
که اینجا خفته هم قاسم هم اکبر	مترس ای کودک شش ماهه من
که کرد این غنچه را نشکفته پر پر	الهی بشکند آن دست گلچین



جلسہ چہارم

ایمان و تقویٰ کلید سعادت انسان

سعادت و پیشه اهل ایمان و تقواست

امام هشتم ع از جانب خداوند اعلام می‌کنند: سعادت و پیشه مردمی است که هم مؤمن باشند و هم اهل تقوا. در روایت امام ع «مَنْ أَمَنَ وَ اتَّقَىٰ»^۱، این یک مسأله الهی است، این کلام خداست، نظر خداست، با کلام خدا هم که باید با حالت تسلیم برخورد کرد! رد کلام خدا کفر است، رد نکردن و عمل نکردن هم زیر کفر است، کفر نیست، می‌گوییم: خدایا کلامت را رد نمی‌کنم؛ اما سراغ ایمان و تقوا هم نمی‌آیم، خود این هم بستن در سعادت به روی خود است، البته اگر کسی خواهان سعادت باشد.

میل به بی‌قید و شرط بودن

خیلی‌ها هم خواهان سعادت نیستند، خوششان نمی‌آید از هدایت خدا، از هدایت انبیاء، از هدایت ائمه ع، همیشه هم در طول تاریخ اکثربیت با اینها بوده. علت اینکه خوششان نمی‌آید از هدایت خدا و انبیاء و ائمه ع یک چیز است، جهل نیست، بی‌خبری نیست، بی‌خردی نیست، این است که دوست ندارند در زندگی مقیدشان کنند، هر روز و هر شب صد تا «نه» جلویشان عَلَمَ بکنند، نخور! نپوش! نبر! نگو! نبین! دوست ندارند. دلشان می‌خواهد بدون قید و شرط ببینند، بدون قید و شرط ببرند، بدون قید و شرط بخورند،

۱. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵، ص ۱۵۴.



شهواتشان را اعمال بکنند بدون قید و شرط، خدا نکند ما اینجوری باشیم! نقطه مخالفت با خدا و با انبیاء و با ائمه^{علیهم السلام} و با اولیاء الهی همین است و گرنه این نقطه اگر از بین برود، از قید خوشم بیاید، لذت ببرم، بیایند به من بگویند: محصول بازوی خودت را بخور! حال محصول بازو نه به معنی کار بدنی تنهاست، محصول بازو یعنی از معلمیات، از هنرت، هنر مثبت، از علمت، این معنیش است. من هم بگویم: حرف خیلی خوبی است! از محصول زحمت خودم می‌خورم، زحمت دیگران به من چه ربطی دارد؟! یکی پول دارد، این درست نیست من بروم بدزدم، درست نیست من غصب کنم، رشوه بگیرم، اختلاس بکنم، خیلی حرف خوب و درستی است! چشم، باشد:

هر که نان از عمل خویش خورد منت از حاتم طائی نبرد

کنترل کردن چشم و چرایی آن

آقا! آزاد نگاه نکن؛ در نگاه کردنت دلت یک جای دیگر گیر می‌کند، از همسرت گره دلت باز می‌شود، یک خُرده هم که در این زمینه دست و پا بزنی، همسرت جلوی چشمت دیو می‌شود، آن نامحرمی که به او دل بستی می‌شود حوریه ولو اینکه بدترکیب‌تر از یک بدترکیب باشد. آن وقت می‌گویی: من اگر بخواهم خوش باشم، باید این زن را طلاق بدهم، تکلیف بچه چه می‌شود؟ برود پیش مادرش به من چه ربطی دارد؟! اگر قرآن می‌گوید: نبین! علت هم دارد می‌گوید: نبین! سبب دارد می‌گوید: نبین! اگر حکیمانه می‌گوید: ﴿فَلِلَّٰهِ مِنِينَ يَعْصُمُوا مِنْ أَبْصَارِهِ وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ﴾^۱؛ چشم به نامحرم ندوز! چشم به نامحرم ندوز منظور قرآن این نیست که چشم به پیرزن نود ساله ندوز! پیرزن نود ساله چادر و روسرباش هم بردارد، چشم بدوز! این چشم دوختن کاری نمی‌کند، خیلی که چشم بدوزی اصلاً از همسرت بدت می‌آید، چشم ندوز که پشتش هم می‌گوید: «وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ» برای اینکه این چشم دوختن ایجاد جریانات غریزه جنسی می‌کند بعد در باطن



خودت با آنکه چشم به او دوختی مدام حرف می‌زنی، بازی می‌کنی، دل می‌بندی، این طرف تقویت می‌شود، ارتباط با همسرت ضعیف می‌شود، بعد با همدیگر تلاخ می‌شوید، اختلاف پیدا می‌کنید بعد هم از همدیگر جدا می‌شود، بیشتر علت‌های طلاق آن چشم است، اختلافات مالی و بدنی نیست، بسیاری از مردم که به من نامه نوشتند یا خانم‌ها نامه نوشتند، خودشان علت به هم خوردن خانوادگی‌شان را ماهواره‌ها بیان کردند، نه شب می‌نشینند، زیباترین حوریه‌های اروپایی امریکایی و اسرائیلی را می‌بینند، بعد هوا و هوشان به آنها می‌گوید: اگر زن این است؛ زن تو چه می‌گوید؟! این زخم زدن به محبت است، قرآن می‌گوید: دل وقتی مريض شد، **﴿فِ قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾**، تبعات هم پیدا می‌کند، یکی از تبعاتش هم طلاق است، در طلاق هم بچه‌ها له می‌شوند، در طلاق هم پنج سال باید بروی دادگاه و دادگستری و پیش دادیار و قاضی و سی چهل کیلو هم کاغذ و قلم مصرف بشود تا به قول خودت از شرّ زنت نجات پیدا بکنی، آن زن که بیچاره شر نداشت، زندگی که آرام و خوب بوده، چرا به اینجا رسید؟ چشم، چشم مگر چی کار می‌کند؟ هیجان شهوت، **«وَيَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ»**، قرآن خیلی روانکاوی عجیبی کرده! روانکاوی جهان و روانشناسان با کتابهایشان باید بیایند کنار آیات قرآن ماستهایشان را کیسه کنند!

مقید بودن در نگاه اختصاص به مردان ندارد

این اختصاص به مردان ندارد، مقید بودن در نگاه **﴿وَقُلْ لِأَمْوَالِنَاتِ يَعْصُمُنَّ مِنْ أَبْصَارِهِنَّ وَيَحْفَظُنَّ فُرُوجَهُنَّ﴾**? به خانم‌ها هم بگو! بگو: از چشم دوختن به مردان بپرهیزید! به مردان یعنی چه کسی؟ یک پیرمردی که عصا دستش است، کمرش هم خمیده است، دندان‌هایش هم ریخته، موهاش هم به کل از بین رفته، در زمین کشاورزی هم پوستش سیاه سوخته شده، خدا به خانم‌ها می‌گوید: به این نگاه نکن؟! حالا به این نگاه بکند اصلا

۱. بقره: ۱۰.

۲. نور: ۳۱.



چه می‌شود؟! هیچ‌چیز، نگاهش را تلف می‌کند، اینکه می‌گوید: به خانم‌ها بگو نگاه نکنند؛ منظور به جوان هفده، هجده ساله تا چهل ساله با موهای فر و زیبا با صورت تراشیده، با لباس رنگی و با چهره دلبرانه نگاه نکن! مگر می‌گوید: به شمر نگاه نکن؟! چون پشت نهی از نگاه خانم‌ها می‌گوید: «وَيَحْفَظُنَّ فُرُوجَهُنَّ»؛ چون این نگاه تحریک شهوات می‌کند، آن وقت می‌آیی می‌نشینی می‌گویی: عجب! این جوان‌هایی که من در ماهواره و در کوچه و پارک می‌بینم، این طرف و آن طرف می‌بینم، این شوهر من که از نظر قیافه پیش اینها دیو سفید است، خانم! رابطه‌ات ضعیف می‌شود، میزد، این همه زنای با مرد زن‌دار، با مرد بی‌زن، دلالش کیست؟ چشم است، هیچ‌چیز دیگر نیست، اگر دلالی دیگر دارد؛ بعد از منبر به من معرفی بکنید! دلالش کیست؟ یک جوان نمی‌آید برود با یک پیرزن نود و سه ساله زنا بکند؛ چون چشمش در نگاه به آن پیرزن دلالی نمی‌کند، یک زن که سی سالش است، چهل سالش است، نمی‌آید به یک پیرمرد هشتاد و نه ساله بگوید: آقا! عکست را می‌دهی به من با شماره تلفن را؟ اصلاً همچنین اتفاقی نمی‌افتد، حفظ خود از گناه چشم برای طراوت جوانی است، برای روزگار زیبایی است، برای روزگار قشنگی است.

گناه نکردن حضرت یوسف در اوج محركات جوانی

پروردگار عالم در سوره یوسف نه سخن از زلیخای هشتاد و پنج ساله دارد، نه از یوسف نود ساله، بحث پروردگار درباره یک خانمی است که قدرت عشه‌گری و طنزایش و زبان بازیش بسیار بالا بوده، در قیافه هم خیلی قشنگ بوده، نهایتا هم بیست و هفت، هشت سال یا سی سالش بوده، سخن از جوانی به میان آورده که در حدود چهارده، پانزده سالگی حرکت زلیخاء به سوی او شروع شده، قرآن در کنار این دوتا غوغای کرده، غوغای! در کنار این جوان تازه ورودکننده به پانزده، شانزده سالگی است که یک بار من نشستم در سوره یوسف شمردم، بیش از یازده ارزش عقلی، فکری، دوراندیشی، قیامتی، توحیدی، برای یوسف بیان می‌کند. خیلی اعجاب‌انگیز است! خیلی! من یک چیزی دارم برای شما می‌گوییم، اصلاً خودم حالیم نمی‌شود. چون در سن چهارده، پانزده سالگی است که این زن را با انواع ترفندها و طنزایها و عشه‌گری‌هایش و آن لباس‌های عجیب و غریب پوشیدنش رد می‌کند.

حضرت یوسف ﷺ از بندگان مخلص پروردگار

در درگیری شدید زلیخاء با یوسف در آیه‌ای که درگیری را بیان می‌کند، آخر آیه می‌گوید:

﴿إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ﴾^۱، واقعًا اللہ اکبر دارد، یک جوان پانزده، شانزده سالگی، «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»، نه مخلصین می‌فهمم چه می‌گوییم، اما نمی‌فهمم؛ معناش چیست که یک جوان در مرز بلوغ «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ»، اصلاً یوسف را به خودش چسبانده، «عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» نه مخلصین، جاده مخلصین را طی کرده و تمام شده، از آنهایی است که هفت شهر عشق را رد کرده، هفت شهر عشق را و بعد به همه ما هم می‌گوید: شما هنوز اندر خم یک کوچه هستید.

معامله کردن با خدا و به سامان رسیدن انسان

اینطوری معامله کردن با خدا کار ما را به سامان نمی‌برد، باری به هر جهت، بشود، نشود، بخوانم، نخوانم، بخوابم، حالا بعداً توبه می‌کنم، بعداً یک کاری می‌کنم، اینها فایده‌ای ندارد، هفت شهر عشق را عطار گشت، عطار نه آن شاعر نیشابوری^۲ است، عطار اولیاء الهی است، انبیاء خداست، ما هنوز اندر خم یک کوچه هستیم.

لذت بردن از دستورات حکیمانه خداوند

نگاه نکن! یکی از این حرف حکیمانه خدا خوشش می‌آید، لذت می‌برد، می‌گوید: پروردگار من آمده، چشم مرا دارد در اختیار فرمانش می‌برد، معلوم می‌شود من آدم محترمی هستم که خدا اینقدر به من ارزش داده که می‌گوید: بنده من! این چشمی که من خودم برایت ساختم؛ این را نده دست چهره زنان جوان و مردان و جوانان، اینی که برای خود من است؛ بده به

۱. یوسف: ۲۴.

۲. عطار نیشابوری شاعر و عارف فارسی‌زبان قرن ششم و هفتم قمری است. او با علوم مختلفی مانند قرآن، حدیث، فقه، تفسیر، طب، نجوم و کلام آشنایی داشت. عطار اشعار بسیاری درباره فضیلت خلفاً دارد که نشان می‌دهد بر مذهب اهل سنت بوده است؛ اما همچنین اشعار بسیاری در فضیلت حضرت علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام سروده است؛ چندان که سبب شده است کسانی او را شیعه بدانند.

خودم! یک عده‌ای لذت می‌برند از این گفتگو، از این معامله، از این برخورد. بنده من! بازو و بدن را برای تولید پول بده به خودم! بیا من راهنماییت بکنم، بگوییم: حلال چیست؟ برو دنبال حلال، بگوییم: حرام چیست؟ بدنی که ملک من است؛ این را با حرام نجس نکن! آلوه نکن! آدم عاقل قبول می‌کند، می‌گوید: چه خدای مهربانی است که من را پس نزده، من را کنار نزده، چشمم را، گوشم را، زبانم را، بدنم را، شکمم را می‌خواهد بپاید. **﴿حَفِظُ عَلَيْهِمْ﴾**، یکی از اسمای خدا حفیظ است، بنده من! خودم تورا ساختم و دوست دارم خودم نگهبانست باشم! از زیر چتر نگهبانی من چشمت را، گوشت را، زبانت را، حالت را، عشقت را، شکمت را، شهوت را بیرون نبر! شهوت را نعمت کمی ندان! نگو: ای بابا! یک کیسه در بدن ما ساخته دو تا قطره نجس هم در آن درست کرده، اینجوری به ساخت من نگاه نکن! همین نطفه ساخت من است که در رحم پاکدامن عالم قرار گرفت، صد و بیست و چهار هزار پیغمبر با آن ساختم، این را برای چه می‌بری و در ظرف زنا می‌ریزی؟! برای چه؟!

تمام کردن حجت بر بندگان با نمونه‌های مختلف

این نطفه که مایه وجود انبیاء من، مایه وجود امامان، مایه وجود اولیاء من بوده، کجا می‌بری اینها را؟ آدم با اندکی عقل نه حالا عقل این سینا، نه عقل افلاطون و ارسسطو، با اندکی عقل می‌فهمد که عجب نگهبانی دارد! عجب عاشقی دارد! عجب حرشهای حکیمانهای دارد! نمونه هم زیاد می‌دهد، این آدم را می‌کشد، اگر نمونه نبود؛ خیلی حجت به آدم تمام نبود، اما نمونه می‌دهد. این زنش، این دخترش، این جوان زیبایش، این زن شوهردار، این مرد زن‌دار، اولیائش را نمونه می‌دهد.

ماجرای جوانی که انگشتانش را سوزاند تا آلوه گناه نشود

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: یک زن جوانی یا دختر جوانی، یک جنس مؤنث جوان، خوش بر و رو، لات‌های در کوچه دنبالش کردند، حالا نمی‌خواستند که در کوچه زنا بکنند، می‌خواستند بیایند یک دستی به بدنش بزنند، مثلاً صورتش را بیوسند، در کوچه که کار دیگر نمی‌توانستند بکنند،



فرار کرد که اسیر شهوات گرگ صفت این جوان‌ها نشود، شاید هم احتمال می‌داد نمی‌خواهند فقط بدنش را لمس کنند، ممکن است بگیرند و دست و پایش را بینند و بروند یک جای خلوتی را آماده بکنند و گاه بکنند. اینجایی که داشت فرار می‌کرد، قدیم‌ها بیشتر کوچه‌ها باع بود، زمین بود، گاهی هم یک خانه بود، رسید به آن خانه، آن جوان‌ها هم دور بودند، یا کوچه پس کوچه بود، این سرعتش زیاد بود، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: این خانه، خانه یکی از اولیاء خدا بود که پیر هم نبود، متوسط هم نبود، مثلاً سی سالش بود؛ اما با خدا یک رفیق جون جونی بود، عشقش خدا بود، این عشق هم ماندنی است، عشق‌های دیگر را هم که می‌دانید؛ ماندنی نیست و نبوده، چقدر دختر در این مملکت ما عاشق پسر شد، ازدواج کرد بعد یک سال نشده، طلاق گرفت و چقدر پسر عاشق دختر شد، به تیپ هم زند، جنگ و نزاع و سر شکستن و دست شکستن و آبروریزی! این خیلی عجیب است!

«عشق‌هایی کز پی رنگی بُود، عشق نبود عاقبت ننگی بود»، اما عشق خدا ماندنی است، «وَالَّذِينَ آمَّوْا أَشَدُ حُبَّا لِلَّهِ»^۱، این عشق اگر در دل چراغش روشن بشود؛ نه زن، نه بچه، نه پول، نه صندلی هیچ‌چیز نمی‌تواند خاموشش کند. هیچ‌چیز.

در زد، این ولی خدا، عاشق خدا آمد در را باز کرد، دید یک خانم جوانی است، مضطرب هم است، گفت: خانم! ببخشید! اینجا جای شما نیست. آمد در را بیندد، دختر خانم جلوی در را گرفت، گفت: خانم! اینجا جای شما نیست. گفت: دوست داری که چند نفر نامحرم با من زنا بکنند؟ گفت: نه! گفت: من از دست آنها فرار کدم، اگر بررسند من را با خود می‌برند، من را راه بده! گفت: بیا داخل! آمد داخل، امام باقر علیه السلام می‌فرماید: وقتی آمد داخل، وارد اتاق شد، حال چادر داشت، لچک داشت، روسربی داشت، بالآخره فعلاً آمده در این خانه در امان، مثلاً گرم بود، لباسهایش را، چادرش را، روسربی اش و اینها را برداشت، صاحبخانه که ازدواج نکرده بود، یک بار او را اتفاقی دید. پیغمبر ﷺ می‌فرماید: نظر اتفاقی هم هست. یک بار دید، ادامه هم نداد، صبح زود آفتاب که زده بود، آمد در اتاق را زد، گفت: خانم! تشریف می‌برید از این خانه؟ گفت: آره دیگر آن لات‌ها که دیگر نیستند و من هم زندگی دارم، جا



دارم، پدر و مادر دارم، می‌روم. گفت: هوا روشن است بلند شو برو! این پنج تا انگشت من را خانم ببین! من دیشب تا صبح نخوابیدم، در آشپزخانه بودم، آتش روشن کردم، هر وقت هیجان شهوت به من حمله می‌کرد؛ بیایم سراغت، نوک انگشتمن را می‌گرفتم روی آتش، به خودم می‌گفتم؛ ببین طاقت جهنم را داری؟! یک خرده آرام می‌شدم، دوباره و دوباره، خانم پنج تا انگشت من لطمه خورده، تو رو خدا بلند شو برو! این آدم فهمیده‌ای بوده، این می‌دانسته که پروردگاری که خلقوش کرده، حالا از طریق تورات یا انجیل، زمان هر کتابی که بوده، برای اسلام نبوده، برای زمان گذشته بوده، امام باقر علیه السلام می‌فرماید، می‌دانست که پروردگار گفته است: چشمی که برایت ساختم به من بدء؛ من بگردانمش. خودت نگردان! خودت اگر بخواهی بگردانی؛ به زنا، به زنای محسنه، به طلاق، به کارهای دیگر می‌کشد. این گوشت را به من بدء؛ من بگردانم. این زیانت را به من بدء؛ من بگردانم. نمی‌دانم؛ چه اوضاعی پیدا کردیم! بالأخره چه کسی باید علاج بکند این همه فساد گسترده را، این بدحجابی را، این بی‌حجابی را، این آزادی لعنتی غربی را؟!

ایمان و تقوا علاج کننده فساد گسترده

امام هشتم علیه السلام در روایت می‌گوید: «مِنَ اللَّهِ بِالسُّعَادَةِ»، مسأله سعادت را خدا مطرح کرده، برای «مَنْ آمَنَ»؛ کسی که مؤمن است «وَ اتَّقِي»^۱؛ و اهل تقوا است. گفتم: ائمه علیهم السلام ما تقوا را معنی کردند، انجام واجبات، ترک محرمات، این معنی تقواست. از آیات قرآن هم همین استفاده می‌شود.

شقاوت و یزه افراد منکر و گناهکار

و اما پروردگار عالم مارک شقاوت زده به کسی که «گَذَبَ»^۲؛ منکر بشود، من خدا را قبول ندارم، قیامت را قبول ندارم، زنده شدن بعد از مرگ را قبول ندارم، «وَ عَصَى»^۳؛ و مرتکب گناه بشود، یک طرف بگوید: قبول ندارم و یک طرف هم تن به هر گناهی بدهد.

۱. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵ ص ۱۵۴.

۲. همان.

۳. همان.



دروضه حضرت علی اصغر علیه السلام

روز جمعه است، بیشتر از روزهای دیگر خسته شدید، حال یا در حرم، یا بیرون بودید یا کنار زن و بچه بودید یا با دوستانتان بودید. دنباله ذکر مصیبت دیروز را حیفم می‌آید نخوانم! این شعرای عرب و شعرای ایران آن خوب‌هایشان مصائب کربلا را تبدیل به زبان حال کردند، بسیار عالی! از قول ابی عبدالله علیه السلام این زبان حال را که درست است، شرعی است و هیچ ایرادی ندارد، درست کردند.

امام علیه السلام وقتی که بچه با تیر سه شعبه مورد حمله قرار گرفت؛ با مردم صحبت کرد، چقدر دلسوزانه است این بیان روح امام علیه السلام، بیان دل امام علیه السلام، بیان قلب امام علیه السلام؛ می‌توانم بخوانم، آنهایی که بچه کوچک دارند؛ امشب بیشتر می‌فهمند، نوه کوچک دارند؛ بیشتر می‌فهمند.

غنجه پژمردهام چیدن نداشت
کوفیان، این قصد جنگیدن نداشت
نیتی جز آب نوشیدن نداشت
این که با من سوی میدان آمده
لاله افسردهام چیدن نداشت
لاله چینان دستان بشکسته باد
گر چه حتی تاب بوسیدن نداشت
با سه شعبه غرق خونش کرده‌اید
کشن شش ماهه خندیدن نداشت
گریه‌ام دیدید و خنديدید واى
صید کوچک پای کوییدن نداشت
دست من بستید و دست افshan شدید
این شهید غرق خون دیدن نداشت
از چه دادیدش نشان یک دگر؟

اینقدر دلش سوت که سر به جانب پروردگار برداشت، گفت: خدایا! بیبن؛ این مردم به کوچک و بزرگ من رحم نکردن.

جلسہ پنجم

کہد سعادت تمکب ہے

قرآن و عترت

تفسیر قرآن با روایات اهل بیت علیهم السلام و بالعكس

ما گاهی ناچار هستیم آیات قرآن مجید را به وسیله روایات اهل بیت علیهم السلام توضیح بدھیم، عکسش را هم ناچار هستیم، گاهی باید روایات اهل بیت علیهم السلام را با آیات قرآن کریم تفسیر کنیم، همه شما هم از زمانی که با مسجد، با منبر، آشنا شدید؛ این روایت را از وجود مبارک رسول خدا علیه السلام شنیدید، روایتی است که بیشتر کتاب‌های حدیث اهل سنت و شیعه نقل کردند، برای اهل سنت هم جای انکار نبوده که حالا بپوشانند، پنهان کاری نکنند، نقلش نکنند؛ چون روایت در بین محدثین خیلی مشهور بوده، خیلی‌ها در روزگاران گذشته حفظ بودند، نوشته بودند و نمی‌توانستند پنهانش نکنند.

حدیث ثقلین

حالا نمی‌دانم یک ساعت، دو ساعت مانده به درگذشت پیغمبر عظیم الشأن اسلام علیه السلام این روایت از حضرت علی بن ابی طالب صادر شده، حالا یا یک ساعت بوده یا دو ساعت، روایت بسیار روایت مهمی است و آن این است که حضرت علی بن ابی طالب وقتی این روایت را می‌خواستند بیان کنند، منبرشان سه پله بود، توان رفتن بالای منبر را نداشتند، از نظر بدنسی آن قدر ضعیف شده بودند که حتی پله دوم هم نتوانستند بروند، روی همان پله اول نشستند و به مردم فرمودند: «إِنَّمَا تَرَكَ فِيْكُمُ التَّقَلِّيْنِ»؛ من دو چیز پر قیمت از خودم به جا می‌گذارم، «كتاب الله عزوجل و عترتي أهل بيتي»؛ قرآن، اهل بیت علیهم السلام، بعد این جمله بسیار مهم را فرمودند: «ما إن تمسكتم بهما؛ اگر شما هر دو را باور داشته باشید، اگر به هر دو عمل



بکنید، اگر هر دو، چراغ زندگیتان باشد، «لَنْ تَضُلُّوا بَعْدِي أَبْدًا»^۱؛ هرگز گمراه نخواهد شد، بعد هم آمدند منزل و از دنیا رفتدند.

این «ما إن تَمَسَّكْتُم» معنایش همین است که عرض کردم، هر دو را باور داشته باشید که چراغ زندگیتان هستند، به هر دو عمل بکنید؛ چون باعث می‌شود که از گمراهی و افتادن در چاه ضلالت در امان بمانید. بعد فرمودند: «لَنْ يَقْتَرِقا»^۲؛ این دو تا از هم أبداً جدایی ندارند، هر دو به هم‌دیگر گره خوردن، با توجه به این روایت است که اول سخن عرض کردم: ما گاهی ناچار هستیم قرآن مجید را با کمک روایات معنا کنیم و اگر این کار را نکنیم؛ قطعاً معنی آیه به دست نمی‌آید. راهگشای بسیاری از آیات قرآن روایات اهل بیت علیهم السلام است؛ چون فرمود: «وَعَرَتَى»، ما برای تفسیر قرآن سراغ روایات غیر اهل بیت علیهم السلام نباید برویم؛ چون آنها نقاب از چهره آیات نمی‌توانند بردارند و ما را به حق نمی‌توانند برسانند، این کلمه «عترتی» خیلی مسئله است و بسیار مهم است که شما مشکل کارتان را با آیات قرآن مجید، با اهل بیت علیهم السلام می‌توانید حل بکنید، راهی دیگر ندارد.

سفر کردن یک عالم نود ساله به مدینه برای پرسش از امام صادق علیه السلام

حالا من یک نمونه را برایتان عرض بکنم که نمونه بسیار عالی و بسیار مهم است! یک عالم بالای نود سال سن، عالم نه یک آدم کوچه و بازار، یک آدم معمولی، یک عالم بالای نود سال سن که کلاس درس داشته، خیلی هم دانشجو دورش بودند، آدم باسوادی بود، تقریباً مسیرش تا مدینه حدود دو هزار کیلومتر بود، کار خیلی جالبی کرده، بلند شده این دو هزار کیلومتر را حالا یا با قاطر یا با الاغ یا با اسب آمده مدینه، آدم نود ساله دیگر آفتاب لب بام است، با الاغ یا با قاطر بلند شود بباید مدینه، خیلی سفر سختی است! و باریک الله به این عالم که دارد به ما یاد می‌دهد برای فهمیدن، اگر بنا باشد دو هزار

۱. قریب به همین الفاظ در کتاب الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص ۴۱۵ آمده است، این روایت در بسیاری از کتب شیعه و سنتی با عبارت‌های مختلف آمده است که مضمون واحدی را می‌رساند.

۲. همان.



کیلومتر با قاطر یا شتر بروی؛ بلند شو برو! اگر واقعاً اهل خیر هستی، اگر اهل سعادت هستی، اگر یک آخرت آباد می‌خواهی، اگر هم نمی‌خواهی؛ در شهر خودتان خوش باش و هر کاری دلت می‌خواهد بکن! زنده به مدینه می‌رسد، تا می‌رسد مدینه، بارش را می‌گذارد و می‌آید منزل وجود مبارک امام صادق علیه السلام، عرض می‌کند: یابن رسول الله! من فلانی هستم، امام می‌شناختش؛ چون چهره معروفی بود. گفت: یک آیه در قرآن مجید هست، من نصفش را نمی‌فهمم. وقتی پیغمبر ﷺ می‌فرماید: «وَ عَتَرْتَى»، این عالم حالیش است که برای فهم نصف آیه کجا باید برود، در کدام خانه را باید بزنند، پیش چه کسی باید برود ادب بکند و بپرسد، فهم خیلی خوب است! فهم یک چراغ پرنور و پرقدرتی است!

معنای اجتناب از گناهان کبیره

حضرت ﷺ فرمودند: آیه را بخوان! آیه را خواند: **إِنْ تَحْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ عَنْهُ نُكَفِّرُ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ**^۱، این آیه در سوره نساء است، فرمودند: کجایش را نمی‌فهمی؟ گفت: همین «إِنْ تَجْتَبُوا كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ»؛ اگر از گناهان بزرگ و به قول فقهاء از گناهان کبیره دوری داشته باشید، اجتناب، جنب یعنی فاصله، دوری، خیلی جالب است که قرآن نمی‌گوید: گناه کبیره نکنید! می‌گوید: بین شما و گناه کبیره فاصله باشد! دوری باشد! حالا نامحرم زیاد است، با خیلی‌ها هم می‌شود ارتباط برقرار کرد، قرآن مجید نمی‌گوید: ارتباط برقرار نکن! می‌گوید: اصلاً دور بمان! بویش به تو نخورد! رویش به تو نخورد! دور بمان!

پول حرام که در این کشور خیلی راحت گیر می‌آید، آدم اگر زرنگ باشد، یک ماهه می‌تواند دو سه میلیارد به جیب بزند، اما قرآن مجید نمی‌گوید: سراغ مال حرام را نگیر! می‌گوید: دور بمان! اصلاً انگار پول حرامی وجود ندارد، انگار نامحرمی وجود ندارد، انگار گناه کبیره‌ای وجود ندارد. خبر نداری؟! «إِنْ تَجْتَبُوا»، یک وقت می‌گوید: «لا تفعلوا»؛ انجام نده! آن برای وقتی است که من زانو به زانوی حرام نشسته باشم، نهیب می‌زند: خودت را پیا! اما اینجا می‌گوید: «إِنْ تَحْتَبُوا»؛ دور بمان! فاصله داشته باش!

۱. نساء: ۳۱

عدم اجبار خداوند در هدایت بندگان

گفت: اینجاش را نمی‌فهمم، کبائر یعنی چه؟ آیه هم که بیان نکرده، آیه مبهم است، فقط می‌گوید: از گناهان کبیره دور بمان؛ اما نمی‌گوید گناهان کبیره چیست؟ حالا من دو هزار کیلومتر راه آمدم، شما آگاه به قرآن مجید هستید، «كتاب الله و عترته»، این گناهان کبیره چیست؟ امام امام است، خیلی‌ها اینجور نیستند اما ما اگر خیر دنیا و آخرتمن را می‌خواهیم؛ باید به این دو تمسک کنیم قرآن، امام معصوم، همین. خیلی‌ها هم می‌گویند: آقا نمی‌خواهیم مگر زور است؟! نه! خدا به هیچ کس زور نمی‌گوید، یک کسی علی‌به پروردگار اعلام می‌کند: من می‌خواهم بروم جهنم. برو! خدا جلویش را نمی‌گیرد. یکی هم به خدا می‌گوید: من می‌خواهم بروم بهشت، خدا هُل نمی‌دهد، می‌گوید: می‌خواهی بروم بهشت؟ دو تا بال می‌تواند تو را به بهشت برسانند؛ یکی قرآن است؛ یکی عترت است. جهنم هم می‌خواهی بروم، بال نمی‌خواهد، جهنم سازی بری است، من هم هل نمی‌دهم، خودت خوشت می‌آید بروم، برو! اگر بنا بود خدا غیر از این باشد، شمر وقتی می‌خواست وارد گودال بشود؛ به ملک‌الموت می‌گفت: جان این خبیث را بگیر؛ وارد نشود! اما خدا جلوی گناه کسی را نمی‌گیرد، خدا زورگیر نیست اصلاً. زورگیر این رشوه بگیرها هستند، زورگیر این قلدرها هستند، زورگیر این ستمگران جهان هستند. اما خدا زورگیری نمی‌کند، جهنم می‌خواهی بروم، خودت دلت می‌خواهد، برو! من راه را نمی‌بندم، بهشت می‌خواهی بروم؛ دو تا بال می‌خواهد قرآن و اهل بیت^ع برو! فقط به تو می‌گویم: چطوری می‌توانی بروم، اما اینکه دستت را بگیرم، ببرم، در بهشت بیندازمت، نه من همچنین اراده‌ای ندارم اصلاً.

شمر می‌خواهد وارد گودال بشود، بشود، می‌خواهد سر ببرد، ببرد، حرّ هم می‌خواهد نان یزید را نخورد، برگرد برود پیش ابی عبدالله^ع برود، من نه حرّ را هُل نمی‌دهم، نه جلوی شمر را می‌گیرم، هیچ کدام. خیلی خدای آزادی است! خیلی! این آزادی خدا را در دعای کمیل، امیر المؤمنین^ع اشاره دارد: «فَإِنَّكَ فَعَالٌ لِمَا تَشَاءُ»^۱، یک «لِمَا تَشَاءُ» همین است، آزاد هستی، نمی‌خواهی کسی را هل بدھی به بهشت، نمی‌خواهی جلوی کسی را از گناه بگیری،



تو برای بندگانت یک خدای با محبت با عاطفه و مهربان فقط نسخه نویس هستی، که آقا نسخه بهشت رفتن این است، راه جهنم هم این است، خودت می‌دانی، جلوه این مسائل الهیه دقیقاً همان کربلاست که جلوی شمر را نمی‌گیرد، نمی‌آید بگوید: حسین عزیزترین عزیزان من است، جلوی این خبیث را بگیرم، نرود سرش را ببرد، نه جلویش را نمی‌گیرد، حرّ هم انتخاب دارد می‌کند پیش ابی عبدالله^{علیه السلام} برود، هُل نمی‌دهد، می‌گوید: خودت می‌خواهد بروی، برو، راهت باز است، توبه ات را هم قبول می‌کنم، حالا گناهت هم هر چه می‌خواهد سنگین باشد، من نسبت به تو ارحم الرحیمین هستم، نسبت به شمر هم زورگیری ندارم.

تفسیر و توضیح گناهان کبیره

ما نیاز به امام داریم برای فهممان، که بفهمیم، راه را بفهمیم، اگر دلم می‌خواهد راه را بفهمم که این راهی که می‌خواهم بفهم منتهی به بهشت می‌شود؛ باید پیش امام بروم! یابن رسول الله! کبائر چیست؟ چقدر زیبا جواب داد! چقدر! این عالم نود ساله صد بار قرآن را خوانده بوده اما درک قرآن گاهی بدون امام غیر ممکن است، امام فرمودند: کبائر مجموعه گناهانی است که پروردگار عالم در قرآن به کنندهاش تهدید به عذاب کرده، برو از اول تا آخر قرآن را بخوان، ببین چه گناهانی کنارش تهدید به جهنم است؟ آن کبیره است، بعد هم خود حضرت برای نمونه نزدیک بیست تا آیه را خوانند که گناهان در آن مطرح بود و کنار هر گناهی هم تهدید به عذاب بود.^۱

عوامل سعادت و شقاوت در کلام امام رضا^{علیه السلام}

برگردم به اول حرف، من روز اول مجلس روز سه شنبه یک روایت نصف خطی را برای ادب به حضرت رضا^{علیه السلام} شروع کدم، می‌شد تمام ده روز را با روایات امام صادق^{علیه السلام} برگزار بکنم؛ اما هر سال رسمم است، اینجا که می‌آیم، هر جا که منبر بروم، باید به محضر مبارک امام هشتم^{علیه السلام} ادب بکنم؛ حرف را با روایات ایشان شروع بکنم. این روایت از روایاتی است که با قرآن باید عمقش را پیدا کرد، بعضی از آیات هم آیاتی است که با روایت معصوم باید

۱. بحار الانوار (ط - بیروت)، ج ۴۷، ص ۲۱۶.

عمقش را پیدا کرد! امام هشتم علیه السلام می‌فرماید: این مسأله از جانب خدا مطرح شده، مطلب هم برای شخص حضرت رضا علیه السلام نیست، خود امام راوی مطلب است، ائمه علیهم السلام ما گاهی خودشان حقایق را ارائه می‌کنند؛ گاهی حقایق را روایت می‌کنند، در حقیقت اینجا منبع گفتار خداست، راوی امام هشتم علیه السلام است و می‌فرماید: این مسأله «من الله» اعلام شده دو بار هم در روایت «من الله» است، یک: «بِالسَّعَادَةِ لِمَنْ آمَنَ وَ اتَّقَى»؛ خداوند مهربان مُهر سعادت را، خوشبختی را، نجات را، خیر دنیا و آخرت را به پیشانی کسی زده که هم مؤمن واقعی است، یک قلب درستی دارد، «وَ اتَّقَى» و اهل تقواست، اهل تقوا در اینجا به معنای اهل عمل است، واجبات الهی را عمل می‌کند، از گناهان هم پرهیز می‌کند، تقوا یک خمیر کامل دو جهته است، عبادت الله و ترك محرامات.

این نصف روایت است، نصف دیگر روایت را حضرت می‌فرماید: این هم «من الله» است که خدا مُهر شقاوت را گفته به پیشانی کسی می‌زنم که منکر توحید باشد، منکر قیامت باشد، منکر نبوت باشد، «وَ عَصَى»^۱؛ در گناه کردن هم خودش را آزاد بداند، راحت بداند. حالا من امروز می‌خواهم بروم سراغ ایمان و تقوا که هر دو را به وسیله قرآن معنا بکنم، اینجا جایی است که باید روایت را با قرآن فهمید! خیلی جاها هم باید قرآن را با روایت فهمید! با همدیگر در ارتباط هستند، نمی‌شود جدایشان کرد «لن یفترقا».^۲

مراجعه به قرآن جهت فهم معنای روایت امام رضا علیه السلام

یک آیه را آدرس به شما می‌دهم، اگر بخواهیم این آیه را به وسیله‌اش، به سبیش، جمله اول روایت حضرت رضا علیه السلام را معنی بکنم، خیلی طولانی است! برای نورانیت مجلس متنش را می‌خوانم، آدرسش هم به شما می‌دهم، بعداً خودتان در همین تفاسیر فارسی خیلی خوبی که این سی چهل ساله نوشته شده، شرح مفصلش را ببینید! این یک آیه‌ای است که بعضی از

۱. بحار الانوار؛ ج ۵، ص ۱۵۴.

۲. همان.

۳. الكافى (ط - الإسلاميہ)، ج ۲، ص ۴۱۵.



بزرگترین مفسران شیعه نوشتند: تفسیر دین است، اگر کسی به شما گفت: دین یعنی چه؟ همین آیه را بخوانید؛ این تفسیر دین است. اصلاً این دین کامل، دین جامع در این آیه است.

برکات ارتباط با قرآن

سوره دوم قرآن، سوره مبارکه بقره آیه ۱۷۷، اول متن را می‌خوانم، خود قرآن خواندن نور است، خود قرآن خواندن عبادت است، خود قرآن خواندن ذکر است، خود قرآن خواندن باعث جذب رحمت الهی و لطف پروردگار است، حالا گرچه معنايش را ندانم، اگر معنايش را هم بدانم و بخوانم؛ رحمت بیشتر، لطف بیشتر، مهر بیشتر، احسان بیشتر نصیبم می‌شود. اگر عمل هم بکنم که دیگر می‌شوم مؤمن واقعی، یک آدم مورد رضایت پروردگار مهریان عالم می‌شوم.

پس نگران نباشید؛ بگویید: من که معنی قرآن را نمی‌دانم، کتاب هم که فعلاً در اختیارم نیست، بخوانم چه فایده‌ای دارد؟ نه بخوان! **﴿فَأَقْرِئُهُ وَمَا تَيَسَّرَ مِنْهُ﴾**^۱، این آیه در سوره مزمل است، خدا امر می‌کند تا جایی که برایتان میسر است قرآن را بخوانید! بعد باید بروید سراغ معنايش، بعد بروید سراغ عمل کردن به آیه؛ اما خواندنش را بخوانید! خواندنش نعمت است، ذکر است، نور است باعث جلب رحمت است، بخوانید! این خواندن را از دست ندهید! واقعاً از دست ندهید!

جلوه کردن خداوند در قرآن

من فکر می‌کنم خودم روزی بیست بار بیشتر قرآن مجید را نگاه می‌کنم و می‌خوانم، علتیش هم یک روایت است، امیر المؤمنین علیه السلام می‌فرماید: بندگان توان دیدن خدا را با چشم ندارند حتی انبیاء، برای اینکه از فیض دیدنش محروم نشوند، در قرآن جلوه کرده، این خیلی جالب است! شما قرآن را ببینی؛ خدا را زیارت کردی. الفاظ نیست، حروف نیست، حقیقت است، نور است. حال اگر نخواندید، قرآن را نگاه کنید! از این قرآن‌ها زیاد چاپ شده با ابعاد مختلف، قرآن‌های جیبی با خط درشت، گاهی دربیاور، نگاه کن! تو که



چشمت را می‌خواهی هزینه کنی، گاهی هم هزینه قرآن مجید کن! وقتی من قرآن را باز می‌کنم می‌بینم، حیاء می‌کنم با چشمی که خدا را دیدم دیگر بیایم بایستم زل بزنم به نامحرمان و برای خودم لذت خیالی ایجاد بکنم. خجالت می‌کشم، می‌گوییم: مرد حسابی چشمت کارگر پروردگار است، کجا می‌بری کارگری شیطان را بکند؟! کارگری شهوت حرام را بکند؟! آدم قرآن را می‌بیند؛ کیف می‌کند، لذت می‌برد.

داستانی از تقوای مرحوم حاج آقا حسین قمی

خیلی عجیب است! ما یک مرجع تقلید داشتیم قبل از آیت الله العظمی بروجردی^۱ که مدتی هم در مشهد بود، مدتی در کربلا بود، مدتی در نجف بود، آیت الله العظمی حاج آقا حسین قمی^۲، این شخصیت فوق العاده‌ای بود! یکی از علمایی که با ایشان هم نفس بود، خیلی دیگر پیر بود، فکر می‌کنم آن برایم نقل کرد، گفت: یک بار خصوصی به من گفت: کارم به جایی رسیده – دیگر نگفته بود: در ایمان، من می‌گوییم – کارم در ایمان به جایی رسیده که هر وقت خواب هستم، اگر در خواب زن نامحرم جوانی را ببینم در خواب، درجا در عالم خواب عقد موقت می‌خوانم که چشمم به نامحرم نیفتدا! چشمت را هزینه قرآن کن! هزینه تماشای عالم کن! هزینه نگاه به عالم بکن! هزینه نگاه به پدر و مادرت بکن! هزینه نگاه به رفیق‌های خوبت بکن! نگذار هرز برود! حیف است! قرآن را ببینید! خدا را ببینید!

۱. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲ق- ۱۳۸۰ق / ۱۲۵۴ش- ۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت الله بروجردی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد.

۲. سید حسین طباطبائی قمی مشهور به حاج آقا حسین قمی (۱۲۸۲ق - ۱۳۶۶ق)، فقیه و از مجتهدان شیعی که بعد از درگذشت آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی مرجعیت عامه شیعیان را به مدت سه ماه بر عهده داشت. وی به اقدامات رضاخان اعتراض کرد و از ایران به عراق تبعید شد. دستگیری او به دستور حکومت رضاخان، زمینه‌ساز تجمع و واقعه مسجد گوهرشاد شد.

بیان دین کامل در آیه ۱۷۷ سوره بقره

آیه را بخوانم، چه آیه‌ای است! «لَيْسَ الِّرَّأْنُ تُؤْلُوا وُجُوهُكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الِّرَّأْنَ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالْبَيِّنَاتِ وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ ذَوِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ وَابْنَ السَّيْلِ وَالسَّائِلِينَ وَفِي الرَّقَابِ وَأَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الرَّكَاهَ وَالْمُؤْفُونَ بِعَهْدِهِمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبُلْسَاءِ وَالضَّرَاءِ وَحِينَ الْبُأْسِ» آیه شریفه دین را، کاملش را در پانزده حقیقت بیان می‌کند، بعد آخر آیه می‌گوید: هر کسی این گونه است، «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا» در مؤمن بودنش راست می‌گوید، «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ»^۱، روایت حضرت رضا^{علیه السلام} چه فرمود؟ «بِالسَّعَادَةِ»، «آمَنَ وَ اتَّقَى»^۲ تفسیرش همین آیه صد و هفتاد و هفت سوره بقره است. انشالله خدا لطف بکند فردا برای هر کدامش یک توضیح مختصری می‌دهم، سعی می‌کنم کل آیه توضیح داده شود که یک چیز خوبی، یک مایه حسابی گیر همه ما بیاید.

روضه امام حسین^{علیه السلام} از زبان حضرت صدیقه کبری^{علیها السلام}

لا اله الا الله! امروز روز شنبه است، یک ذکر مصیبت از زبان صدیقه کبری^{علیها السلام} برایتان بخوانم که بدانید صدیقه کبری^{علیها السلام} هم روضه خوان ابی عبدالله^{علیه السلام} بوده، بدانید! اولین کسی هم که برای امام حسین^{علیه السلام} روضه خوانده پروردگار است، اولین کسی که روضه خوانده. صدیقه کبری^{علیها السلام} می‌فرماید: من و امیرالمؤمنین و حسن و حسین^{علیهم السلام} خانه بودیم، در زدن، در زدن اینجا به معنی بلند کردن چفت و روی گل میخ کوییدن نیست، آن که داشت در می‌زد، پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} بود، در زدن پیغمبر^{صلی الله علیه و آله و سلم} هم اینجوری بود، با یک دنیا وقار روبروی در می‌ایستاد، جوری که صدایش در خانه برسد؛ چون خانه هفتاد-هشتاد متر بود، کاخ که نبود. «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النُّبُوَّةِ وَ مَعْدِنَ الرِّسَالَةِ»^۳ من آدم در خانه را باز

۱. بقره: ۱۷۷.

۲. بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۵، ص ۱۵۴.

۳. تفسیر فرات الكوفی، ص ۳۳۹.



برنامه انسان در مسیر سعادت

کردم، صدای پدرم بود، فرمود: فاطمه جان! نهار چه دارید؟ گفتم: آقا! ام ایمن یک مقدار آرد و روغن هدیه برایم آورده، فرمود همان را درست کن؛ من امروز نهار پیش شما می‌مانم. آمد در اتاق، من، امیرالمؤمنین علیه السلام، دو تا بچه ام که آنوقت امام حسن علیه السلام شش سالش بود، امام حسین علیه السلام پنج سالش بود، اینها یک سال فاصله داشتند، روپردازی نشستیم، حرفی را پیغمبر علیه السلام شروع نکرد، فقط چهره ما چهار تا را برآنداز کرد، مدام علی علیه السلام را نگاه کرد، من را نگاه کرد، حسن و حسین علیه السلام را نگاه کرد، بدون اینکه چیزی بگوید، بلند شد رفت گوشه اتاق، نماز بست، تشهد رکعت دوم را که خواند، زار زار شروع کرد گریه کردن، مaha هم همینجاوری مانده بودیم، ولی یک مرتبه دیدم حسین علیه السلام از جا بلند شد، آمد کنار شانه راست پیغمبر علیه السلام طاقت گریه حسین را نداشت، هر کسی دیگر گریه می‌کرد، پیغمبر علیه السلام گوش می‌داد اما ابی عبدالله علیه السلام که گریه می‌کرد، نمی‌گذاشت ادامه پیدا بکند، برگشت حسین علیه السلام را بغل کرد، روی دامنش نشاند، حسین جان! چرا گریه می‌کنی؟ بابا! گریه نکن! گفت: من با گریه شما دارم گریه می‌کنم، مگر شما امروز مهمانی نیامدید؟! چرا دارید گریه می‌کنید؟! فرمود: مهمانی آمدم؛ اما نشستم روپردازان، چهره‌هایتان را برآنداز کردم، مادرت را نگاه کردم؛ دیدم صدای ناله اش از بین در و دیوار می‌آید. پدرت را نگاه کردم؛ دیدم در محراب دارند فرقش را می‌شکافند. برادرت حسن را نگاه کردم؛ دیدم پانصد تا تیهانداز آماده هستند به جنازه اش تیر بزنند. حسین من مصیبت مادرت مصیبت است، مصیبت ببابایت مصیبت است، مصیبت برادرت سنگین است؛ اما «لَا يَوْمَ كَيْوْمَكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ»؛ اما هیچ روزی مانند روز تو نیست که بین دو نهر آب با لب تشننه سر از بدن جدای می‌کند.

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لَنَا وَلِوَالِدَيْنَا وَلِوَالَّدَيِنَا وَلِمَنْ وَجَبَ لَهُ حَقٌّ عَلَيْنَا، اللَّهُمَّ أَيَّدْ وَانْصُرْ إِمَامَ زَمَانِنَا وَاجْعَلْ عَاقِبَةً امْرَنَا خَيْرًا».

۱. این عبارت در آدرس ذیل از قول امام حسن علیه السلام نقل شده است. الأمالي (للسعدون)، النص، ص ۱۱۶.



جلسه ششم

ایمان و تقواد و عذر محض در

سعادت انسان

ظهور سعادت در پرتوی ایمان و تقواد فرمیش امام رضا علیه السلام

به فرموده امام هشتم علیه السلام بنا به نقل از خداوند، سعادت با آراسته بودن به دو حقیقت ظهر می‌کند، در سوره مبارکه ابراهیم می‌فرماید: «أَمَّا الَّذِينَ سُعِدُوا فَقِي الْجَنَّةِ»؛ جای اهل سعادت بهشت است. آن دو حقیقت؛ یکی ایمان است و یکی هم تقواست.

عدم تفاوت بین زن و مرد در انجام عمل صالح

فرقی نمی‌کند که این ایمان و تقوا را مردان داشته باشند یا زنان، وزن مردان و زنان مؤمن در پیشگاه خداوند به اندازه گنجایش خودشان، یکی است. تفاوتی در این زمینه با هم ندارند. تفاوت برای بدن است، تفاوت بدنی هم کاری به بهشت و جهنم و نگاه خدا ندارد، یک امر طبیعی است، نه ثواب دارد که چون من مرد هستم، نه کباب دارد؛ چون او زن است. در سوره مبارکه نحل به این عدم تفاوت اشاره می‌کند: «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنْثِيٍّ»؛ هر کسی که عمل شایسته دارد. این مهم است که همه ما بدانیم عمل شایسته چه عملی است؟ عمل شایسته عملی است که به فرمان خدا، به دستور انبیاء، به دستور ائمه طاهرين علیهم السلام انجام بگیرد و چنانچه جزء واجبات باشد؛ به نیت الله انجام بگیرد، این عمل صالح است.



آگاهی به قرآن و یافتن پاسخ اشکالات و ایرادات

فکر نکنید هر عمل خوبی عمل صالح است، نه! خیلی اعمال به نظر ظاهرش خوب می‌آید ولی باطنش پوج است، چقدر خوب بود شما برادران، خواهاران در حدی به آیات قرآن کریم آگاهی داشتید! من فکر نمی‌کنم کسی که آگاه به قرآن است؛ هیچ ایرادی برایش پیش بیاید، تمام اینهایی هم که ایراد می‌گیرند، اشکال می‌گیرند؛ جوابش در قرآن است، خود من شاید بیش از چهل سال است که اشکال‌ها و ایرادهای مردم را با قرآن جواب می‌دهم، قانون کننده هم هست. اگر کسی به قرآن قانون نشود به هیچ‌چیز قانون نمی‌شود؛ چون قرآن مجید حق است، حق را آدم باور نکند؛ هیچ‌چیز را باور نمی‌کند، آنهایی هم که هیچ‌چیز را باور نمی‌کنند، پروردگار به پیغمبر ﷺ اجازه داده که: **﴿ذَرْهُمٰ﴾**^۱؛ رهایشان کن! **﴿يَخُوضُوا﴾**^۲؛ به دری وری گفتن و یاوه گفتنشان ادامه بدھند! **﴿وَلَعِبُوا﴾**^۳؛ و با این چندرغاز پول و زمینی که دارند، بازی بکنند، سرگرم باشند.

ارزش ندارند که وجود مقدسی مثل تو با اینها بحش را ادامه بدھد؛ چون بعد از اینکه آدم حق را قبول نکند؛ گریانش در چنگال گمراهی است، **﴿فَإِذَا بَعَدَ الْقُّرْبَانُ إِلَّا الصَّلَاةُ﴾**^۴، آن هم که اصرار به یاوه گویی خودش دارد، می‌گوید: نه! من قانون نمی‌شوم، آیه و روایت برای من نخوان! از پیغمبران نگو! از امامان نگو! قرآن به پیغمبر می‌گوید: ولشان کن! دیگر با آنها ادامه حرف نده! این عمر پر قیمت را هزینه آنها نکن!

آیا از منظر قرآن هر عمل به ظاهر خوبی، عمل صالح است؟

الف: لیاقت نداشتن مشرکان در تعمیر مسجدالحرام

هر عملی که ظاهرش به نظر خوب است، عمل صالح نیست، از قرآن بشنوید؛ مشرکین مکه بت پرست بودند و ربویت پروردگار عالم را قبول نداشتند، دعوت پیغمبر ﷺ را هم

۱. **﴿فَذَرْهُمْ يَخُوضُوا وَلَعِبُوا حَتَّىٰ يُلَاقُوا يَوْمَ الْيَقْظَةِ يُوَدَّعُونَ﴾** معارج: ۴۲.

۲. معارج: ۴۲.

۳. معارج: ۴۲.

۴. **﴿فَذَلِكُمُ الظُّنُنُ الْمُكْبَرُونَ إِذَا بَعَدَ الْقُرْبَانُ إِلَّا الصَّلَاةُ فَأَنَّىٰ تُصْرِفُنَّ﴾** یونس: ۳۲.



نمی‌پذیرفتند، تسلیم قرآن و معجزه و حکمت نبودند، آمدند نشستند دور هم گفتند: ما برای چه به حرف او گوش بدھیم؟ برای چه دعوتش را قبول بکنیم؟ کار خیر باید بکنیم، مسجدالحرام احتیاج به تعمیر دارد، پول می‌گذاریم روی هم، مسجدالحرام را تعمیر می‌کنیم. می‌دانید شما مسجدالحرام مهم‌ترین معبد در کره زمین است، ارزشی که خدا به مسجدالحرام داده به هیچ جا نداده، شما اگر وارد مسجدالحرام بشوید، دو رکعت نماز بخوانید، پنج دقیقه، در روایات اهل بیت^{علیهم السلام} است: دو رکعت نماز در مسجدالحرام مساوی دو میلیون رکعت نماز در جاهای دیگر است، این اهمیت مسجدالحرام است.

وقتی اینها تصمیم گرفتند مسجدالحرام را تعمیر بکنند، باید پول خرج کنند، بنا و معمار بیاورند، مzd بدهند، مصالح بروزمند، زحمتش کم نیست، آن هم مسجدی که در یک دره واقع است، گرمایش بیداد است، خداوند آیه نازل کرد: ﴿فَمَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ أَنْ يَقْعُمُوا مَسَاجِدَ اللَّهِ شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِإِلْكُفَرِ أُولَئِكَ حَمِّلُتْ أَعْمَالُهُمْ﴾؛ اینها لیاقت تعمیر مسجدالحرام را ندارند؛ چون درونشان غرق در کفر است، اگر هم پول خرج کنند، زحمت بکشند، مایه بگذارند و مسجد را تعمیر بکنند، اصلاً نوسازی بکنند، من همه زحماتشان را به باد می‌دهم، یک جو مzd ندارند، اما ظاهر عمل را هر کسی ببیند می‌گوید: خیلی عمل خوبی است! ممکن است بعضی‌ها بروند مگه و این تابلوهای سنگی را ببینند که اینجا به خرج ملک خالد ساخته شد، این شبستان به خرج فهد ساخته شد، این قسمت به خرج عبدالله پادشاه عربستان ساخته شد، صد برابرش را هم می‌ساختند؛ پروردگار می‌فرماید: عملشان بر باد است، عمل پوچ است، عمل هیچ است، عمل پاداش ندارد.

ب: ایمان و نیت خالص، شرط عمل صالح است

این روشن شد؟! پس در ذهستان نیاید که یک کمونیستی خیلی پولدار شد و آمد یک بیمارستان دو هزار تختخوابی ساخت، این پیش خدا مzd ندارد؟ نه! چون عملش عمل صالح نیست، چون این عمل از کافر صادر شده، عمل صادر شده از کافر عین خودش نجس است.

۱. توبه: ۱۷.

﴿إِنَّمَا الْمُشْرِكُونَ يَجْحَسُونَ﴾^۱، عملش هم در حقیقت هزینه شدن خودش است نجس است، پوشش هم ناپاک است. این را نمی‌گویند: عمل صالح. اما یک انسانی که خدا را باور دارد؛ چون در تعمیر مسجدالحرام خدا فرمود: «شَاهِدِينَ عَلَى أَنفُسِهِمْ بِالْكُفْرِ»^۲؛ اینی که دارد مسجدالحرام را تعمیر می‌کند کافر است و عملش هم کافرانه است، اسمش را عمل صالح نگذار! یا یک بی‌دینی که آمد یک خیریه زد، یک یتیم خانه زد، یک درمانگاه زد، یک بیمارستان زد، کافر این کار را کرده، عمل کافرانه است، از یک کافر جریان پیدا کرده و به صورت یک درمانگاه یا یک بیمارستان یا یک مدرسه شده است، این صالح نیست. «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ»^۳، عمل صالح قید دارد، کننده‌اش باید مؤمن باشد، پوشش هم باید پاک باشد، نیتش هم باید خالص باشد! این می‌شود عمل صالح. حالا آنها اگر میلیاردی خرج کردند، مسجدالحرام را تعمیر کردند، عمل کافرانه است، قبول هم نیست.

انعکاس عمل صالح اهل بیت ﷺ در قرآن

اما در همین قرآن شما می‌آید می‌بینید که یک خانواده سه‌چهار نفره یک شب غذای شب‌شان را که نیاز خودشان بوده، گرسنه‌شان بود، آوردند دم در به یتیم دادند، آوردند به اسیر دادند، آوردند به مسکین دادند، بعد هم به آنها گفتند: «لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكُرًا، إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ»^۴، این می‌شود عمل صالح؛ چون همه شرایط در آن جمع است، عمل را چند تا مؤمن انجام دادند، نیشان هم لله بوده، توقی هم از آن سه نفر نداشتند. شما همین امروز بعد از منبر بعد از جلسه در منزلتان، در مسافرخانه‌تان سوره مبارکه دهر را بخوانید، ببینید؛ خدا برای این سه تا شام، شام مختصر که برای خدا داده شده، خدا در این سوره چه کار کرده؟ اصلاً آدم را بیهوده می‌کند.

۱. توبه: ۲۸.

۲. توبه: ۱۷.

۳. نحل: ۹۷.

۴. انسان: ۹.



پس هر عملی که ظاهرش زیباست، عمل صالح نیست، قید عمل صالح، نیت لّه، صدورش هم باید از مؤمن باشد، کافر عملش عمل صالح نیست، شما در سر خودت نزن که قیامت بند را بهشت می‌برند که همچنین کارهایی را ندارم، این آقا را جهنم می‌برند؟! مگر شما نخست وزیر پروردگار هستی که بنشینی و رأی بدھی؟! شما بین قرآن مجید چه فرموده؟ پروردگار عالم چه فرموده؟ هزار و پانصد سال پیش در قرآن مقید کرده عمل صالح را به اینکه از مؤمن صادر بشود، قصدش هم لّه باشد، حالا هر کسی می‌خواهد باشد، هر کسی. مرد است، زن است، پیر است، جوان است، بقال است، عطار است، آخوند است، اداری است، مؤمن با نیت پاک عملی را که انجام می‌دهد؛ عمل صالح می‌شود، پاداش هم دارد، رضایت خدا را دارد، بهشت هم دارد، قرآن مجید می‌گوید: فرقی هم نمی‌کند که کننده مرد است یا زن است.

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنَخْيِّسَهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرًا حُسْنَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾^۱، این چهارچوبی است که پروردگار مهریان عالم قرار داده.

ریاء، عامل نابودی عمل انسان

روایاتی هم از اهل بیت ﷺ رسیده که گاهی این روایات را که آدم می‌خواند؛ خیلی نسبت به روحیه آدم پرفسار است و به قول قدیمی‌ها کمرشکن است؛ مثلاً روایت دارد که روز قیامت یک کسی به پروردگار می‌گوید: محلّ به ما نمی‌گذاری؟! ما این مقدار میلیون خرج کار خیر کردیم، زکات دادیم، خمس دادیم، مسجد نیمه‌کاره را تمام کردیم، مدرسه ساختیم، چطور هیچ صحبتی از عمل ما نیست؟! خطاب می‌رسد: کلّ اعمالی که انجام دادی برای خوش‌آمد مردم بوده، من هم مردم را زنده کردم در محشر هستند، همه‌شان هستند، برو از آنها یکی که به خاطر آنها عمل را انجام دادی که خوششان بیاید از تو مزدت را بگیر به من چه ربطی دارد؟! مگر برای من انجام دادی؟! این که دو تا چهار تاست،

۱. نحل: ۹۷

نه؟ خیلی روشن است که من آدم، حالا برای اینکه پدرم خوشش بباید؛ یک نماز خواندم. مادرم خوشش بباید؛ روزه گرفتم. همسایه‌ها خوششان بباید؛ آدم جلوی چشمشان زکات دادم. مسجدی‌ها خوششان بباید؛ خمس دادم. واقعاً هم توقّع این است بروند از من تعریف بکنند. حرف خدا حرف حق است، می‌گویید: کار را برای دیگری انجام دادی دیگری را هم در محشر آوردم، گم نشده، برو مزدت را از او بگیر!

از این روایات هم کم نیست، خیلی است! باز هم بگوییم: ای کاش مردم با قرآن خوب آشنا بودند! ای کاش مساجد ایران، پیش‌نمازهایش هر شب دو تا دانه آیه را به مردم می‌فهماندند! ای کاش منبرها به قرآن و به فرهنگ اهل‌بیت علیهم السلام گشت! که مردم اقلأ روز قیامت دست خالی نمانند! اشتباه زندگی نکنند! عملشان پوک از آب درنیايد!

همه دین در ایمان و تقواست

برگردم به حرف وجود مقدس حضرت رضاعلیه‌که از خدا نقل می‌کند، سعادت از دل دو چیز طلوع می‌کند، نداشته باشم؛ سعادتی طلوع نمی‌کند؛ یک ایمان؛ دو تقوا. «جَفَّ الْقَلْمُ بِحَقِيقَةِ الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ بِالسَّعَادَةِ لِمَنْ آمَنَ وَ اتَّقَى»^۱، دو کلمه است، همه دین همین دو کلمه است، بعثت همه انبیا همین دو کلمه است، کمبود ملت دنیا هم همین دو کلمه است، همین.

نبود ایمان و تقوا و فraigیری فساد در جوامع

شما جای ایمان و تقوا را در هر خانواده‌ای، در هر شخصی، در هر جامعه‌ای خالی ببینی؛ یقین داشته باش که فساد دریاوار از آن آدم، از آن خانواده، از آن جامعه ظهور می‌کند؛ هیچ کس هم جلویش را نمی‌تواند بگیرد، ممکن است حالا نیروی انتظامی، دادگاه، قاضی جلوی شش تا را بگیرد، جلوی پنج تا را بگیرد، جلوی چهار تا را بگیرد، ولی این با دست جلوی سیل گرفتن است، یک ذره سیل را کف دست نگه می‌دارد؛ اما از اینطرف و آنطرف دست



و از لای انگشت هایت می زند بیرون، هیچ کاری هم نمی توانی بکنی، هیچ کجای دنیا کشوری کل ملتش پاک دارند زندگی می کنند؟! هیچ جا، شهر که نه، بخش که نه، قریه هم نه، چه دهی را در ایران سراغ دارید که کل آن دهاتی ها پاک زندگی می کنند و مزاحم هم دیگر نیستند؟ چرا؟ جای ایمان واقعی و تقوای واقعی خالی است، واقعاً خالی است.

ذکر نمونه‌ای از فردی با تقوا در بازگرداندن مورچه به لانه‌اش

من یک سفر مکه بودم، راه ما به مسجدالحرام دور بود، مجبور بودیم شبها سوار ماشین شویم، بیست دقیقه، بیست و پنج دقیقه راه برویم تا به مسجدالحرام برسیم، یک شب بعد از دو، سه ساعت که با دوستان مسجدالحرام بودیم، برگشتم، یکی از افرادی که من زیاد هم با او دمخور نبودم، دورادور می‌شناختم، گاهی هم می‌دیدمش، یک سلام و علیکی با او داشتم اما نمی‌شناختم که این آدم کوه نور است، این آمد در اتاق، لباسش را درآورد، گذاشت به جالبasi، همینجوری که لباسش را گذاشت به جالبasi، دوباره لباسش را برداشت پوشید، آقا! کجا؟ مسجدالحرام. آقا دو، سه ساعت که مسجدالحرام بودیم، راه دور است، هوا گرم است، شب هم هرم گرما داشت، گفت: برمی‌گردم، آقا! مسجدالحرام چه کار دارید؟ گفت: آنجایی که نشسته بودم، دعا می‌خواندم، نماز می‌خواندم، از بعلم مورچه‌های ریز رفت و آمد می‌کردند، الان که آمدم لباس هایم را آویزان کردم، یک دانه از آن مورچه‌ها را در لباسم دیدم، این نمی‌تواند لانه اش را پیدا بکند، این ظلم است، من می‌روم مورچه را سر حایش بگذارم، دوباره برمی‌گردم، خیلی هم بعد از آن من با او هم صحبت شدم، دیدم که خداوند دریای معرفت را به قلب این آدم باز کرده، در کتاب شریف اصول کافی است: «مَنْ أَحْلَصَ»، خیلی این روایت هم عجیب است! خیلی! برادران! عرفان هم اگر می‌خواهید؛ بباید سراغ قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام، روایت از پیغمبر صلوات الله علیه و آله و سلم است: «مَنْ أَخْلَصَ لِلَّهِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا فَجَرَ اللَّهُ يَتَابِعُ الْحِكْمَةَ مِنْ قَلْبِهِ عَلَى لِسَانِهِ»؛ اگر کسی چهل



شبانه روز همه وجودش را برای خالص کرد، از قلبش چشم‌های حکمت بر زبانش جاری می‌شد و این از آن آدم‌ها بود. خیلی وقت است او را ندیدم، خیلی دوست دارم بروم یک بار ببینم! جایش را هم بله هستم، البته تهران هم نیست، جای دیگر است.

این یک مورچه را می‌بیند، بلند می‌شود دوباره به مسجدالحرام برمی‌گردد که این مورچه خانه اش را گم نکند، جایش را گم نکند، از ماده‌اش، از نرش، از رفیق‌هایش جدا نماند، نشسته محاسبه کرده که اگر من بی تفاوت نسبت به این حیوان باشم؛ قیامت جواب خدا را چه باید بدهم؟! این ایمان و تقواست، اما الآن می‌بینید در مناطق کشاورزی زمین‌های هم‌دیگر را می‌خورند، خرمن‌های هم‌دیگر را آتش می‌زنند، تقلب در جنس می‌کنند، بیش از اندازه به خورد گیاه کود شیمیایی می‌دهند، یک صد هزارتا را سلطانی می‌کنند که گیاه چاق تر بشود، بیشتر بشود، زودتر به پول برسند، جیشان پر بشود، حالا چند هزار نفر مردند به درک که مردند! چه کسی دیگر به این ریزه کاری زندگی می‌کند؟! ایمان و تقوا.

برتری انسان مؤمن با تقوا نسبت به همه موجودات

بیخود نیست که خدا برای مردم مؤمن باتقوا قرار داده، یقین بدانید برای هیچ‌چیز قرار نداده، من یک آیه قرآن می‌خوانم و یک روایت، باز هم می‌گوییم: ای کاش مردم با کتاب خدا در حدی آشنا بودند! آیه شریفه آخر سوره بیّنه است، البته آیه مصاديقی دارد و مصاديق آن، من حالا بحث در مصاديق آیه و مصاديق آن نیست، فقط ریتم آیه را بشنوید! **«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُوَ خَيْرُ الْبَرِّيَّةِ»**، «الْبَرِّيَّة» یعنی موجودات زنده، ملائکه، جن، انس، پروردگار می‌فرماید: آنکه مؤمن واقعی است، دارای عمل صالح است از هر چه زنده در این عالم هستی است، بهتر است! این ارزیابی پروردگار است. نگاه نکن به یکی آستینش کهنه است، لباسش پاره است اما جزء این آیه است، فکر نکن آدم معمولی است، محل به او نگذاری، پروردگار عالم اولیائش را پنهان در جامعه نگه داشته، ما فقط یک ظاهری از مردم می‌بینیم؛ اما نمی‌دانیم در همین لباس کهنه و آستین پاره چه

۱. بیّنه: ۷.



کسی هست؟ اینی که به شما می‌گوییم، امروز همه جا نمی‌توانم بگوییم؛ چون دیگر باورها ضعیف شده و این مسائل هم به نظر مردم افسانه می‌آید.

اولیاء الهی مانند گوهر در معدن پنهان هستند

نقل داستانی از از یک ولی الهی ناشناخته

یک عالمی بود، من هر سال حدود بیست سال در یک شهر مهمی منبر می‌رفتم، مرکز استان بود، خیلی هم عالم داشت، علمای آن شهر همه، همه که می‌گوییم: منظورم همه است، اللہ اکبر از آدمهای فروتن متواضع، عالمان مجتهد در حد جامع الشرائط! هر شب پای منبر می‌آمدند، یک دانه از آنها به من دل بستگی پیدا کرده بود، شاید پانزده سال هم با من فاصله سنی داشت، یا بیشتر، این یک روز در میان پیش من می‌آمد، می‌نشست خیلی حرفهای خدا را می‌زد! خیلی! نور از دهانش بیرون می‌آمد، یک همسری هم داشت که خودش می‌گفت: این همسر من تمام سلوک‌های وجودش عاشق امیرالمؤمنین ﷺ است و می‌گفت: این همسر من از خرجی خانه پس انداز می‌کند، برای اینکه روز عید غدیر یک جلسه مهم زنانه به عنوان جشن برای امیرالمؤمنین ﷺ تشکیل بدهد که یکی، دو سال بعد به من گفت: آن جلسه غدیر من تعطیل شد، گفتم: چرا؟ گفت: وسط جلسه که زنانه همه داشتند دعا می‌خواندند، علی علی می‌گفتند، خانم از دنیا رفت، گفت: نیست دیگر که آن جلسه را برپا کند. پرسش هم در جبهه شهید شد، دم نمی‌زد. به من گفت: یک جنازه‌ای را - خیلی وقت پیش من الان تاریخش را یاد نیست چه وقتی بود - یک جنازه‌ای را غریب آوردند در مرده شور خانه گذاشتند و رفتند و این آدم در پیاده رو مرده بود، کسی را نداشت، یک مقدار هم ایستادند، بینند کسی می‌آید، نمی‌آید، بعد دیدند نمی‌آید آوردند دم در مرده شورخانه گذاشتند و رفتند، صبح غسال آمد به یکی، دو تا گفت: این جنازه بند خدا غریب است، تک و تنهاست، دست و پایش را بگیرید، روی سنگ بگذاریدش، من برای خدا بشورم، شما هم می‌خواهید بروید، بروید، من می‌شورم، کفن می‌کنم، باز بر و بچه‌ها می‌آیند می‌گوییم: بردارند بگذارند تا بیریم و دفنش کنیم.



گفت: مرده شور برایم گفت: وقتی لختش کردم، لنگ به او انداختم که غسلش را شروع کنم؛ مثلاً دیدم بدنش یک خُرده تمیز نیست، مثلاً کف پایش سنگ پا می‌خواهد، دست هایش کیسه می‌خواهد، آب را ریختم، آب گرم هم ریختم، کیسه و سنگ پا را آماده کردم، بعد در دلم گفتم: بند خد! یک حمام می‌رفتی که حالا امروز جنازه ات را اینجا می‌آورند، غسلت طول نکشد، گفت: چشمش را باز کرد، گفت: تو کار شرعی خودت را بکن به من کار نداشته باش! دوباره چشمش را بست، لباس کهنه را نگاه نکن؛ محلش نگذاری! اولیاء خدا عین گوهر در معدن پنهان هستند، لذا فرمودند: به همه احترام کنید! به همه سلام کنید! به همه محبت کنید! این یک آیه.

برتری قدر و منزلت مؤمن نسبت به کعبه

﴿إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُحْسِنُونَ﴾^۱، اما روایت، پیغمبر ﷺ وارد مسجدالحرام شد تا نگاهش به کعبه افتاد گفت: «مرحباً بالبیت»^۲، باریک الله به تو ای کعبه! چه قدر و منزلتی پیش خدا داری! اما ای کعبه! قدر و منزلت مؤمن پیش خدا از تو بزرگتر است.

من سعادت می‌خواهم، شما هم می‌خواهید، معدن سعادت ایمان و تقواست. من وعده داده بودم که این ایمانی که حضرت رضا ﷺ می‌گوید، چون توضیح ندارد، از قرآن باید برایتان تفسیر بکنم، آیه‌اش را هم گفتم، متن هم خواندم، ان شاء الله فردا اگر خدا عنایت بکند! من در دفتر نشسته بودم، تنها بودم، آقای خالق پور مذاخ قبل، یک ذکر مصیبت جانانه‌ای و بسیار دلسوزانه از صدیقه کبریٰ ﷺ کردند، من هم یک بخشی را که ایشان نفرمودند؛ چون همه‌اش را شعر خواندند، نثرش را برایتان از روایاتمان بگویم.

۱. بینه: ۷

۲. «رَوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَ نَظَرَ إِلَى الْكَعْبَةِ فَقَالَ مَرْحَباً بِالْبَيْتِ مَا أَعْظَمْتَ مَا أَعْظَمْتَ وَأَعْظَمُ حُرْمَتَكَ عَلَى اللَّهِ وَاللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ أَعْظَمُ حُرْمَةً مِنْكَ لِأَنَّ اللَّهَ حَرَمَ مِنْكَ وَاحِدَةً وَمِنَ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةً مَالَهُ وَدَمَهُ وَأَنْ يُظْنَ بِهِ ظَنَّ السَّوْءِ.» بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴، ص ۷۱.



روضه حضرت زهرا

بچه‌ها چهارتا بودند، حضرت مجتبی، ابی عبدالله، زینب کبری، حضرت [ام] کلثوم^{علیهم السلام}، بزرگترشان روز شهادت مادرشان شش سالش بود، بزرگتر، اینها آمدند وارد اتاق بشوند، اسماء جلویشان را گرفت، گفت: نمی‌شود بروید داخل! چرا؟ گفت: مادرتان در حال استراحت است، گفتند: تو فکر می‌کنی که ما از درون این اتاق خبر نداریم؟! تو فکر می‌کنی ما نمی‌دانیم بی مادر شدیم؟! در اتاق را که باز کردند، داخل آمدند، جا را تقسیم کردند، امام مجتبی^{علیه السلام} بالای سر مادر نشست، ابی عبدالله^{علیه السلام} پایین پای مادر نشست، دو تا دختر دو طرف بدن مادر نشستند، هر چه مادر را صدا زدند، دیدند جواب نمی‌دهد، ابی عبدالله^{علیه السلام} از جا بلند شد، گفت: من الان می‌روم ببابایم را خبر می‌کنم. خانه‌شان نزدیک مسجد بود، آمد مسجد دید پدرش نشسته، گفت: بابا! عجله کنید برای آمدن خانه، من گمان نمی‌کنم مادرم را زنده ببینید. اینجا نوشته‌ند: امام^{علیه السلام} وقتی از جا بلند شد، عبايش افتاد، برنداشت، کفش‌هايش را هم پا نکرد، هر کسی می‌خواهد زیارت زهرا^{علیها السلام} برود، پاپرهنه باید برود، گرچه من باشم، در راه که داشت می‌آمد زمزمه می‌کرد:

لِكُلِّ اجْتِمَاعٍ مِنْ حَلِيلَيْنِ فُرْقَةٌ وَ كُلُّ الَّذِي دُونَ الْفَرَاقِ قَلِيلٌ^۱

حاصل این زمزمه‌اش این است: من هنوز حرارت داغ مرگ پیغمبر^{علیه السلام} از قلبم سرد نشده، چه شد آمدید خبر مرگ زهرا^{علیها السلام} را برای من آوردید؟!
اللهم اغفر لنا و لوالدينا، اللهم أصلح أمورنا، اللهم أهلك اعدائنا! اللهم اغفر لوالدينا و لوالدى والديننا! اللهم أيد و انصر امام زماننا و اجعل عاقبة أمرنا خيرا!



جلسہ، سقیم

استعامت بر ایمان

میان اسلام کامل در آیه ۱۷۷ سوره بقره

آیه ۱۷۷ سوره مبارکه بقره^۱ کل ایمان را چه در جهت اعتقادی، چه در جهت عملی و چه در جهت اخلاقی بیان می‌کند. بعضی از مفسرین بزرگ قرآن که صاحب‌دل هم هستند، فقط عالم نیستند، در ذیل این آیه شریفه فرمودند: این آیه اسلام کامل را بیان کرده، هر کسی جلوه‌گاه این آیه شریفه باشد؛ یک مؤمن واقعی است که به این معنا هم خود آیه در پایانش تصریح دارد.

كسب ایمان مستقر و ماندگانی

اما در رابطه با جهت قلبی ایمان، آیه شریفه می‌فرماید: پنج حقیقت است که قلب باید به آن پنج حقیقت گره بخورد، آیه در سوره مبارکه بقره است، ولی در سوره حجرات می‌گوید: این گره به گونه‌ای باید باشد که با هیچ رخدادی و حادثه‌ای، پولی، مقامی، صندلی، قابل باز شدن نباشد. متن آیه حجرات این است: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَأُوا»^۲، این ایمان در قلب، یک نقاشی نباشد که کمترین نمی‌پاکش بکند، یک نقاشی نباشد که بشود با یک قلمی سیاهش کرد و پاکش کرد. این ایمان باید یک ایمانی باشد به قول روایات: ایمان مستقر و ماندگانی.

۱. «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّنَ وَأَقَامُوا عَلَىٰ حُجَّةِ دُوِيِ الْقُرْبَىٰ وَأَتَتُهُمُ الْأُتْسَاقَ وَأَتَتُهُمُ السَّبِيلَ وَأَتَتُهُمُ الْأَسْلَئِينَ وَأَتَتُهُمُ الرِّقَابَ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَأَتَتُهُمُ الزَّكَاةَ وَأَتَتُهُمُ الْمَعْفُونَ يَعْمَدُهُمْ إِذَا عَاهَدُوا وَالصَّابِرِينَ فِي الْبَأْسَاءِ وَالصَّرَاءِ وَحِينَ الْبَأْسِ أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقِونَ» البقره: ۱۷۷.

۲. حجرات: ۱۵.



در معرض بودن همه مردم نسبت به حوادث از بین برندۀ ایمان و تقوا

گمان نکنید که فقط ما مردم این روزگار در معرض حوادث هستیم که ایمان را می‌شوید و پاک می‌کند، گذشتگان ما هم به مقتضای زمان خودشان در معرض حوادث سنگینی بودند که درخت تقوا را می‌سوزاند، ایمان را از قلب می‌کند، اخلاق را به نابودی می‌کشید؛ ولی در لابلای این حوادث سنگین بنیان کن، مؤمنانی هم بودند که هیچ زخمی به ایمانشان نخورد.

نمونه‌ای از مؤمنان که در مقابل حوادث استوار ماندند

الف: بلال حبشه

من چندتایشان را در امت اسلام اسم ببرم، یکی دو تا اشاره هم به امتهای گذشته بکنم. شما باید زندگی بلال^۱، یاسر^۲، سمية^۳، و مهاجرین به حبشه را بخوانید، ببینید؛ اینها در معرض چه حوادث تلخ و شیرینی قرار گرفتند ولی ایمانشان نابود نشد، بلال هم تهدیدات سختی شد و در حقش عملی هم شد و هم ترغیب‌های سختی شد، از یک طرف آمدند دلش را خوش بکنند که دست از خدا و پیغمبر ﷺ بردارد، اصلاً محل نگذاشت، یک ذره ارزش برای تشویق دشمن قائل نشد. همین پول است که میلیون‌ها رستم را پشتستان را به خاک خوابانده، پول گرفتند و ایمانشان را از دستدادند، صندلی گرفتند و بیدین شدند، ترغیب‌ها در طول تاریخ از طریق دشمن، ایمان خیلی‌ها را به باد داد، تهدیدها هم ایمان خیلی‌ها را به باد داد.

۱. بلال بن رباح، معروف به بلال حبشه (درگذشت ۱۷ تا ۲۱ق) صحابی و مؤذن پیامبر اکرم ﷺ. از

نخستین کسانی بود که اسلام آورد، خزانه‌دار بیت المال در زمان پیامبر ﷺ بود و در تمامی جنگ‌ها شرکت کرد. بلال چند سال پس از رحلت پیامبر ﷺ نیز زنده بود؛ اما در این مدت، جز در چند مورد اذان نگفت. بر اساس قول مشهور، قبر او در قبرستان باب الصغیر دمشق است.

۲. یاسر بن عامر عَنْسَى صحابی پیامبر ﷺ و از نخستین گروندگان به اسلام است. او همسر سمية و پدر عمار یاسر بود. یاسر به همراه همسرش بر اثر شکنجه‌های مشرکان به شهادت رسیدند و نخستین شهیدان اسلام به شمار می‌روند.

۳. سُمِيَّه دختر خَبَاط مادر عمار یاسر صحابه مشهور پیامبر اکرم ﷺ، از اولین کسانی که مسلمان شد و نیز اولین زنی از مسلمانان بود که شهید شد.

اما بلال یک بار به این مشرکان مکه محکوم شد، مشرکان دستوردادند ریگ‌ها را با بیل بریزند در آتش، وقتی که ریگ‌ها سرخ شدنده؛ بلال را لخت بکنند، دست و پایش را بینند، روی این ریگ‌های آتشین بغلتانند؛ مثل ریگ‌هایی که شما در تنورهای نانوایی سنگکی‌ها می‌بینید، اما آنها خیلی سنگین‌تر شعله به آن داده شد. این بدنه که از پشت گردن و روی گردن تا نوک پا با این ریگ‌ها پوستش کنده شد، گوشتش زخم شد، چند ماه طول کشید تا خوب بشود؟ هر مقداری که طول کشید، وقتی توانست سرپا بشود و راه بیفتند به او گفتند: دیدی [چه بلا بی سرت آوردیم؟!] ما یک تصمیم بدتر از آن در حقت داریم. گفت: هر تصمیمی که دارید داشته باشید، من از پروردگاری که او را یافتم دست نمی‌کشم، این خیلی مهم است! یکی می‌گوید: خدا، **﴿إِنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا رَبَّنَا اللَّهَ مُؤْسِطَةً أَسْتَقَامُوا﴾**^۱، می‌ایستد، در نمی‌رود، آیه در سوره فضلت است، می‌گوید: خدا، در برو نیست، حالا هر کاریش هم بکنند؛ چون آنکه خدا را یافته و در برو نیست، سرش را برای پروردگار گذاشته که ببرند. حالا اگر بردنده؛ شهید شده، اگر نبردنده که به قول این طایفه؛ چند روز بیشتر ماندیم برای اینکه پروردگار مهربان عالم را عبادت کنیم. از عبادت لذت می‌برند، از عبادت خوششان می‌آمد.

«**قَاتُلُوا رَبُّنَا اللَّهُ**» گفتند: خدا، اما **﴿إِسْتَقَامُوا﴾** و پای خدا ایستادند، اینها مردمی بودند که خدا را با دل یافته بودند نه با گوش، نه اینکه شنیده بودند؛ عالم خدا دارد، بی‌دلیل هم نیست، دلیلش این است که هر بنایی بنای دارد، این بنای کوچک بنای دارد، این بنای عظیم آسمان‌ها و زمین هم بنای دارد، این شنیدن با گوش است اما یافتن با دل این است که آدم تمام پرده‌های گناه را کنار بزند، پاره کند، دل آزاد بشود، از آن ظلمت و مشرق طلوع توحید بشود. این خدا یافته است اصلاً خدا یافته‌نمی‌تواند از خدا دست بردارد، برایش میسر نیست.

بالال گفت: نه! من دست برنمی‌دارم، محکوم شد به اینکه چند تا سبد از آن زنبورهای زرد بزرگ نیش دار زهر دار را گرسنه و تشنه نگه دارند، بعد بیرون مکه بیاورندش، لباسهایش را

۱. **﴿إِنَّ الَّذِينَ قَاتَلُوا اللَّهَ مُؤْسِطَةً أَسْتَقَامُوا إِنَّمَا لَعْنَهُمُ الْعَلَا وَكَذَّا لَأَنَّهُمْ لَوْلَا أَبْشِرُوا لِيَجْتَنَّهُمْ أَنِّي كُثُرٌ بِنُوْعِهِمْ﴾** فضلت: ۳۰.

درآورند از نوک سر تا نوک پا پشت و رو شیره به او بمالند زنبورهای گرسنه را را رویش خالی کنند، خیلی از آن زنبورها هم زنبورهای خطرناکی هستند، من نیششان را خوردم و این کار را کردند، باز هم گفت: نه! بار سوم هم تهدید شد که در حد کشت او را بزنند، این ایمان است، ایمانی که «لم یَرْتَأُوا» است، نه تهدید، نه تهدید عملی شده و نه تشویق به شکم، شهوت، مال در اینها اثر نداشت.

ب: ابن ابی عمر

حیفم می‌آید یک نمونه دیگر را از زمان اواخر عمر حضرت صادق علیه السلام که ایام شهادتشان است و ایام موسی بن جعفر علیه السلام نگویم! یک بازاری است، مشتری خیلی دارد، وضع مالیش خوب است، جوانها! این بازار در غنیمت شمردن عمر، آدم کم نظیری بوده، می‌آمد خدمت امام صادق و امام کاظم علیهم السلام، همیشه قلم و کاغذ دستش بود، شنیده‌ها را یادداشت می‌کرد، تنظیم می‌کرد، جلد می‌کرد، نود جلد شده بود، قال الصادق علیه السلام و قال الكاظم علیه السلام که با دو گوشش شنیده بود، ما قال الصادق علیه السلام و قال الكاظم علیه السلام را از داخل کتاب می‌بینیم، او شنیده بود.

به دولت گزارش دادند که ابن ابی عمر^۱ و کیل موسی بن جعفر علیه السلام است، شیعیان برای موسی بن جعفر علیه السلام پول هنگفتی به او می‌دهند، دادگاه هارون^۲ او را خواست، گفت: چه کسانی به تو پول می‌دهند؟ گفت: کسی به من پول نمی‌دهد، در حالیکه همه پولهای موسی ابن جعفر علیه السلام

۱. محمد بن ابی عَمِير زیاد بن عیسیٰ آرْدی (درگذشته ۲۱۷ق)، معروف به ابن ابی عمر محدث امامیه و از اصحاب اجماع در قرن سوم قمری است که محضر سه تن از امامان شیعه علیهم السلام را درک کرده است. بیشتر رجالیان روایات مرسلا او را همانند روایات مستندش می‌پذیرند.

۲. هارون عباسی معروف به هارون الرشید پنجمین خلیفه عباسی است که هم عصر با امام موسی کاظم علیه السلام بود. به گزارش تاریخ، زندانی شدن امام کاظم علیه السلام، شهادت او و تحت فشار قرار دادن شیعیان در دوران هارون بوده است. هارون یکی از فرزندان مهدی عباسی است که دوران حکومتش به جهت درآمد اقتصادی، رونق تجارت، پیشرفت علم، فلسفه و موفقیت در فتوحات، عصر طلایی دوران حکومت عباسی نامیده می‌شود.



به او می‌دادند، حالا چرا گفت: کسی به من پول نمی‌دهد؟ چون تعالیم الهی واجب کرده که جان مردم را حفظ بکنند، اینکه واجبتر از راست گفتن است، اگر می‌خواست بگوید: چه کسانی به من پول می‌دهند، می‌گرفتندشان از دم همه را می‌کشتند. گفت: کسی به من پول نمی‌دهد، گفت: گزارش دادند، گفت: دروغ گزارش دادند. اینجا هم برایتان بگویم: کسی که شغلش گزارش دادن است، اگر به ناحق بر ضد مؤمنی در امر مال، در امر جان، در امر آبرو گزارش بدهد و مؤمن گرفتار بشود؛ روز قیامت بر علیه او گزارشی به پروردگار می‌دهند که آن گزارش درست است و قابل قبول خداست با کله او را در جهنم می‌اندازند.

گفت: دروغ گزارش دادند. گفت: نه دروغ گزارش ندادند. اسم آنها یی که می‌آیند به تو پول می‌دهند برای موسی بن جعفر^{علیه السلام} را بگو! گفت: من اسم هیچکس را بلد نیستم، قاضی گفت: بگو! گفت: من نمی‌دانم که بگویم، خبر ندارم که بگویم، در حیاط دادگستری که زندان هم همانجا بود، دو تا درخت بود، این مطلب را من از رجال کشی نقل می‌کنم^۱ که خودم نگاه کردم و خواندم، کتابی است برای اوائل قرن چهارم، هزار و صد سال پیش نوشته شده و کشی^۲، صاحب این کتاب نزدیک به عصر امام حسن عسگری^{علیه السلام} بوده.

محکوم شدن به هزار عدد تازیانه

به مأمورین زندان گفت: لختش کنید! دو تا مج پایش را با طناب محکم بینید! بین این دو تا درخت هم طناب کشی کنید، از مج رو به زمین آویزانش کنید! هزار عدد که من می‌دانم یعنی چی؟ آدمهایی که قبل از انقلاب زندان کشیدند؛ می‌دانند این روایت یعنی چی؟ گفت: هزار عدد تازیانه چرمی که سیم خاردار در آن بافتند، به بدنش بزنید تا بگوید. من خودم را بگذارم جای ابن ابی عمیر، می‌گفتم یا نمی‌گفتم؟! ایمان را باید همینجوری امتحان کرد!

۱. رجال الكشی - اختیار معرفة الرجال، النص، ص ۵۹۱

۲. محمد بن عمر بن عبدالعزیز کشی مشهور به کشی از رجالیان شیعه در قرن چهارم قمری. معرفة الناقلين عن الائمه الصادقين با موضوع معرفی و ارزیابی اصحاب و راویان امامان شیعه، اثر اوست که شیخ طوسی آن را تلخیص کرده است.

خودم را همینجوری باید آزمایش کنم که اگر من به جای ابن ابی عمری گیر می‌افتدام و محکوم به هزار تازیانه می‌شدم، چه کار می‌کردم؟! خودتان جواب خودتان را بدھید، من هم جواب خودم را می‌دهم! حالا لازم هم نیست، جوابمان را اظهار بکنیم، ببینم دین من دین چلوکباب است، اگر برسد؛ دیندار هستم، اگر نرسد؛ مرحمت عالی زیاد! دین من دین پول است، اگر برسد؛ دیندار هستم، دین من صندلی است، اگر خرج کردم و صندلی به من دادند؛ می‌مانم، اگر هم ندادند؛ با خود دین خدا حافظی می‌کنم، کدام طرفی هستم؟!

تازیانه‌ای که چرمی است و سیم خاردار در آن بافتند، یک دانه‌اش را که بزنند؛ پوست و گوشت را بلند می‌کند، صد تا به او زندن، تمام بدن به قول ما تهرانی‌ها آش و لاش شد، تازیانه‌ها روی زخم‌ها می‌خورد. گفتند: بگو! گفت: من کسی را نمی‌شناسم. قاضی گفت: هیچ کسی تحمل یک همچنین شکنجه‌ای را ندارد، حتّماً هیچ کسی را نمی‌شناسد که ما داریم می‌زنیم، و هیچی نمی‌گویید، نهصدتا دیگر را به او نزنید! خانواده‌اش وقتی از زندان خبر گرفتند که چه اوضاعی است از ترس این که این نود جلد کتاب گیر دشمن نیفتند و به زندان و شکنجه‌اش اضافه نکنند، نَوَّد تا را در گونی ریختند، شبانه آوردن در یک چاه ریختند، کلّ نابود شد.

ضربه زدن ماهواره‌ها به فرهنگ و ایمان

شما ببینید بنی امیه و بنی عباس چه ضربه‌هایی به فرهنگ ما زندن و همان ضربه‌ها را الان به فرهنگ ما ماهواره‌ها دارند می‌زنند، نه به کتابخانه‌هایمان، به فرهنگی که در دلنان است، در زندگیتان است. این هم یک نوع شکنجه است ولی این شکنجه لذت‌دار است، آن شکنجه دردبار بود. ولی این یک نوع شکنجه است. ماهواره ایمان شما را شکنجه می‌کند که کشته بشود، نابود بشود، اخلاق شما را شکنجه می‌کند که نابود بشود، زندان بدن را شکنجه می‌کند یا آدم دینش را می‌بازد یا دینش را نگه می‌دارد.

ابن ابی عمری و قبول نکردن بدھی اش

آزادش کردند، آمد خانه، خیلی خانواده‌اش خوشحال شدند ولی عجیب تحمل شکنجه کرده بود! گفت: چه داریم؟ گفتند: نان امشب را نداریم؛ چون تمام معازه را هم دولت بُرد، جنس‌ها



جلسه هفتم / استقامت بر ایمان

را هم برد، به قول ما مصادره کردن، مغازه دارد در بازار خاک می‌خورد، شما هم که نبودی ما پس اندازه‌ایمان تمام شد، امشب گرسنه گرسنه هستیم، با خانواده‌اش داشت صحبت می‌کرد، در زندن، خودش پشت در آمد، دید یکی از مشتریهای بازاری است، ده هزار دینار در کیسه ریخته، آورده، به مشتری گفت: پول کاسبی‌ات است؟ بیینید در ایران چند تا از اینها داریم، پول کاسبی است؟ گفت: نه! ارث به تو رسیده؟ گفت: نه! این دین است، من به تو بدهکار هستم، جنس برد بودم، تو را گرفتند زندان انداختند، واجب بوده دینم را ادا کنم، گفت: تو که می‌گویی: پول کاسبی نیست، ارث هم که نیست، این پول را از کجا آورده؟ گفت: امروز شنیدم آزاد شدی، خانه‌ام را فروختم. گفت: برو خانه‌ات را پس بگیر؛ چون من از امام صادق علیه السلام شنیدم خانه از دین مستثنی است، شما اگر بدهکار هستی؛ حق نداری خانه‌ات را بفروشی بدهی به طلبکار! برو کار کن طلبکار را بده! و نگرفت.

مقایسه ایمان و علم

این ایمان است. برادران! اگر ایمان نیست، پس چیست؟! این چیست؟! این گوشت و پوست است؟! این علم است؟! این چیست؟! علم که این کارها را نمی‌کند، می‌کند؟! دکترها خیلی‌هایشان می‌گویند: آقا! سیگار نکش! بعد می‌گویند: قلیان ضرر از سیگار بیشتر است اما خودشان گاهی روزی چهل تا سیگار می‌کشنند، دور هم که جمع می‌شوند یک ساعتی را خوش بگذرانند، قلیان می‌کشنند، این علم است، علم میداند سیگار بد است ولی جلوی عالمش را نمی‌گیرد، علم می‌داند قلیان ضرر دارد ولی جلوی عالمش را نمی‌گیرد.

ترمز و محافظ بودن ایمان

ایمان ترمز است نه علم، ایمان یک ترمز الهی است که برای مؤمن زنا پیش می‌آید؛ سراغش نمی‌رود. رشوه سنگین پیش می‌آید؛ سراغش نمی‌رود. شب می‌خواهد دو تا سنگک بگیرد خانه‌شان ببرد، ندارد، یک کسی می‌آید می‌گوید: که فلان کار را در فلان اداره برای من می‌کنی؛ چون تک و تا داری و می‌توانی صد میلیون به تو می‌دهم؟ می‌گوید: نه!

نمی‌کنم، من دنبال حق ناحق کردن نمی‌توانم بروم، اصلاً قدمم برداشته نمی‌شود. ایمان ترمز است، علم هم یک مسأله مغزی است. جلوگیر نیست، علم تولید جنس می‌کند، بهترین یخچال را می‌سازد، بهترین هواییما را می‌سازد، بهترین قطار را می‌سازد، بهترین ضبط صوت را می‌سازد، الان ضبط صوت ساختند، اندازه یک نخود است، بیست هزار سخنرانی در آن جا می‌گیرد، علم تولید می‌کند، ایمان حفظ می‌کند، ایمان تولید نمی‌کند، ما تولید ایمان نداریم، تولیدات ایمان قرآن است، تولیدات ایمان روایات است، ما که نمی‌توانیم آیه تولید کنیم یا روایت تولید بکنیم، ایمان حافظ است، نگهدار است.

ج: گروهی از امت‌های گذشته که به جهت مؤمن بودن با ارّه آنها را نصف کردند

این دو تا نمونه از ملت مؤمن پیغمبر ﷺ و اما نمونه‌های گذشته، امام صادق علیه السلام می‌فرماید: یک عده‌ای را می‌گرفتند در امت‌های قبل، چه کسی این را نقل کرده؟ یکی از شخصیتها کم نظری فرهنگ اهل بیت علیهم السلام کم نظری ملا مهدی نراقی^۱، که هم فیلسوف بوده، هم عارف بوده، هم شاعر بوده، هم فقیه بوده، هم اصولی بوده، شخصیت بسیار ممتازی است! ایشان در جامع السعادات نقل کرده که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: یک عده‌ای را گرفتند، گفتند: با ما، منظور با کفر، با شرک، با بی‌دینی، با فساد، همکاری کنید! گفتند: بد می‌بینید! گفتند: ما اصلاً در این عالم بد نمی‌بینیم، بد می‌بینیم یعنی چه؟! چه بدی می‌بینیم؟! ما اصلاً قائل به بدی نیستیم، بد نمی‌بینیم، گفتند: بد می‌بینید! امام صادق علیه السلام می‌فرماید: یک دانه از آن بدی‌هایی که آنها می‌گفتند، اینها را محکوم کردند با ارّه دو سر از وسط نصفشان کنند. شما یک دانه از این کاردتها که تیز

۱. محمد Mehdi بن آبی ذر فاضل نراقی معروف به محقق نراقی (۱۱۲۸-۱۲۰۹ق) از علمای شیعه در قرن دوازده و سیزده هجری است. محقق نراقی برای تحصیلات علوم دینی دو بار رهسپار عتبات عالیات شد و در مجلس درس وحید بهبهانی و یوسف بحرانی حضور یافت. جامع السعادات مشهورترین اثر ملا مهدی در علم اخلاق است. او فرزندانی داشت که ملا احمد و ملا مهدی در میان برادران خویش شناخته‌ترند.

نیست، ارهای است، بردار و بکش روی انگشت، ببین چه می‌شود؟! بیایند آدم را زنده زنده نگه دارند، یک ارّه دو سر روی سرش بگذارند، یکی ارّه را از آنطرف بکشد، یکی از اینطرف، تمام جمجمه و دهان و زبان و دندان و آرواره و فک و گلو و قفسه سینه و شکم و استخوان‌های پایین تنۀ را ارّه کنند و ارّه کردند و خود باخته نشند. اول سخن گفتم، این ایمان است ولی این ایمانی است که صاحبانش خدا را یافتنند. پرده‌های ظلمت جهل، ظلمت تعصّب، ظلمت گناه را کنار زنند، به عالم ملکوت قلبشان راه پیدا کرده، حضرت حق را یافتنند، دیدند زیبایی بی‌نهایت است، دیدند قیامتی که می‌خواهد بربا بکند برای عاشقانش هشت تا بهشت دارد که پهنانی این بهشت‌ها از کل آسمان‌ها و زمین بیشتر است، اینها دیگر ارّه شدن برایشان مهم نبود و هزار تازیانه خاردار برایشان مهم نبود و زنبور گرسنه روی بدنشان ریختند برایشان مهم نبود و روی ریگ آتشین غلتاندند برایشان مهم نبود، این یافتن خیلی مهم است!

تولید‌کننده بودن علم

علم تولید‌کننده است، ایمان حفظ کننده است، آیه شریفه این ایمان را می‌گوید؛ چون در پایان آیه هم به چنین ایمانی اشاره دارد، «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا»؛ اینها در ایمان داشتن راست می‌گویند، «وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ» اینها با قدرت عجیب حفظ روبرو هستند، تقوی حفظ، خود نگهداری. «أُولَئِكَ الَّذِينَ صَدَقُوا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ».

بالاترین مؤمنان از زمان حضرت آدم تا قیامت

اگر از من پرسید: از زمان حضرت آدم تا روز قیامت در غیر از انبیاء و ائمه ع، بالاترین مؤمنان چه کسانی بودند؟ اصحاب ابراهیم، نوح، موسی، عیسی، خود پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم، پاسخ این سوال را ابی عبدالله ع داده؛ ابی عبدالله ع می‌گوید: بالاترین مؤمنان در کل گذشته و در همه آینده، اصحاب من و اهل بیت ع من بودند. درست هم هست، چه ایمانی است که وقتی اسم تک شان را شب عاشورا می‌برد تو کشته می‌شوی، تو کشته می‌شوی، تو شهید می‌شوی، تو قطعه قطعه می‌شوی، تو تیرباران می‌شوی.



روضه حضرت قاسم

بچه سیزده ساله می‌بیند عمو اشاره به او نکرد، بلند شد، گفت: عمو! درباره من هیچ چیز نگفته‌ی؟! بچه سیزده ساله، آخر بچه سیزده ساله دیگر، سیزده ساله است، ایمان سخت تر از کوه به نظرتان می‌آید در بچه سیزده ساله باشد؟! بود. عمو! اسم من را نبردی، خبر از من ندادی، ابی عبدالله علیه السلام فرمود: عموجان! به من بگو ببینم؛ ذائقه تو کشته شدن را چه مزه‌ای احساس می‌کند؟! حالا من به تو بگویم؛ تو هم کشته می‌شوی، اما ذائقه تو در این کشته شدن چیست؟ گفت: عمو! از عسل شیرین‌تر است. فرمود: عزیز دلم! تو هم کشته می‌شوی، بدرجوری کشته می‌شوی.

یک بار دویست، سیصد نفر سنگبارانش کردند، سنگ آدم را می‌کشد، نشیدید؛ بعضی از بدکارها را می‌برند در چاله رجم می‌کنند، آن هم نه قلوه سنگ، یک سنگ‌های متوسطی را اینقدر به آنها می‌زنند تا بمیرند، ولی اینها از روی زمین کربلا قلوه سنگ‌های تیز، خاری، به این بچه می‌زندند. مگر یک بدن سیزده ساله چقدر طاقت سنگ دارد؟! روی زمین افتاد، عمو به عجله آمد که سرش را به دامن بگیرد اما عمو هنوز پیاده نشده بود، هزار نفر به ابی عبدالله علیه السلام حمله کردند، جنگ شدیدی شد که یک مرتبه ابی عبدالله علیه السلام شنید؛ عمو تمام بدنم زیر سم اسباب شکست.

اللهم اغفر لنا و لوالدينا و لوالدى والدينا و لمن وَجَبَ لَهُ حُقُّ عَلِيْنَا بِرَحْمَتِكَ!



جلسہ هشتم

خیر دنیا و آخرت

دلایل مخالفت با پیامبر ﷺ در اوائل بعثت

در اوائل بعثت رسول خدا مخالفت با ایشان در اثر تعصّب‌های جاهلی، کیر، نخوت^۱، غرور و بیشتر دنیاپرستی شدید بود؛ چون مردم مکه از این سیصد و شصت بتی که قبائل در خانه کعبه داشتند، جیبشان را پر می‌کردند، هدیه‌ها، نذرها، تحفه‌هایی که سیصد و شصت قبیله برای بتها می‌آوردند، می‌گذاشتند و می‌رفتند، این بتخانه داران و متولیان بت پرستی اینها را بین خودشان تقسیم می‌کردند و حسن کرده بودن که بعثت پیغمبر ﷺ تمام خواسته‌های نامشروع آنها را دارد سرکوب می‌کند و این پول کلان مفت را از چنگشان بیرون می‌آورد، [اگر] مردم بفهمند، عاقل بشوند، آگاه بشوند؛ دیگر بتی نمی‌پرستند که بخواهند برای بت‌ها نذورات بیاورند.

بیان هدف بعثت به همه مردم توسط پیامبر ﷺ

نه تنها برای مردم مکه و دشمنان و مخالفان، بلکه برای همه مردم تاریخ در همان اوائل بعثت هدفش را بیان کرد که بفهمید، بدانید من برای چه مبعوث به رسالت شدم. مردم وقتی اهل فهم و فکر و تعقل می‌شدند؛ موانع راه رسالت و تبلیغ شریعت الهی برطرف می‌شد.

۱. لغت‌نامه دهخدا: تکبّر، بزرگ منشی.

آوردن خیر دنیا و آخرت، هدف بعثت پیامبر ﷺ

یک جمله به مردم فرمودند، نه اینکه به مردم مکه عرض کردند، به مردم تاریخ، «إِنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِخَيْرٍ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ»؛ من خیر دنیا و آخرت را برایتان آوردم، همین، خیر دنیا و آخرت.

عدم درخواست پاداش در مقابل تبلیغ رسالت

دلتنان می‌خواهد این ظرف زندگی دنیايتان پر از خوبی بشود، آخرتتان پر از خوبی بشود، من این را مجانی برایتان آوردم، واقعاً هم مجانی آورده بود؛ چون پروردگار به همه انبیائش فرمان داد، فرمان واجب که به امتهای خود اعلام بکنید: **«لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»**؛ ما در مقابل تبلیغ پیام خدا، در مقابل تبلیغ دین، در برابر تبلیغ حلال و حرام، در برابر ساختن یک دنیا و آخرت آباد برای شما، هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهیم. **«لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»**، برادرانی که اهل دروس حوزوی هستند می‌دانند در علم نحو، علم بیان، بیان شده نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند، **«لَا أَسْأَلُكُمْ»** نفی است، در **«عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ»** کلمه اجر نکره است، این نکره در سیاق نفی افاده عموم می‌کند؛ یعنی همه انبیاء به امتهای مأمور بودند بگویند: ما تا لحظه آخر عمر هیچ پاداشی از شما نمی‌خواهیم، یک تشکر، یک دست شما درد نکند، یک باریک الله، یک دانه خرما، یک دانه میوه، هیچ چیز نمی‌خواهیم و خود این رسالت بی مزد و این زحمات سنگین بدون توقع، قیامت وضع کسانی که دعوت انبیاء را قبول نکردند؛ خیلی به هم می‌ریزد! خیلی!

منحصر بودن انبیاء در عدم دریافت مزد در مقابل کار سنگین و طاقت فرسا

یک نفر در قیامت پیدا نمی‌شود به پروردگار عالم بگوید: چون اینها از ما پاداش می‌خواستند برای ما سنگین بود، نمی‌توانستیم بدھیم، این است که سراغشان نرفتیم، اقتداء به آنها

۱. الأُمَالِيُّ (اللطوسي)، النص، ص ۵۸۳.

۲. أنعام: ۹۰

جلسه هشتم / خیر دنیا و آخرت

نکردیم، دنبالشان نبودیم، این را هیچکس نمی‌تواند بگوید، کار انبیاء خدا عظیم ترین کار، مفیدترین کار و گاهی طولانی ترین کار در این عالم بوده، شما در غیر از انبیاء چه کسی را سراغ دارید که نهصد و پنجاه سال برای نجات مردم از گمراهی جان کنده باشد؟! اصلاً در این دنیا چه کسی می‌آید برای آدم کار سنگین مجانی بکند؟!

هر کسی به هرجا مراجعه می‌کند برای کار و اداری شدن مهمترین سؤالش این است که حقوق چقدر است؟ اسکناس چقدر می‌دهید؟ پول چقدر می‌دهید؟ همین کارگرهای محترمی که واقعاً آدمهای زحمتکشی هستند، حالا در ده خودشان برق ندارند، آب لوله کشی ندارند، درآمد ندارند، مجبورند برای کار کردن در شهرها بیایند، خیلی‌هایشان هم می‌ایستند سر چهارراه‌ها که اگر کسی کاری دارد؛ سراغشان بیاید، وقتی افراد می‌روند سراغشان که آقا ما دو روز کار داریم، می‌گوید: چقدر می‌دهی؟ فقط انبیاء الهی بودند که حرف پاداش و اجر با کسی نزدند، خود این سنگین ترین بندی است که در قیامت آدم را گیر می‌اندازد که به چه علت دعوت انبیا را قبول نکردی؟! دعوت که عالمانه بوده، عاقلانه بوده، برابر با فطرت بوده، حکیمانه بوده، مزدی هم که از شما نخواستند، حالا دلیل جواب ندادن به انبیاء را بگویید! هیچ کس در قیامت جواب ندارد بدهد.

منظور از خیر دنیا و آخرت

این خیر دنیا و آخرتی که پیغمبر ﷺ فرمودند: من برایتان آوردم، چیست؟

الف: قرآن کریم، خیر دنیا و آخرت

یقیناً یک خیر از این دو تا خیر، خیر دنیا و آخرت، یک خیر قرآن کریم است، قرآن خیر انسان است، بیان خیر برای انسان است، یک خطبه امیرالمؤمنین علیه السلام دارند، خیلی خطبه جالبی است! من حدود شاید ۴۵ سال پیش همه این خطبه را روز بیست و یکم ماه رمضان در یکی از منبرهای تهران توضیح دادم، خیلی پر محتواست! خیلی خطبه دقیقی است! خیلی! ابتدای این خطبه حضرت علیه السلام می‌فرماید: این قرآنی که خدا برایتان فرستاده «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى

سُّبْحَانَهُ أَنْزَلَ كِتَابًا هَادِيًّا بَيْنَ فِيهِ الْخَيْرُ وَ الشَّرُّ؛ این قرآنی که برایتان فرستاده که یک کتاب هدایتگر است، هر چه در این عالم به خیر شماست؛ قرآن توضیح داده، درست هم هست، و هر چه که در این دنیا برای شما ضرر دارد، شر دارد، خسارت دارد، قرآن برای شما بیان کرده، شما در شرق و غرب عالم کتابی نمونه این کتاب می‌توانید پیدا کنید که هر چه به خیر انسان باشد توضیح داده باشد و هر چی برای انسان زیان داشته باشد هشدار به او داده باشد؟! نه ما یک همچنین کتابی در هیچ جای عالم نداریم، این خیر دنیا و آخرت است.

ب: روایات پیامبر ﷺ و اهل بیت ﷺ، خیر دنیا و آخرت

یک خیر دنیا و آخرت هم روایات خودش و اهل بیتش ﷺ است، کل روایات خیر است، کلام خیر است دیگر، کلام نور است، در زیارت جامعه نمی‌خوانید خطاب به چهارده معصوم: «کَلَامُكُمْ نُورٌ»^۱، کلامکم نور معنایش این نیست که من مفاتیح را که باز می‌کنم از سخنان شما نور می‌درخشد، اینجا نور به معنی خیر است، کلام شما به خیر مردم عالم است، برای مردم عالم کلام شما نتیجه دارد، سود دارد، منفعت دارد.

قرآن خیر است، روایات اهل بیت ﷺ که در رأسشان پیغمبر اکرم ﷺ است خیر است، برای دنیای مردم خیر است، برای آخرت مردم هم خیر است، من علاقه‌مند هستم در همه سخنرانی‌ها قرآن را همراه با روایات اهل بیت ﷺ ذکر بکنم، این وصیت پیغمبر ﷺ است، «إِنَّمَا تَرَكُ فِيْكُمُ الْقَلْيَنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِزْرَى»^۲، قرآن خیر است، پیغمبر ﷺ خیر است، امام خیر است، این هم یک بحث خیلی گسترده‌ای است.

ذکر نمونه از خیر بودن قرآن و اهل بیت ﷺ

یک شاعری در عرب بود ساکن بصره، خیلی آدم پر قدرتی بود در ادبیات عرب، خودش هم عرب بود، این یک داستانی دارد که احمد غزالی که در قرن حدود به نظم چهارم و

۱. نهج البلاغه (الصبحی صالح)، ص ۲۴۲

۲. من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۱۶

۳. کتاب سلیم بن قیس الهلاکی، ج ۲، ص ۶۴۷



اوائل پنجم میزیسته، در یک کتابش که تفسیر سوره یوسف است، نقل کرده خیلی تفسیر مختصری است، اما خیلی پرمحتواست، خیلی نکات بالارزشی دارد، من این کتاب را دارم، خیلی هم قدیمی است، دیگر در معرض پوسيدگی است، من دارم حفظش می‌کنم؛ چون دیگر هم چاپ نشده، یک بار فکر کنم زمان قاجاریه، یک کسی از یک کتابخانه‌ای پیدا کرده و چاپ کرده.

این شاعر پرقدرت می‌گوید: یک کاروانی راه افتاد که حج برود، ما هم آمدیم مثلاً گفتم: اسم ما را هم بنویسید! گفتند: باشد، ما فلان روز از بصره حرکت می‌کنیم. من یک مقدار دیر جنبیدم، وقتی آمدم کنار دروازه کاروان رفته بود، یک دانه کاروان هم از بصره به مکه می‌رفت، من گفتم: با این اسب تیزرو شتاب کنم، به سرعت بروم، به کاروان برسم، بصره را پشت سر گذاشتم و دیگر شهر پیدا نبود و حدوداً کوبیر بود، کاروان هم هنوز سایه اش پیدا نبود که یک آدم ُقدر، قوی هیکل جلوی من را گرفت، گفت: پیاده شو! واقعاً هم از آن قیافه و هیکل و شکل حرف زدنش ترسیدم و پیاده شدم، گفت: چه داری؟ گفتم: در این خورجین یک خردۀ لباس دارم، چهارصد دینار هم پول دارم، گفت: پولهایت را بده! من به خیالم رسید اگر پولهایم را ندهم ممکن است من را بکشد، گفتم: چشم! این پولهایم، این خورجین را هم خالی کن!

گفتم: حالا پولها را که همه را گرفتی، خورجینم را خالی نکن، از تو هم درخواست می‌کنم: کل پولی را که گرفتی، یک خردۀ اش را به من برگردان، من مسافر هستم، بالأخره آب می‌خواهم، نان می‌خواهم، یکجا در کاروانسرا پیاده باید بشویم، کرايه باید بدھیم. گفت: کجا داری می‌روی؟ یک وقت خدا آدم را هدایت می‌کند که چطوری حرف بزند. گفتم: خانه خدا می‌روم، گفت: خانه خدا کجاست؟ گفتم: در یک شهری به نام مکه. گفت: مگر خدا خانه دارد؟ گفتم: دارد، حضرت ابراهیم با اسماعیل فرمان یافتند که این خانه را بسازند.

شرافت یافتن کعبه

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید: خانه یک مشت سنگ خارا و ناصاف است، این سنگ‌های روی هم چیده با این شکل مکعبی ارزشی ندارد، پروردگار عالم خانه را تشریفاً به خودش

نسبت داد، گفت: **«بَيْتِي»^۱**، همین یک دانه «ی» به این لغت اضافه شده، بیشتر که نه، اول بیت بود، آن هم چیز مهمی نبود، نه خرج بنایش خیلی مهم بود، نه بنایش؛ چون طرح و نقشه هم که نداشت، ابراهیم و اسماعیل سنگ‌ها را روی همدیگر چیدند و چهار تا تیر چوبی هم انداختند و رویش را پوشاندند، این شد بیت، آن ارزشی نداشت، وقتی پروردگار فرمود: **«طَهْرَاتِي»^۲**، همین «بیت» را به خودش اضافه کرد، از باب تشریف، این یک دانه «ی» در «بَيْتِي»، این چهار تا دیوار سنگی و سقف را به پروردگار وصل کرد، به کجا رسید این خانه با یک دانه «ی»!

ثواب نگاه کردن به کعبه

در روایات اهل بیت ﷺ است، حالا اهل سنت هم درباره بیت خیلی روایت دارند اما نمونه روایات ما را ندارند، حضرت ﷺ می‌فرماید: وقتی وارد مسجدالحرام می‌شوی، چشمت که به بیت الله می‌افتد، هیچ چیز هم نمی‌گویی، نه در حال ذکر هستی، نه در حال نماز هستی، فقط داری بیت را نگاه می‌کنی، با نگاه کردن‌ت صد هزار حسن در نامه عملت می‌نویسنده. تعجب نکنید خزانه پروردگار پایان ناپذیر است هر چی خدا هزینه کند، چیزی از آن کم نمی‌شود! صد هزار حسن برایت می‌نویسنده، صد هزار سیئه از پرونده ات پاک می‌کنند، صد هزار درجه هم رتبه ات را بالا می‌برند با یک دانه «ی»، در «بَيْتِي».

اضافه شدن قرآن و اهل بیت ﷺ به زندگی انسان

می‌خواهم یک حرف خیلی سنگینی بزنم، جایی که یک دانه «ی» به این خانه اینقدر ارزش داده، اگر قرآن به زندگی ما اضافه بشود، اگر اهل بیت ﷺ به زندگی ما اضافه بشوند، ما بشویم انسان قرآنی، ما بشویم انسان اهل بیتی، کار ما به کجا خواهد رسید؟! مگر خدا به

۱. «وَإِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَقَاتِلَةً لِّلْكُفَّارِ وَأَمْتَأْنَوْا مِنْ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُصَدِّقًا وَعَهِدْنَا إِلَى إِبْرَاهِيمَ أَسْمَاعِيلَ أَنَّ طَهْرَاتِي لِلْطَّالِبِينَ وَالْمَاهِيَّةِ وَالرُّكُوعِ السُّجُودِ» بقره: ۱۲۵.

۲. بقره: ۱۲۵.



کعبه چه اضافه کرد؟ قرآن مجید را که به کعبه اضافه نکرد، اهل بیت ﷺ را که به کعبه اضافه نکرد، آمد یک دانه «ی» به آن چسباند، بیت را کرد؛ «بَيْتِي» خانه‌ام، این «ام» چه کار کرده برای کعبه؟! چه کار کرده؟! حالا اگر قیامت من وارد محشر بشوم، پروردگار ببیند؛ قرآن به تمام زندگی من اضافه شده، من اضافه به قرآن شدم، من به علاوه قرآن، من به علاوه اهل بیت ﷺ. یک نمونه مقامات را بگویم، اگر اضافه شوید به قرآن و اهل بیت ﷺ، در قرآن که صدھا مسأله برای این گونه آدم‌ها مطرح است؛ یک دانه‌اش را من بگویم.

یکی از ثمرات قرآنی و اهل بیتی شدن

معمولًاً آدم که در قیامت از قبر می‌خواهد درآید، پریشان است ولی بدون اینکه آدم وارد پریشانی شود، قبر که شکافته می‌شود، مؤمن زنده می‌شود وارد محشر که می‌شود، در سوره رعد می‌فرماید: **﴿وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾**؛ فرشتگان از روپرویش، پشت سر، دست راست، دست چپ، بالای سر، وارد بر او می‌شوند، **«يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ»**، **«دَخَلَ»** با حرف «علی» که متعدد می‌شود به معنی ملاقات است، به معنی زیارت است، **«وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ»**؛ از روپرو، پشت سر، دست راست، دست چپ بالای سر فرشتگان به زیارتش می‌آیند، به او چه می‌گویند؟ می‌گویند: **«سَلَامُ عَلَيْكُمْ»**^۱، اینها باید به ملائکه سلام کنند، طبیعتاً آدم وارد به مورود باید سلام بکند ولی اینها که وارد محشر می‌شوند به جای اینکه اینها به ملائکه سلام کنند، ملائکه به اینها سلام می‌کنند، ارزش را ببینید تا کجاست! **«سلام علیکم»**، کلمه سلام به معنی امنیت است، **«سلام علیکم»** یعنی امنیت همه جانبه شما در این عالم قیامت که از قبر بیرون آمدید، تضمین شده است، برای چه؟ **«إِنَّمَا صَبَرَ قُرْبًا»**^۲؛ برای اینکه شما در دنیا خودتان را در چهارچوب دین تا آخر عمر نگه

۱. **﴿بَثَاثَ عَذَنِي يَدْخُلُونَهَا وَمَنْ صَلَحَ مِنْ آئَانِهِمْ فَأَرْوَاهُمْ وَرُدُّوا إِلَيْهِمْ وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾** رعد: ۲۳.

۲. **«سَلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَقَعْدَ عَنِ الدَّارِ»** رعد: ۲۴.

۳. رعد: ۲۴.

داشتید، خارج نشدید، صبر یعنی حبس نفس، در چهارچوب دین و قرآن و اهل بیت علیهم السلام خودتان را نگه داشتید، هیچ دستی نتوانست شما را از این چهارچوب بیرون ببرد. هیچ دستی، ماهواره چیست؟ سایت کدام است؟ غرب چیست؟ شرق چیست؟ این فرهنگ‌هایی که ختم به ایسم می‌شود چیستند؟ تمام اینها لجن است. خودشان هم می‌فهمند که اینها بوی تعفن می‌دهد، هیچ وقت نمی‌آیند در چهارچوب دین که بوی خدا، بوی بهشت و بوی نبوت را استشمام کنند.

﴿سَلَامُ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ﴾^۱، این یک ارزش مردم مؤمن است، این یکی اش است. حالا ارزشهای دیگرش را شما در سوره دهر، سوره واقعه، سوره الرحمن، آیات جزء آخر قرآن و بخوانید، ببینید؛ خدا برای آنکه مستقل زندگی نکرده با اضافه کردن خودش به قرآن و اهل بیت علیهم السلام زندگی کرده، خدا چه به او داده؟!

چگونگی هدایت شدن آن دزد با آیات قرآن (ادامه داستان)

گفت: مگر خدا خانه دارد؟ گفتم: بله! دزد گفت: داری می‌روی خانه خدا چی کار کنی؟ گفتم: دارم می‌روم کلام خدا را بخوانم. گفت: مگر خدا کلام دارد؟ گفتم: بله! خدا کلام دارد من می‌روم خانه اش کلامش را بخوانم. گفت: یک خرد اش را برای من می‌خوانی؟ گفتم: چرا نمی‌خوانم، بنشین زمین، من هم بنشینم روپروریت! نشست، شروع کردم با آن تن صدای قرائت قرآنی سوره «ذاریات» را خواندن، رسیدم به این آیه، چه آیه امیدبخشی است! البته با توجه به اینکه خدا رزق بندگانش را در دو سفره قرار داده؛ یک سفره گسترده؛ یک سفره تنگ و محدود. اگر نوبت سفره محدود به من افتاده؛ باید راضی باشم، اگر سفره گسترده به من افتاده؛ باید با دیگران بخورم. این تکلیفم است، به این آیه رسیدم: ﴿وَفِي السَّمَاءِ رِزْقٌ كُوْنَةٌ وَمَا تُوعَدُونَ﴾^۲؛ پرونده روزی شما پیش من است، من در روزی



۱. رعد: ۲۴.

۲. ذاریات: ۲۲.

شما رقم دزدی، رقم رشوه، رقم غصب، رقم تقلب، نزدم. من اهل خیر هستم؛ **﴿بِيَدِكَ الْخَيْر﴾**، سفره روزیتان را من دارم نظام می‌دهم، من هم به خیر نظام می‌دهم.

گفت: بقیش را نخوان! پولهایم را به من پس داد، خورجینم را هم پس داد. گفت: من را بردار ببر خانه خدا! گفتم: بیا برویم! دیدیم حالا دو نفر هستیم، یک خرده از جاده را من سوار می‌شوم، یک خرده این سوار می‌شود، پول هم که ما داریم، یک خرده نان می‌خریم، یکی‌اش را او می‌خورد، یکی‌اش را من می‌خورم، رسیدیم مکه تا چشمش به خانه خدا افتاد رفت، دیگر در جمعیت گم شد و من هم در طول مراسم حجّ پیدایش نکردم. سالی دیگر یک کسی به من گفت: می‌آیی مکه؟ گفتم: دلم می‌خواهد. گفت: بیا برویم! بعد از اعمال حج در مسجدالحرام که خلوت شده بود در طوف، یکی زد روی شانه ام، برگشتم یک چهره نورانی، پاک، تو دل برو گفت: «**أَتَعْرُفُنِي؟**» آقا من را می‌شناسی؟ یک خرده نگاه کردم، گفتم: نه! من جایی تو را ندیدم. گفت: بیا بنشین! من را آورد کنار مقام ابراهیم، گفت: خدا باز هم حرف دارد؟ تازه فهمیدم این همان دزد است، گفتم: این یک ساله کجا بودی؟ گفت: پیش خدا، چه زندگی‌ای کردم! چقدر خوش بودم! چقدر باحال بود! عجب خدایی است! عجب خانه‌ای است، باز هم خدا حرف دارد؟ گفتم: دارد. گفت: بخوان! یادم بود که پارسال چه آیه‌ای را خواندم، دنبالش را خواندم، **﴿فَوَرَبُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضِ إِنَّهُ لَحَقٌ﴾**؛ به پروردگار آسمان و زمین که خودم هستم قسم! اینکه گفتم: روزیتان سفره اش پیش من است، میفرستم، حق است، دروغ نگفتم. گفت: آیه را خواندم، چنان نعره زد که توجه همه اطرافیان را جلب کرد، نفسش بند آمد، دراین نعره افتاد، آمد که زیر بغلش را بگیرم، بلندش کنم، دیدم از دنیا رفته. حالا به خودم می‌گویم: واقعاً تو از آن دزد اثربرداری‌ات از قرآن کمتر است؟! ای شیعه! اثربرداری ات از فرهنگ اهل بیت **عليهم السلام** کمتر است؟! بعد از چهل، پنجاه سال هنوز به قرآن و اهل بیت **عليهم السلام** اضافه نشدی؟! چه کار داری می‌کنی؟!

۱. آل عمران: ۲۶.

۲. ذاریات: ۲۳.

این خیر دنیا و خیر آخرت. همین خیر دنیا و آخرت است که آدم را تبدیل به مؤمن واقعی می‌کند، حرفم تمام.

روضه اُسرا و خرابه شام

امام چهارم علیه السلام که امروز قبل از من صحبت آن حضرت بود، در فرمایشاتشان خرابه را شرح دادند، اینکه امام چهارم علیه السلام فرمودند؛ من در سوریه حس کردم، سوریه مخصوصاً شام یک منطقه‌ای است که روزهایش گرم است، شبهاش خیلی خوب است، خنک است. زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: در این هوای گرم روز و خنکی شب جایی را که به ما داده بودند؛ سقف نداشت، این بچه‌ها و زن‌ها و دخترها از طلوع آفتاب چهره شان در آفتاب بود تا غروب بشود، شب هم که هوا سرد می‌شد، ما هم روانداز نداشتیم، زیر انداز نداشتیم، این بچه‌ها، این دخترها، این صورت‌های با پوست نازکشان را برای خوابیدن روی خاک می‌گذاشتند، گرمای روز خرابه، سرمای شب خرابه، با این بچه‌ها و زن‌ها کاری کرده بود که صورتشان پوست انداخته بود. بیرون هم که نمی‌توانستیم برویم دوا بخریم. این وضع خرابه، اما سهل سعدی^۱ می‌گوید: من یک روزی از کنار خرابه آمدم رد بشوم، دیدم زین العابدین علیه السلام بیرون خرابه به دیوار تکیه داده، سلام کردم، احوالپرسی کردم، فرمود: چه حالی برای ما مانده اسیر دست یزید، چه حالی دارد؟! داشتم حرف می‌زدم، دیدم دختر امیرالمؤمنین علیه السلام زینب کبری علیه از خرابه بیرون آمد، گفت: برادرزاده برگرد! الان مأموران یزید می‌رسند، دیگر بدن تو طاقت تازیانه ندارد.



۱. سهل بن سعد سعدی (درگذشت ۸۸ یا ۹۱ ق)، از صحابه رسول خدا علیه السلام و یاران امام علی علیه السلام راویان حدیث غدیر. حضور در بیعت عقبه و جنگ تیوک و نماز خواندن به دو قبله، از افتخارات او شمرده شده است. وی در شام با کاروان اسرای کربلا برخورد کرده و چگونگی ورود آنان به شام را روایت کرده است. او آخرین صحابه پیامبر علیه السلام بود که در مدینه درگذشت.

جلسہ نهم

مراتب ایمان

مراتب ایمان در کلام امام صادق علیه السلام

روایت شناس دانشمند مرحوم کلینی^۱ در کتاب پر قیمت و کم نظری کافی، روایت مفصل و پر محتوایی از امام صادق علیه السلام به وسیله یک راوی به نام ابو عمر زیری در باب ایمان نقل کرده، روایت جامع و کاملی است که امام صادق علیه السلام ایمان را در سه مرتبه بیان می‌کنند.^۲

الف: ایمان ناقص

به تعبیر خودشان یک ایمان در مردم، ایمان ناقص است، ایمانی است که در همه اعضاء و جوارح انسان پخش نیست، نور آن ایمان در حدی نیست که چشم و گوش و زبان و دست و پا و شکم و عضو جنسی را فرابگیرد. انبار قلب از ایمان پُر نیست و این انبار نمی‌تواند همه اعضاء و جوارح را تقدیه کند.

یک تعبیری پیغمبر اکرم علیه السلام از این نوع ایمان‌ها دارند که می‌فرمایند: ایمان ضعیف. ایمانی نیست که صاحبش را با همه وجود به سوی پروردگار مهربان عالم حرکت بدهد، دارنده این ایمان از عمل و اخلاق کم می‌آورد، ناتوان است، ضعیف است، بی قدرت است.

۱. محمد بن یعقوب گلینی معروف به ثقة‌الاسلام کلینی (درگذشت ۳۲۹ق)، از محدثان مشهور شیعه و نویسنده الکافی، از کتب اربعة. او در زمان غیبت صغرا می‌زیست و با برخی از محدثان که از امام عسکری علیه السلام یا امام هادی علیه السلام حديث شنیده بودند، ملاقات کرده است. این قولویه، محمد بن علی ماجیلویه قمی، احمد بن محمد زراری از شاگردان اویند.

۲. الکافی (ط - الإسلامیه)، ج ۲، ص: ۳۷-۳۳



ب: ایمان کامل

اما مرتبه دیگر ایمان، حضرت ﷺ می‌فرماید: ایمان کامل است، خزانه قلب از این ایمان پُر است و خیلی خوب می‌تواند اعضاء و جوارح انسان را تغذیه کند، زنده نگه دارد و با عبادت خدا، اطاعت خدا، همه اعضاء و جوارح را هماهنگ کند. صاحبیش از عمل کم نمی‌آورد، از اخلاق کم نمی‌آورد، یک آدمی است که همه وجودش مطیع خداست، مطیع دستورات پروردگار است و از حق عبادت کم نمی‌گذارد.

ج: ایمان زائد

اما یک ایمان هم حضرت ﷺ می‌فرماید: ایمان زائد است، ایمان اضافه، ایمان فوق ایمان کامل است.

ذکر نمونه‌هایی از ایمان زائد

خود حضرت ﷺ از قرآن مجید افراد دارنده ایمان زائد را نمونه می‌آورند.

الف: اصحاب کهف

آیه‌ای که در سوره کهف درباره اصحاب کهف است، قرائت می‌کنند که خدا می‌فرماید: «إِنَّهُمْ۝ۚۚ، آن چند نفر که عدشان هم دقیقاً معلوم نیست، پروردگار می‌فرماید: عددهایی که برای اینها می‌گویند: سه نفر، چهار نفر، شش نفر هستند، این عددهای درستی نیست؛ چون بعد از سیصد و سیزده سال وقتی که بیدار شدند و یکیشان در شهر رفت، جریان تغییرات کامل را نگاه کرد، برگشت و به دوستانش گفت: منطقه ما همه چیزش عوض شده و یک تعدادی هم سر خرید و فروش من را شناختند، دنبال من آمدند، بیرون غار هستند، می‌خواهند بیایند شما را زیارت کنند، از پروردگار خواستند که ما را دوباره پیش

۱. «نَحْنُ نَقْصُ عَلَيْكَ أَهْرَافٌ لَّكَ إِنَّهُ رَّفِيقَةُ أَمْوَالِ أَرْبَهْرَوْزِ تَاهُهُمْدَى» کهف: ۱۳.

خودت ببر! همه شان افتادند، در غار هم بسته شد و کسی خبر ندارد، عدد را بیخود می‌گویند، این «إِنَّهُمْ» یعنی آن چند نفر، «فُثَيْلٌ»، پروردگار از آنها تعبیر کرده به جوانمردان، با اینکه روایات ما می‌گویند: اینها جوان سن نبودند، هر چند تا که بودند، عاقله مرد بودند و تقریباً سن قابل توجهی داشتند، ولی کاری که کردند، آمدن از بت و بتخانه و بتکده و فرهنگ مملکت، از زن و بچه و مال و خانه و درآمد برای خدا چشم پوشیدند، خدا به اینها فرمود: جوانمردان. البته هر کسی در راه خدا از هر مبنای غلطی، فرهنگ غلطی چشم بپوشد، از عمل غلطی، از شهوت نامشروعی، یقیناً جوانمرد است؛ چون کار خیلی سختی را انجام داده، این گذشت، گذشت ساده‌ای نیست، گذشت معمولی نیست که در امت اسلام هم از این نمونه‌ها کم نبودند.

ب: حرّ بن یزید ریاحی

یک چهره بسیار معروف گروه جوانمردان این امت حر ابن یزید ریاحی^۱ است که از خودش، فرزندش، حقوق بالای دولتیش، خانه کوفه اش، صندلیش، اهل و عیالی که در شهر داشت، لِلَّهِ گذشت. ما یک حرّ شنیدیم و یک حرّ می‌شنویم اما اگر در کاری که کرده، دقت بکنیم می‌بینیم؛ از صد میلیون یک نفر این کار را نمی‌کند، اینهایی که برای جنگ با حق آمده بودند، یک حداقلی را در کتابها بیان کردند: سی هزار نفر، یک حداکثری را بیان کردند: هفتاد هزار نفر، سی هزار نفر یا هفتاد هزار نفر آمده بودند برای کشتن هفتاد و دو نفر، از روز دوم محرم که امام را در سرزمین کربلا پیاده کردند تا چهار بعد از ظهر عصر عاشورا که امام شهید شده، هشت روز خود ابی عبدالله^ع، یارانش، اهل بیتش، بهترین،

۱. حرّ بن یزید ریاحی، از فرماندهان نظامی کوفه که پیش از واقعه عاشورا مأموریت یافت با سپاه هزار نفری، مانع حرکت امام حسین^ع به سوی کوفه و نیز بازگشت او شود. حر در روز عاشورا، به سپاه امام حسین^ع پیوست و در دفاع از او جنگید و به شهادت رسید. حر به سبب توبه و پیوستن به امام، نزد شیعیان احترام خاص دارد. شیعیان حر را نماد امید به قبولی توبه و رستگاری بعد از آن می‌دانند. آرامگاه حر اکنون در سمت غربی کربلا به فاصله حدود هفت کیلومتر واقع شده است.

بالاترین، زیباترین، پنداه، موعظه‌ها، خطاب‌ها، امر به معروف، نهی از منکر را برای آن هفتاد هزار نفر داشتند.

نقد شعر «هر سخن کز دل برأید لاجرم بر دل نشيند»

من این شعر را قبول ندارم که معروف است: این دروغ است، چه صاحب‌الی در عالم مانند ابی عبدالله علیه السلام، قمر بنی هاشم علیه السلام و آن چهره‌های برجسته بی نظیر الهی مانند حبیب ابن مظاہر^۱، مسلم ابن عوسمجه^۲، نافع^۳، عابس^۴، ابن شبیب بودند؟! اینها سخنران از دل برنخواست؟! اصلاً چه دلی در عالم مثل دل آنها بوده؟! یک قلبی که ایمان زائد در آن موج می‌زده، یک پیکری که سرتاپا مطیع صدرصد پروردگار بوده، اینها چطور حرفشان در این هفتاد هزار نفر اثر نگذاشت؟! از دل بر نمی‌آمد؟! یک حرفهای بی ریشه‌ای بوده؟! یک حرفهای معمولی بوده؟! یک حرفهای ظاهری بوده؟! بعضی از جملات این بزرگواران ثبت در عالم شد.

۱. حبیب بن مُظاہر آسَدی (شهادت ۱۶ق) از شهدای کربلا. حبیب از قبیله بنی اسد و از اصحاب خاص حضرت علی علیه السلام بود. او از کوفیانی بود که پس از مرگ معاویه به امام حسین علیه السلام برای آمدن به کوفه نامه نوشتند. حبیب هنگامی که بیعت‌شکنی کوفیان را دید، مخفیانه از کوفه خارج شد و خود را به امام حسین رساند و در روز عاشورا در کربلا به شهادت رسید. قبر او در حرم امام حسین علیه السلام و در نزدیکی ضریح امام حسین علیه السلام و ضریحی مستقل از دیگر شهدای کربلا دارد.

۲. مُسلِّم بن عَوْسَجَه آسَدی (شهادت ۱۶ق) از صحابه رسول خدا علیه السلام و از شهدای کربلا. او در قیام مسلم بن عقیل در کوفه، فرماندهی قبایل مذحج و بنی اسد را بر عهده داشت. پس از شهادت مسلم بن عقیل به امام حسین پیوست. وی نخستین شهید روز عاشورا است. فرزندش نیز در این واقعه به شهادت رسید.

۳. نافع بن هلال بخلی یا نافع بن هلال جملی، صحابی امام علی و از شهدای کربلا. او در جنگ‌های جمل، صفین و نهریان شرکت داشت. نافع در عذیب هجانات به کاروان امام حسین پیوست و روز عاشورا در کربلا به شهادت رسید. او در سختانی حمایت و وفاداری خود را نسبت به امام حسین نشان می‌داد.

۴. عابس بن ابی شبیب شاکری یا عابس بن شبیب شاکری، (درگذشت ۱۶ق)، از اصحاب امام حسین علیه السلام و شهیدان کربلا^[۱] و اهل قبیله بنی شاکر از قبیله همدان. او از مشاهیر کوفه بود و گفته‌اند در سخنوری و خطابه توانایی بسیاری داشته و اهل تهجد و عبادت بوده است.

از صدای سخن عشق ندیدم خوشترا یادگاری که در این گبد دوار بماند

بعضی از این جملات اصلاً از بین نمی‌رود، مثل «أَمِيرِيْ حُسَيْنٌ وَ نَعْمَ الْأَمِير»^۱، یک جمله ماندگار در عالم است. «وَ اللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِيْ إِنِّي أَحَمِيْ أَبَدًا عَنْ دِينِي»^۲، یک جمله ماندگار است، «أَحَلَّى مِنَ الْعَسْل»^۳، این یک جمله ماندگار است، یک جمله ماندگار. ولی این زبان الهی که وصل به قلب عرشی بوده، حرفهایش در این هفتاد هزار نفر اثر نکرد، فکر می‌کنید چند نفر در این هشت شبانه روز تحت تأثیر فرمایشات این بزرگواران قرار گرفتند؟ سه نفر، شما نسبت بگیرید سه نفر را به هفتاد هزار نفر؛ از هر چند نفر یک نفر با خدا معامله کرد و جوانمردی کرد و گذشت کرد. چقدر؟ از هر حدود بیست و سه هزار نفر یک نفر گذشت، در زمان خودتان می‌بینید، گذشت از حرامها، امور نامشروع، اموری که معصیت است، اموری که ظلم است، اموری که تجاوز است، چقدر کم است!

سه نفر که در روز عاشوراء از قعر جهنم به فردوس اعلی رسانیدند

از این سه نفر ابتدای صبح حز ابن یزید ریاحی بود که از همه چیزش گذشت کرد، حدود نیم ساعت مانده به شهادت ابی عبدالله^ع هم دو تا برادر گذشت کردند به نام ابوالحنف ابن حرث انصاری^۴ و سعد ابن حرث انصاری^۵، که من گاهی در حرم ابی عبدالله^ع روبروی قبر شهداء که می‌نشستم، آن اسمها را می‌خواندم بالای سر قبورشان، بیشتر به

۱. مناقب آل ابی طالب^ع (ابن شهرآشوب)، ج ۴، ص ۱۰۴.

۲. همان، ج ۴، ص ۱۰۸.

۳. نفس المهموم، ص: ۲۰۸.

۴. ابوالحنف جُفی با نام عبدالرحمن بن زیاد جعفی از افراد حاضر در واقعه کربلا است که درباره اینکه از شهدای کربلا بوده یا سپاهیان عمر بن سعد اختلافنظر وجود دارد. بنا بر گزارش برخی از منابع تاریخی وی از لشکریان عمر بن سعد بود و در عصر عاشورا به پیشانی امام حسین^ع تیری زد و شتری از شتران او را را به غنیمت گرفت. اما بر اساس برخی دیگر از گزارش‌ها و نیز گفته نویسنده‌گان وی جزو لشکریان عمر بن سعد بوده که در عصر عاشورا به سپاه امام حسین^ع پیوسته و در رکاب او به شهادت رسیده است.

۵. سعد بن حرث (حرث) بن سلمه انصاری عَجَلَانِی کوفی، (شهادت ۶۱ع) از شهدای کربلا. سعد در واقعه کربلا از لشکریان عمر بن سعد بود، که با شنیدن ندای استغاثه امام حسین^ع، در دفاع از آن حضرت، به جنگ سپاه کوفه رفت و به شهادت رسید.



این دو تا اسم خیره می‌شدم؛ چون خیلی کار عظیمی کردند! خیلی کار فوق العاده‌ای کردند که از خودشان و زنشان و بچه شان و حالا اگر داماد و عروس داشتند، نوه داشتند، از حقوقشان، از همه چیز گذشتند و شهید شدند. و شهادتشان را هم امام قبول کرد و از اسب پیاده شد، آمد بالای سرشان، دعا یاشان کرد، اینها ده دقیقه بیشتر طول نکشید که از طبقه هفتم جهنم حرکت کردند و به طبقه هشتم بپشت فردوس اعلی رسانیدند.

فردوس اعلی کجاست؟

حالا فکر بکنید فردوس اعلی کجای این عالم است؟ خیلی راه نزدیکی که نیست، در قرآن مجید خدا آدرس بپشت را که می‌دهد می‌گوید: «عَنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى»^۱، و ما هم واقعاً از سیاره سدرة المُنتَهَى هیچ خبری نداریم، هیچ دوربین قوی نجومی امریکا، ایتالیا، اروپا هم این سیاره را نمی‌تواند رصد کند؛ چون کلمه مُنتَهَى دارد، «سدرة المُنتَهَى»؛ آن نقطه اعلای بالای انتهایی عالم است و سرعت حرکت انسان چقدر شدید است که در ده دقیقه در حالی که اهل طبقه هفتم جهنم است می‌شود اهل فردوس اعلی، در ده دقیقه، بیشتر هم نه.

پاداش نصرت سیدالشہدا[ؑ] در مقایسه با عملی مانند نماز شب

ما خیلی معطل هستیم، ما خیلی لنگ هستیم، ما پای حرکتمان کُند است، ما گذشت مان کم است، ولی آنها بی که گذشت کردن؛ خدا فقط سرعت سیرشان را می‌داند و خدا می‌داند که اینها با این گذشت به چه مقاماتی رسیدند! به چه مقاماتی! در قرآن مجید می‌گوید: این یازده رکعت نماز شب که بهترین وقتیش یک ساعت مانده به نماز صبح است، پنج تا دو رکعت است، یک رکعت، چقدر مگر طول می‌کشد؟! نیم ساعت نمی‌کشد، در قرآن مجید می‌گوید: آنها بی که این نماز را می‌خوانند، پاداششان چیست؟ پروردگار می‌فرماید: «فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَا أُنْخِيَ لَهُمْ مِنْ قُرْبَةِ أَعْيُنٍ»^۲؛ آن پاداش دل شاد کننده‌ای که برای اینها قرار داده

۱. نجم: ۱۴.

۲. سجده: ۱۷



شده، أحدی در این عالم از آن خبر ندارد، پنهان پنهان است، برای یازده رکعت نماز مستحب می‌گوید: پاداشی قرار داده شده که أحدی در این عالم از جن و انس و فرشته خبر ندارد، عمل واجب نصرت حضرت سیدالشهداء علیه السلام در چه حدی است؟ پاداشش چیست؟ حالا من این نماز شب را نخوانم، قیامت نه جریمه دارد، نه باز پرسی، نه سرزنش، اما در کربلا کسی که صدای امام علیه السلام را شنید و او را جواب نداد؛ به رو در آتش جهنم می‌افتد. این را حضرت علیه السلام به مردم خبر دادند، فرمودند: کسی که صدای من را بشنو و طلب یاری من را بشنو؛ جواب ندهد، قیامت با سر در آتش جهنم است. حالا این سه نفری که جواب دادند اینها چه پاداشی دارند؟ این که دیگر حقیقت است، ما در پایان زیارت وارت دو تا زیارت داریم، زیارت حضرت علی ابن الحسین علیه السلام؛ علی اکبر علیه السلام و اصحاب، درباره اصحاب چه می‌خوانيم که از بين اين اصحاب اين سه نفر واقعاً يك چهره‌های خاصی هستند؟ چه درباره‌شان می‌خوانيم؟ «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَوْلَيَاءِ اللَّهِ وَ أَحْبَاءَهُ»^۱، اين سه نفر هم داخل همین‌ها هستند، «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَصْفَيَاءَ اللَّهِ»^۲ آدم صفو الله است، «يَا أَصْفَيَاءَ اللَّهِ وَ أَوِدَّاءَهُ»^۳، پیغمبر علیه السلام که زمان کربلا نبود، امير المؤمنین علیه السلام نبود، امام حسن علیه السلام نبود، صدیقه کبری علیه السلام نبود، اما می‌خوانيم: «السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ دِينِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ رَسُولِ اللَّهِ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ يَا أَنْصَارَ أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ»^۴ امام مجتبی علیه السلام، «يَا أَنْصَارَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ»^۵، اينها اين سه نفر چه وقتی به اين مقامات رسيدند؟! حر ابن یزید در ده دقیقه، آن دو تا برادر هم چهار بعد از ظهر نزدیک شهادت ابی عبدالله علیه السلام در ده دقیقه،

۱. مصباح المتهدج و سلاح المتعبد، ج ۲، ص ۷۲۲

۲. همان

۳. همان

۴. همان.

۵. همان.

این است سرعت سیر انسان، ولی مرکب این سرعت گذشت است که این سه نفر از جان، از مال، از زن و بچه، از لذت‌های دنیایی، از تجارت، مغازه، ریاست، زن و بچه گذشتند، اینها را خدا در قرآن اسمشان را گذاشته؛ «فُتْيَةٌ»، جوانمردان نه مردان، بالاتر از مردان است.

توضیح ایمان زائد

امام صادق علیه السلام به ابو عمرو فرمود: این ایمان فراوان تر از ایمان کامل و ایمان زائد است، **﴿إِنَّهُمْ فِتْيَةٌ أَمْوَالٍ بِرِّبِّهِمْ وَرَّدَنَاهُمْ هُدًى﴾**، اول آنها یک قدم به طرف من برداشتند از کفر به توحید، از شیطان به حضرت رب العالمین، از مملکت آباد به طرف غار، از مردم به طرف خلوت الهیه، از پول، زن، بچه، داماد، عروس به طرف قرب پروردگار. این قدم را آنها برداشتند، قدم بعدی را من به طرف آنها آمدم، **«وَرَدَنَاهُمْ هُدًى»**؛ من خودم بر ایمان آنها اضافه کردم. این اضافه کردن ایمان به چه صورت بوده؟ ما که وارد نیستیم، نمی‌دانیم، پروردگار مهربان عالم یک نگاه ویژه خاص به قلب آنها کرده، این انبار محدود قلب برای ایمان کامل درهایش باز شده و با ایمان زائد دائم ابدی پیوند خورده، این سه نوع ایمان است.

ایمان ناقص؛ ایمان کامل؛ ایمان زائد. هریک از این ایمان‌ها در هر کسی باشد به همین عنوان در روایات خوانده شده، مؤمن ضعیف، مؤمن کامل، مؤمن زائد، مؤمنی که فراوانی ایمانش از ایمان کامل فراتر است و کیفیتش قابل محاسبه نیست، این سخن امام صادق علیه السلام.

قرآن، مایه فهم معارف برای جهانیانِ خواستار راه مستقیم

اما یک موضوعی که واقعاً شناختش برای همه ما واجب است که اگر این موضوع را نشناسیم؛ نمی‌توانیم به حرکتمان ادامه بدھیم، اگر اهل حرکت باشیم. چون قرآن مجید یک جمله خیلی زیبایی دارد! می‌گوید: **«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّعَالَمِينَ»**؛ این کتاب هشیاردهنده به

۱. کهف: ۱۳

۲. تکویر: ۲۷



جهانیان است، مایه بیداری جهانیان است، مایه فهم معارف برای جهانیان است، این حرفها همه در کلمه ذکر است، «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»، اما «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»^۱؛ اگر کسی بخواهد مستقیم بار بیاید، فکرش، آرائش، نظرش، چشمش، گوشش، زبانش، شکمش، اعضائش، درونش، برونش، اگر کسی علاقه داشته باشد مستقیم بار بیاید؛ این قرآن برایش سودمند است، حالا اگر کسی علاقه نداشته باشد مستقیم بار بیاید؛ قرآن به چه دردش می خورد؟! واقعاً به چه دردش می خورد؟! یکی که هیچ سر و کاری با حقایق قرآن، با اخلاق قرآن، با مسائل عملی قرآن ندارد، حالا یک قرآن هم در داشبورد ماشینش باشد، یک قرآن یک میلیون تومانی هم در طاقچه خانه اش باشد، یک قرآن دو میلیون تومانی هم روی سفره عقد دخترش باشد، اصلاً چه سودی از این قرآن به او می رسد؟! قرآن سر جای خودش است، او هم دارد به جهت می رود، چه سود دارد قرآن برای آنکه اهل این حرفها نیست؟!

چرا با وجود کامل بودن قرآن، اوضاع امت اسلام نابسامان است؟

«إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»^۲ اما «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»^۳، یک دفعه کسی نیاید بگوید: آقا! قرآن به این کاملی چرا وضع امت اسلام اینقدر نابسامان است؟ اینقدر درهم برهم است؟ اینقدر خراب است؟ چرا خیلی از مردم ایران نماز نمی خوانند، روزه نمی گیرند، عرق می خورند، عروسی های آنچنانی دارند، شب نشینی حرام دارند، زن و مرد قاطی دارند، روابط نامشروع دارند، پس قرآن چه کاره است؟ قرآن همه کاره است. بعضی ها به جای اینکه سؤال را بیاورند طرف مردم، سؤال را می برند طرف قرآن، که اگر قرآن کتاب کامل و اثرگذاری بود، پس چرا وضع دینداری مردم اینگونه است؟ قرآن مجید که کتاب کامل و اثرگذار هست، «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ»، یک نسخه الهی است، کسی که دوای این نسخه را نخورد؛ حسود، بخیل، متکبر، بی دین، چاقوکش، جانی، مال مردم خور، غارتگر،



ظالم بماند، این چه ربطی به قرآن دارد؟! قرآن که نسخه کاملی است، بعضی‌ها از خود من هم پرسیدند: آقا! اسلام اگر دین کاملی است؛ پس چرا وضع این مردم اینجوری است؟ چرا عربها آنجور؟ آفریقایی‌ها آنجور؟ مصری‌ها آنجور؟ دیگران آنجور؟ در کشور ما این همه آدم فاسد و گنهکار و اختلاسچی و غاصب و دزد و جیب بر و آدمکش، آیا تقصیر اسلام است که مردم این گونه هستند یا تقصیر بیماری است که دکتر به او گفته: این دارو را نخوری به اميد خدا سقط می‌شوی، می‌میری. تقصیر کدام است؟ دکتر مقتصر مرگ مریض است؟ دکتر مقتصر درد مریض است؟ یا نه مریض مقتصر درد خودش و مرگ خودش است؟!

ما یک رفیق داشتیم، شب شهادت امام صادق علیه السلام است، خدا رحمتش کند! آدم دینداری بود، اهل سهم امام بود، نمازخوان بود، روزه بگیر بود، سی، چهل بار مکه رفته بود، کربلا رفته بود، ولی قدر بالایی داشت، اما پرهیز نداشت، خود من بارها در سفر حجّ، در سفر کربلا به او می‌گفتمن: نخور؛ ضرر دارد. یک چیزهایی برای ضرر دارد، خربزه، هندوانه، انگور، خیلی راحت می‌خورد، آقا! نخور از پا درمی آیی، آخر هم قدر او را از بین برد، جوابی که به من همیشه می‌داد این بود، می‌گفت: دو سال کمتر زندگی بهتر! آیا میوه‌ها مقتصر بودند؟ انگور و خربزه مقتصر بود؟ چلوکباب‌ها مقتصر بودند یا بدن این مقتصر بود کدام یکی‌شان؟

جدایی انسان از قرآن و ایجاد نابسامانی

آیا نابسامانی‌های ما گردن قرآن است یا گردن جدایی ما از قرآن است؟ کدامش است؟ آدم باید انصاف داشته باشد! حالا اگر کسی بخواهد مؤمن باشد که مؤمن دیگر ارزنده ترین انسان است، امام هشتم علیه السلام در روایتی که از خدا نقل می‌کند: مؤمن واقعاً اهل سعادت است، واقعاً اهل نجات است و وقتی هم که می‌میرد به قبل از خودش إشراف دارد.

خطاهای از یک ولی خدا که بعد از مرگ به عالم دنیا اشرف داشت

من یک دوستی داشتم همین مشهد از اولیای خدا بود، عالم هم بود، گاهی که می‌آمدم پیغام می‌دادم می‌گفتم: می‌خواهم بیایم دیدنت. می‌گفت: نه! اصلاً من قابل مقایسه با آن هم نبودم در ایمانش، در رفتارش، درامر به معروفش، در منبرش، می‌گفت: نه! من پیش شما



می‌آیم. یک بار من زورم رسید بروم بازدیدش، یک بار، در کل سفرهایی که آمدم، همه‌اش او پیش من آمد. این یک شب وضو گرفت و نماز شبش را خواند و حالش را با خدا داشت و بعد از نماز شب هم از دنیا رفت، این یک انگشتراحت داشت که با این انگشتراحت خیلی نماز خوانده بود، حرم رفته بود، نماز شب خوانده بود، گریه کرده بود، یک دوست مشترکی در یک شهر دیگر دوتاییمان داشتیم، آن هم از اولیای خدا بود، این انگشتراحت را قبل از مردنش می‌دهد به این دوست مشترکمان می‌گوید: برای تو! تأکید می‌کند می‌گوید: این انگشتراحت برای تو! آن از دنیا رفت، من یک بار رفتم دیدن همان دوست مشترکمان، گفتم: یادش بخیر آن انسان والا! گفت: واقعاً یادش بخیر! او بعد از اتمام نماز شب فوت کرد. گفت: حالا من یک داستانی از او به تو بگوییم، گفتم: بگو! گفت: در تشییع جنازه اش یک آدمی که یک کمی هم عشق لاتی داشت، این انگشتراحت را در انگشت من دید، مصر شد، گفت: این انگشتراحت را به من بده؛ من چشمم این انگشتراحت را گرفته. این هم آدم خیلی روانی است، این آقا الان هست، انگشتراحت را درآوردم به او دادم، ایشان را بردم در حرم حضرت رضا^{علیه السلام} دفنش کردیم، مجانی هم به او قبر دادند، انسان والا بود. اگر می‌خواستند قبر هم بخرند؛ صد هزار تومان پول نداشت که قبر بخرد، آنجا که قبرها دویست، سیصد میلیون تومان است، جای خیلی خوبی هم دفنش کردند، این دوست مشترکمان می‌گفت: این را دفن کردیم، تمام شد، آمدیم ختمش و بعد آمدیم و ما شب خانه خوابیدیم، خوابش را دیدم، سلام و علیک و بگو و بخند و حالت چطور است؟ راحت، بله مؤمن راحت است، حتماً ولی آقا! این انگشتتری که من به تو دادم مخصوص تو بود، او لیاقت این انگشتراحت را نداشته، برای چه به او دادی؟! پس بگیر!

زنده بودن مؤمن در حالیکه مرده است

مؤمن زنده است، تمام. بقیه مرده‌اند در حالی که زنده هستند، مؤمن زنده است در حالی که مرده است. خیلی‌ها الان دارند در ایران راه می‌روند، مغازه می‌روند، داد و بیداد اما مرده‌اند، **﴿أَوَمَّنْ كَانَ مَيَّتًا فَأَحْيَتَهُ﴾**^۱، خیلی هم مرده‌اند اما زنده هستند، واقعاً زنده هستند.

۱. انعام: ۱۲۲.

مرگ یکی از اساتید و تشرف خدمت امام حسین علیه السلام در عالم بزرخ

من یک استادی داشتم از دنیا رفت، مرگش خیلی روی من تاثیر گذاشت، خیلی شدید! من به باور مردن این نمی‌رسیدم، آنوقت هم مجرّد بودم، واقعاً به باور نمی‌رسیدم، اصلاً باورم نمی‌شد مرده، یک شب خوابش را دیدم، گفتم: آقا! پسر صاحب مفاتیح آقا شیخ عباس قمی^۱ به خود من گفت: ما وقتی در نجف پدرمان را دفن کردیم، در یک حجره‌ای روبروی ایوان طلا، شب خوابش را دیدیم، پدر! بزرخ به تو چه گذشت؟ به آقا شیخ عباس گفتیم، آقا شیخ عباس منبری خیلی فوق العاده‌ای بود! گفت: از وقتی من وارد عالم بزرخ شدم، سه بار آمدند من را برندند پیش حضرت سیدالشهداء علیه السلام، در خواب دارم به این دوستم که مرده می‌گوییم: پسر آقا شیخ عباس قمی این جور به من گفت. گفت: درست گفته؛ چون خود من وقتی وارد بزرخ شدم تا حالا که به خواب تو آمدم صدبار من را پیش ابی عبدالله علیه السلام برندند. واقعاً هم شایسته بود. یک مجتهد بود، عالم بود، عالم پرور بود، اما دیوانه ابی عبدالله علیه السلام بود، تاسوعاء، عاشوراء با آن علمش، با آن عظمتش، با یک پیراهن مشکی تا پایین جلویش هم حالت بیضی داشت، دکمه‌هایش را باز می‌کرده، کنار می‌گذاشت، می‌آمد وسط سینه زن‌ها میان‌داری می‌کرد با آن علمش، حالا بعضی از ما آخوندها حتی در گریه هم نمی‌آییم، یکی دارد می‌خواند، مردم دارند خودشان را می‌کشنند، دریغ از ما که یک دستی به پیشانی بزنیم، اما او در گریه، در سینه زدن، در میان‌داری بی نمونه بود. این مؤمن است، مؤمن زنده است؛ گرچه مرده، بی ایمان مرده است؛ گرچه زنده است.

۱. عباس بن محمد رضا قمی (۱۲۹۴-۱۳۵۹ق) مشهور به شیخ عباس قمی و محدث قمی عالم شیعه در قرن چهارده هجری قمری است. او محدث، مورخ و خطیب بود و تحصیلات و کارهای علمی خویش را در سه حوزه قم، مشهد و نجف گذراند و کتاب‌های پرشماری نگاشت. مفاتیح الجنان، سفينة البحار، نفس المهموم و منتهی الأمال از مشهورترین تأثیفات شیخ عباس قمی بهشمار می‌رود. محدث قمی در سال ۱۳۵۹ق در نجف درگذشت و در حرم علی بن ابیطالب علیه السلام دفن شد.

سیره روضه‌خوانی امام صادق علیه السلام

شب شهادتش است، می‌دانید؛ یک کار امام صادق علیه السلام در کارهایش چه بوده؟ تعجب نمی‌کنید، ابداً تعجب نکنید! یک کار امام صادق علیه السلام این بود که در هر موقعیتی، کاری به محرم نداشت، تا ده نفر، هشت نفر از اصحاب دیدنش می‌آمدند، خودش روضه ابی عبدالله علیه السلام می‌خواند، یک کار امام صادق علیه السلام روضه‌خوانی بود، می‌دانید یعنی چه؟ معنایش این است که روضه خوان‌ها! روضه برای ابی عبدالله علیه السلام یک کار عرشی است، یک کاری است که ما امامان افتخار می‌کنیم قیامت ما را صدا بزنند؛ بگویند: تو روضه‌خوان ابی عبدالله علیه السلام هستی، آنوقت خود حضرت علیه السلام در گریه کردن بی حال می‌شد، وقتی هم می‌خواست روضه بخواند یا به یکی می‌گفت: روضه بخوان! می‌گفت: صبر کنید! به یک نفر می‌گفت: برو در اتاق خانم‌ها را بزن؛ بگو: می‌خواهیم روضه بخوانیم. همه دخترهایم و خانم پشت در اتاق من بیایند، آنها هم بنشینند با گریه ما گریه کنند، آنوقت چه روضه‌هایی می‌خوانند!

روضه‌خوانی امام صادق علیه السلام برای حضرت علی اصغر علیه السلام

یک روز امام صادق علیه السلام تصمیم گرفت روضه بچه شش ماهه را بخواند، آنها یکی که در جلسه نشسته بودند از شدت گریه داشتند بیحال می‌شدند، صدای گریه خانم‌ها خانه را داشت می‌لرزاند، امام علیه السلام در اوج روضه که چهار زانو نشسته بودند، یک مرتبه یکی از کنیزان امام یک بچه چهار پنج ماهه را در اتاق آورد، بچه را گذاشت در دامن امام صادق علیه السلام، مدام این بچه را نگاه می‌کرد و می‌گفت: اصغر ما را با تیر سه شعبه زدن. این بچه را نگاه می‌کرد و می‌گفت: به کوچک و بزرگ ما رحم نکردند، این بچه را نگاه می‌کرد می‌گفت: چه داغی به جگر جدم ابی عبدالله علیه السلام گذاشتند!



جلسہ دہم

دین اسلام، دین آسان

تشیه کلام اهل بیت علیهم السلام به شاقول

بخشی از روایت بسیار مهم حضرت صادق علیه السلام را درباره ایمان شنیدید. از مسائلی که درباره دارنده ایمان در کتاب خدا، در روایات مطرح است که دانستنش برای همه ما واقعاً لازم است، نشانه‌های مؤمن است. وقتی من یک روایتی را از امام ششم علیه السلام دیدم که حضرت علیه السلام در این روایت می‌فرمایند: حرف‌های ما شاقول است. شاقول یکی از ابزارهایی است که از روزگاران بسیار قدیم، بتاها برای مستقیم ساختن بنا و دیوار به کار می‌بردند؛ چون کار صاف بالآمدن دیوار، کار چشم نبود. اگر کار چشم بود؛ سراغ شاقول نمی‌رفتند، سراغ این معیار و میزان نمی‌رفتند. نشستند و اختراع کردند و توانستند که حتی مناره‌های شصتمتر و هفتادمتر و ستون‌های بلندی را با مصالح ساختمانی بسازند و انحرافی در آن به وجود نمایند، کجی در آن به وجود نماید.

امام علیه السلام فرهنگ خودشان -این مسائل عقلی، قلبی، روحی و معارفی‌شان- را به شاقول شبیه می‌کنند و به ما سفارش می‌کنند که اگر می‌خواهید مستقیم بالا بیایید و اگر می‌خواهید یک زندگی بدون انحراف داشته باشید؛ با این معارفِ ما بالا بیایید و با اینها عمر بگذرانید، با اینها با دنیا و آخرتتان سروکار پیدا کنید؛ چراکه قرآن مجید و اهل بیت علیه السلام منبع خیر هستند و هیچ زیانی از قرآن و اهل بیت علیه السلام صادر نمی‌شود، پدید نمی‌آید. آنها بی که در حد خودشان، ما هیچ وقت نمی‌توانیم روی منبرها یک وزنه‌هایی را به مردم معرفی بکنیم و بگوییم؛ مثل اینها بشوید و اصلاً چنین دستوری هم نداریم.



سفارش امام صادق علیه السلام نسبت به آسان گرفتن دین

امام صادق علیه السلام به علمای شیعه، به گویندگان شیعه سفارش می‌کنند که در دین به مردم اصلاً سخت نگیرید! آسان بگیرید! دین خدا دین آسانی است، دین راحتی است و دین برابر با گنجایش هر کسی برنامه دارد. حالا امیرالمؤمنین علیه السلام یک گنجایشی فوق عالم دارد، دین برای او به اندازه گنجایشش برنامه دارد. سلمان^۱ یک گنجایشی دارد، عمار^۲ یک گنجایشی دارد، ابوذر^۳ یک گنجایشی دارد. افراد همین طور، گنجایش‌هایشان مختلف است و دین هم خودش را به اندازه گنجایش مردم تطبیق می‌دهد. نمازگزار وقتی که اصلاً توان وضع ندارد و طبیب به او گفته: آب برایت سم است. دین خودش را با او وفق می‌دهد و می‌گوید: تیمم کن! نمازگزار نمی‌تواند ایستاده نماز بخواند، دین خودش را با او وفق می‌دهد و می‌گوید: نشسته نماز بخوان! نمی‌تواند نشسته نماز بخواند، دین خودش را با او وفق می‌دهد و می‌گوید: خوابیده نماز بخوان! نمی‌تواند روزه بگیرد، می‌گوید: بعداً قضا کن!

۱. سلمان فارسی، صحابی مشهور پیامبر علیه السلام و از یاران امام علی علیه السلام بود. او جایگاه والایی در میان صحابه داشت و پیامبر علیه السلام او را از اهل بیت خود خواند. او به اسم اعظم خداوند آگاه بود و مقامش از مقام لقمان حکیم بالاتر شمرده شده است. در گزارش‌هایی او را از اهل اصفهان یا شیراز معرفی کرده‌اند. مطابق روایات شیعه او هیچگاه به غیر خدا سجد نکرد. او روح حق جویی داشت و برای یافتن حقیقت به سرزمین‌های مختلفی مسافت کرد و نزد اسقف‌های مسیحی به تعلیم و تربیت نفس پرداخت تا آنکه به ظهور پیامبر آخرالزمان در سرزمین عرب بشارت داده شد. سلمان برای یافتن پیامبر علیه السلام به حجاز رفت و با دیدن نشانه‌های نبوت در پیامبر علیه السلام، به وی ایمان آورد.
۲. عمار یاسر یا عمار بن یاسر صحابی پیامبر علیه السلام، از تحسین مسلمانان و از یاران نزدیک و نخستین شیعیان امام علی علیه السلام بود. وی فرزند یاسر و سمیه اولین شهدای اسلام بود. عمار در هجرت به مدینه همراه پیامبر بود و در ساخت مسجد قبا همکاری داشت و در همه جنگ‌های پیامبر نیز شرکت داشت. روایاتی از پیامبر اسلام در فضیلت عمار نقل شده از جمله اینکه بهشت مشتاق اوست.
۳. ابوذر غفاری (درگذشت ۳۲ق) یا جُنَدَبْ بْنُ جَنَادَهْ غفاری از بزرگان صحابه پیامبر اکرم علیه السلام بود. وی از دوستداران پیامبر علیه السلام و اهل بیت علیه السلام بود که نزد شیعه و اهل سنت دارای فضائل و مناقب فراوانی است و علمای رجال، او را یکی از ارکان اربعه شیعه دانسته‌اند. اعتراض‌های ابوذر به اقدامات عثمان، سبب تبعید وی به شام و سپس ربذه شد و در همانجا درگذشت.

حالا ماه رمضان در مرداد است، در تیر است، هفده ساعت است و نمی‌توانی، خودت تشخیص داده‌ای که نمی‌توانی، دکتر گفته: نباید بگیری! بگذار ماه دی و بهمن، بگذار آذر، در کوتاه‌ترین روز روزه بگیر! نمی‌توانی؟ عیسی ندارد؛ اگر نتوانستی به سال دیگر خورد؛ برای هر یک روز ماه رمضان، کمتر از یک کیلو گندم، نان، طعام به مستحق بده، من به جای کل روزه ماه رمضان قبول می‌کنم؛ چون نگران هم هستی و دلت می‌خواست روزه بگیری، ثواب کل ماه رمضان را هم به تو می‌دهم. این دین است، سود می‌دهد، اصلاً ضرر ندارد که بپردازد، اهل‌بیت علیهم السلام ضرر ندارند که بپردازند.

حکایتی در رابطه با آسان گرفتن پیامبر ﷺ نسبت به فردی که قادر بر ادائی کفاره نبود

این روایت را من در کتاب‌های شیخ صدوq^۱ دیدم. صدق شخصیت قابل توجهی است و سیصد جلد کتاب دارد. الان هم کتاب‌هایش ابزار دست فقهاء، منبری‌ها، نویسنده‌گان و علماست. یک مردی میانسال، مضطرب و وحشت‌دار، در مسجد پیش پیغمبر اکرم ﷺ آمد و گفت: یار رسول الله ﷺ! چه خاکی به سرم ریخته شد! چه بلایی به سرم آمد! فرمودند: چه شده؟ چرا این قدر نگرانی؟ چه شده؟ گفت: من بیرون کار می‌کنم، خانه کار داشتم، در روز ماه رمضان به خانه رفتم، خلاصه روزه‌ام را با همسرم باطل کردم، حالا تکلیف من چیست؟ پیغمبر اکرم ﷺ فرمودند: عمدًا با همسرت -همسر شرعی‌ات- روزه‌ات را باطل کردی، یک‌دانه کفاره داری که به جای این روزی که باطل کردی، بعد از ماه رمضان شصت روز روزه بگیری؛ یک‌ماهش را حتماً پی‌درپی، طبق قرآن و یک‌ماهش

۱. شیخ صدوq، (۳۸۱-۳۰۵ق) از علمای شیعه در قرن چهارم هجری قمری که مشهورترین محدث و فقیه مکتب کلامی و حدیث‌محور قم به شمار می‌آید. حدود ۳۰۰ اثر علمی به او نسبت داده شده ولی بسیاری از آنها امروزه در دسترس نیست. یکی از مهمترین آثار وی، کتاب من لا يحضره الفقيه از کتب اربعه شیعه است. از دیگر آثار شیخ صدوq، معانی الاخبار، عيون اخبار الرضا، الخصال، علل الشرایع و صفات الشیعه است.

هم هر جوری توانستی. گفت: یار رسول الله! هیکل من را نگاه کن! من همین روزه ماه رمضان را دارم به زور می‌گیرم؛ مگر من می‌توانم بعد از ماه رمضان، شصت روزه بگیرم؟! من از پا درمی‌آیم و می‌میریم.

پیغمبر ﷺ فرمودند: هجده روز به جای شصت روز بگیر! گفت: من کارگر هستم، در ماه رمضان هم به خاطر اینکه فشار نرفتن جهنّم و رفتن به بهشت در پشت سرم است، دارم می‌گیرم، من چه طور هجده روزه بگیرم؛ سرِ کار ضعف می‌کنم! کارم هم سخت است. فرمودند: اگر نمی‌توانی روزه بگیری؛ به شصت تا مستحق، شصت تا غذا بده! یک صبحانه‌ای که سیر بشود، یک ناهاری، یک شامی. گفت: یار رسول الله! هشت من در گرو نُه من است! من این قدر بتوانم که نان زن و بچه‌ام را بدهم؛ نمی‌توانم. در گیروداری که داشت با پیغمبر ﷺ بحث می‌کرد و حضرت ﷺ می‌فرمودند: به جای خرابشدن آن روزه، این کار را بکن و می‌گفت: نمی‌شود؛ آن کار را بکن! نمی‌شود! یک مرتبه -اول چیدن خرماها بود- یکی از این افراد مدینه که باغ داشت، یک سبد رطب تازه آورد و پیش پیغمبر ﷺ گذاشت و گفت: تازه چیده‌ام و با خودم گفتم: هنوز خرماها را به بازار نداده‌ام و خانه نبرده‌ام، یک سبد برای شما بیاورم. تشکر کردند و صاحب خرما رفت. پیغمبر ﷺ به این کسی که روزه‌اش را باطل کرده بود، فرمودند: این سبد خرما را بردار و به خانه ببر، با زن و بچه‌ات به نیت کفاره روزه خودتان بخورید؛ خدا روزه‌ات را قبول می‌کند.^۱ این دین است، دین خیر است، دین منفعت است، دین سودمند است.

توضیحاتی در رابطه خاطرات شخصی

من یک خاطراتی دارم که به زور از من گرفتند، حاضر نمی‌شدم به بیانش و می‌گفتم: نیازی نیست حالا مردم ایران بدانند که در زندگی من چه گذشته است؛ ولی دلیل آورند، استدلال کردند و مثلاً این جوری به من قبولاندند که شاید این خاطرات شما برای آیندگان، برای جوان‌ها، برای طلبه‌ها راه‌گشا باشد و به این شکل سر من را کلاه گذاشتند و این خاطرات را



۱. روایتی به این مضمون در باب ظهار آمده است: بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۱۰، ص ۱۷۳.

گرفتند که دو سه ماه دیگر هم درمی‌آید. هنوز چاپ نشده است. ۱۷۰۰ صفحه است، کسانی را در دوره عمرم دیده بودم که در ضرر، در خسارت، در لجن بودند، راحت نبودند، محبوب نبودند و مردم لعنشان می‌کردند، اینها آمدند با دین و با اهل بیت علیهم السلام مخصوصاً - اینکه می‌گوییم: مخصوصاً، واقعاً مخصوصاً دارد - با وجود مبارک حضرت سیدالشهداء علیهم السلام، با دین، با قرآن، با اهل بیت علیهم السلام، با ابی عبدالله علیهم السلام زلفشان گره خورد. اینها از آن گریه‌کن‌های ناب سیدالشهداء علیهم السلام شدند، همه‌شان پای منبر من می‌آمدند، تا از دنیا رفتند. من خیلی حضرت گریه‌آنها را می‌خوردم؛ چون می‌دیدم من یک چنین توفیقی برای ابی عبدالله علیهم السلام ندارم، ولی اینها اصلاً چشمنشان به دریای اشک وصل بود. این آیه را در سوره مائدہ بخوانید: «تری أَعْيُّهُمْ قَيْضٌ مِّنَ الْمَعْنَى مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحُقْقِ»^۱، این دو چشمنشان چشم‌هه فیض اشک است. فیضان دارد، روی صورت می‌غلتد، چرا؟ چون عارف به حق شدند. این در قرآن است، مگر حضرت ابی عبدالله علیهم السلام حق نیست؟! از مصاديق اتم حق ابی عبدالله علیهم السلام است و اینها چنان عرفانی به ابی عبدالله علیهم السلام پیدا کردنده که نمی‌توانستند از گریه خودداری کنند.

نقل یکی از خاطرات: لاتی که از اولیاء خدا شد

یکی‌شان که پای منبر می‌آمد، یک آدمی بود که چاقوکش‌های تهران، لات‌های تهران، قلندرهای تهران در پنجاه‌سال پیش از اسمش در می‌رفتند این قدر در لاتی و چاقوکشی و قمه‌کشی قوی بود که می‌ترسیدند! هر جا می‌آمد، همه به او تعظیم می‌کردند. این در یک ملاقات با آیت‌الله العظمی بروجردی^۲، یک تغییر ۱۸۰ درجه کرده، در یک ملاقات!

۱. مائدۀ: ۸۳

۲. سید حسین طباطبائی بروجردی (۱۲۹۲ق- ۱۳۸۰ق / ۱۲۵۴ش- ۱۳۴۰ش) از مراجع تقلید شیعه که هفده سال زعیم حوزه علمیه قم و پانزده سال مرجع عام شیعیان جهان بود. آیت‌الله بروجردی از شاگردان آخوند خراسانی بود که بعد از بازگشت از نجف در بروجرد ساکن شد. چند سال پس از درگذشت عبدالکریم حائری یزدی به دعوت مراجع سه گانه (حجت، خوانساری، صدر) به قم آمد و ریاست حوزه علمیه قم را بر عهده گرفت. پس از درگذشت سید ابوالحسن اصفهانی، بروجردی مهم‌ترین مرجع شیعیان بود و در دهه ۱۳۳۰ش مرجع عام شیعیان محسوب می‌شد.

در محضر حضرت رضا^{علیه السلام} راحت به شما بگویم، از اولیای خدا شد، راحت به شما بگویم که اقلًا پانصد نفر خانواده فقیر را خانه دار کرد. حداقل پانصد تا! پول هایی هم که از او ماند، دو سه تا دختر داشت و همسرش، وصیت کرد و گفت: پول ها را طبق قرآن سه قسمت کنید، دو قسمت برای خودتان که خدا گفته و یک قسمت هم ثُلث من است، این را در یک صندوق قرض الحسن بگذارید که فقط وام ازدواج بدنهند و آسان هم بگیرند! اگر یک وقت این وامها را نیاورندند که بدنهند؛ دنبالشان نروید! اگر نیاورندند؛ حتماً نداشتند بیاورند. اگر نیاورندند، شاید بعداً بیاورند و کاری به کار مردم نداشته باشید! این آدم در عصر پنجشنبه، در حالی که چندروزی مریض بود و در بستر افتاده بود، دیگر احساس کرد امشب که شب جمعه است، رفتی است. مردن در شب جمعه یک ویژگی برای شیعه دارد که ائمه علیهم السلام ما می گویند: هر کسی در شب جمعه یا روز جمعه از دنیا برود؛ مورد مغفرت و رحمت پروردگار است. در همان بستر بیماری و نزدیک به رفتن که ساعت دوازده شب هم از دنیا رفت، به یکی از دوستان نزدیک من زنگ می زند که با او هم دوست بود، البته با او زودتر از من رفیق شده بود، به او می گوید: در خانه فلاپی برو و او را بردار به خانه ما بیاور؛ ایشان که روضه خوان ابی عبدالله علیه السلام است و تو که گریه کن هستی، دوتایی تان در وقت مردن بالای سر من باشید! دوست من به من زنگ زد و گفت: فلاپی چین تلفنی کرده است. گفتم: والله! امشب من خیلی عذر دارم! شاید من امشب نتوانم بیایم، اما تو برو! فردا صبح شد که به من زنگ زد و گفت: فلاپی دیشب ساعت دوازده شب از دنیا رفت. گفتم: تو بالای سر ش بودی؟ گفت: نه، ولی خانمش تلفن کرد و صبح به خانه شان رفتم، اول به خانمش تسلیت گفتم و گفتم: من که با فلاپی، دیشب نتوانستیم بیاییم، اما چطوری مُرد؟ گفت: من و سه تا دخترم در کنار بستر ش بودیم، حرف می زد، حافظه اش سر جایش بود، نزدیک دوازده شب گفتم: حاجی دکتر بیاورم؟ گفت: نه! من وقتی تمام شده است و دیگر باید بروم؛ اما خانم! بالآخره چهل سالی لات حسابی بوده و این لحن لات هاست - من نمی روم! ملک الموت هم جرئت ندارد که بباید من را ببرد؛ من وقتی می روم که آقاییم ابی عبدالله علیه السلام را ببینم! و گفت که یک مرتبه از چشمش اشک ریخت و گفت: آقا! آمدی؟!

یک سلام به ابی عبدالله علیه السلام داد و از دنیا رفت.



فقط اهل بیت علیهم السلام سودمند هستند

اهل بیت علیهم السلام سود دارند، جای دیگری نروید! به جان اهل بیت علیهم السلام، جای دیگر هیچ چیزی پیدا نمی شود. از من بپرسید! من مهمترین کلیساها را دنیا را رفته ام؛ حالا اسم بخواهم ببرم، طولانی است، چندتا را اسم می برم: کلیسای نوتردام پاریس را رفته ام، کلیسای سمپل لندن را رفته ام، کلیسای کنار دریاچه آلسستر هامبورگ را رفته ام، کلیسای داخل خود واتیکان (محل پاپ) را رفته ام، کلیسای روم و کلیسای مریم که بیرون واتیکان است، آنجا را رفته ام، کلیسای میلان را که از کلیساها میهم دنیاست، رفته ام، کلیسای اتریش را دیده ام، کلیسای فنلاند را که مستقل از کاتولیک است، دیده ام، کلیسای مکتب ارمنستانی را در کشور ارمنستان دیده ام و با عالیمان یهود هم نشسته ام، با عالیمان زرتشتی هم نشسته ام، با قوی ترین رهبر مارکسیستهای ایران - احسان طبری^۱ - هم جلسه داشته ام، در اوکراین هم با کشیش کلیسای اوکراین بعد از آزادی شوروی نشسته ام، معبد زرتشتی ها را در لندن، در یزد و در مالزی رفته ام، پیش بزرگ ترین علمای سنتی رفته ام، با همه هم بحث کرده ام و همه را هم محکوم کرده ام و کنار آدمهای یقین بدانید، به والله قسم! جز در خانه قرآن و اهل بیت علیهم السلام، هیچ جا منفعت پیدا نمی شود. هیچ جا!

علم پیدا می شود، اشتباه نکنید! شما دانشگاه های آمریکا بروید؛ دانشگاه هاروارد، دانشگاه هال، دانشگاه های آکسفورد، دانشگاه های کمبریج، اینجاها هم من رفته ام، خیلی خوب علم پیدا می شود؛ اما منفعتی که به دنیا و آخرت شما کمک بکند؛ پیدا نمی شود. فقط اهل بیت علیهم السلام و قرآن.

۱. احسان طبری (۱۹ بهمن ۱۲۹۵ در ساری - ۹ اردیبهشت ۱۳۶۸ در تهران) نویسنده، شاعر، نظریه پرداز برجسته مارکسیسم-لنینیسم، ایدئولوژیست ارشد، و عضو کمیته مرکزی و هیئت سیاسی حزب توده ایران در سال های انقلاب ایران بود. وی از نخستین سال های دهه سی خورشیدی تا سال ۱۳۶۲ که به زندان های جمهوری اسلامی ایران افتاد، «معروف ترین و برجسته ترین چهره نظری حزب توده ایران» شناخته می شد. وی در دوران سلطنت محمدرضا پهلوی در دادگاهی نظامی به صورت غیابی محکوم به دو بار اعدام شده بود. پس از انقلاب سال ۱۳۵۷ همراه با دیگر رهبران حزب توده به ایران بازگشت و به ادامه فعالیت های سیاسی در رهبری حزب توده ایران پرداخت. با شروع سرکوب حزب توده ایران در بهار ۱۳۶۲ و در یورش دوم، او نیز دستگیر و زندانی شد. پس از مدتی مانند بسیاری از دیگر رهبران حزب توده ایران در مصاحبه های تلویزیونی شرکت کرد و از کارها و عقاید گذشته خود ابراز نداشت و خود و تمام باورهای زندگی اش را نفی کرد.



داستان فروش خانه همسایه امام صادق علیه السلام

امام صادق علیه السلام فداشان بشوم! - چه رأفتی، چه مهری، چه محبتی! به کارگر خانه فرمودند: این همسایه ما که دیوار به دیوار ماست، می‌خواهد خانه‌اش را بفروشد، برو صدایش کن تا بباید! این هم آمد، در زد و گفت: آقا! امام صادق علیه السلام منتظر است، می‌آیی؟ گفت: با سر می‌آیم، امام صادق علیه السلام منتظر من است، مگر من چه کسی هستم؟! معلوم است که می‌آیم. آمد و با ادب در کنار حضرت صادق علیه السلام نشست. امام علیه السلام فرمودند: شنیدم می‌خواهی خانه‌ات را بفروشی. عرض کرد: بله یابن رسول الله! گفت: چند؟ گفت: کارشناس‌ها خانه من را چهل هزار درهم، یعنی چهار هزار دینار قیمت گذاشته‌اند. چهل هزار درهم، قیمت متعادلی است، مناسب است. امام علیه السلام فرمودند: چند گفته‌ای؟ گفت: صدهزار درهم! فرمودند: بی‌انصافی نیست؟ گفت: نه! یابن رسول الله! عین انصاف است؛ برای اینکه من این خانه را دارم قیمت می‌گیرم، می‌گویند: چهل هزار درهم و من به مشتری می‌گویم: به خدا دلم نمی‌خواهد از این خانه بروم و نمی‌خواهم بفروشم. خانه من دیوار به دیوار امام صادق است و شصت هزار درهم هم قیمت همسایگی امام صادق را به من بدهید؛ و گرنه خانه من صدهزار درهم نمی‌ارزد، چهل هزار درهم می‌ارزد. امام علیه السلام فرمودند: خانه‌ات را به من بفروش! گفت: پول نمی‌خواهم و کلیدش را آلان می‌آورم. فرمودند: نه! ما با مردم حساب معامله بدون پول نداریم، پول می‌دهم، چند؟ گفت: یابن رسول الله! طبق برآورده که ارزیاب‌ها کردند؛ چهل هزار درهم، فرمودند: همان قیمتی که با همسایه‌ات گذاشتی، صدهزار درهم به من بفروش! من چهل هزار درهم نمی‌خرم و همان قیمتی که گذاشتی و گفته‌ی: چهل هزار درهم خانه‌ام است و شصت هزار درهم هم حق همسایگی با امام ششم علیه السلام است. گفت: یابن رسول الله! حداقل پس قیمت خود خانه را بخر، حداقل قیمت خود خانه را، چهل هزار درهم بخر! فرمودند: نمی‌شود! غلام! کاغذ بیاور! نوشتند: خریدار؛ امام صادق علیه السلام و فروشنده؛ فلان کس، قیمت؛ صدهزار درهم. فرمود: امضا کن! با شرمندگی و با خجالت گفت: خودتان می‌گویید، چه کار کنم؟! من که می‌خواهم به شما مُفتی بدهم. علت این هم که می‌خواهم بفروشم، بدھکار هستم و اگر بدھکار نبودم؛ نمی‌فروختم، کسیم نچرخید. فرمودند: مشکلی نیست، امضا کن! ورقه را از امام صادق علیه السلام گرفت و امضا



کرد، امام صادق علیه السلام هم امضا کردند و فرمودند: این ملک شرعاً با امضای تو و من، برای من شد؟ گفت: بله! یا بن رسول الله! قلم را برداشتند و زیرش نوشتند: جعفر صادق علیه السلام ملکی را خرید که شرعاً به صدهزار درهم به ملکیتیش درآمد و پولش را نقد به خریدار داد، به اهل خانه فرمود: صدهزار درهم بیاورید و به این صاحب خانه بدھید! کیسه پول‌ها را آوردن، فرمودند: پول خانه هم نقد به تو رسید. گفت: دیگر رسیده و دارم با چشمم می‌بینم. زیرش نوشتند: خانه‌ای را جعفر صادق علیه السلام به صدهزار درهم خرید و پولش را هم تحويل داد، بعد نوشتند: جعفر صادق علیه السلام این خانه، ملکش را به این شخص واگذار کرد و نامه را به او دادند خواند، گفت: آقا! حداقل بگذار پولش را بردارم و بروم، برای چه خانه را دوباره به نام من کردی؟ فرمودند: ما بی‌تفاوت نسبت به شما شیعیانمان باشیم؟ شما به خاطر همسایگی من، شصت هزار درهم خانه را بالاتر گفتی و من جواب این محبت تو را ندهم؟! هم پول‌ها برای تو و هم خانه برای تو! بودن با قرآن و اهل بیت علیه السلام صد درصد منفعت است. حالا من خودم تجربه عمرم را می‌گویم. من به نظر خودم، آن قدر که خدا خواسته، وابسته به قرآن و اهل بیت علیه السلام نبوده‌ام؛ ولی سراسر زندگی‌ام سودبرگردانی داشته است؛ با اینکه خیلی وابسته نبودم، قوی نبودم، اما این داستان قرآن و اهل بیت علیه السلام است. حرفم تمام!

شب جمعه و زیارت همه اهل بیت علیه السلام و انبیاء و ملائکه از کربلا

شب جمعه است و ما دیگر به نشانه‌های مؤمن نمی‌رسیم، تا اگر خدا خواست، یک وقت دیگر. شب جمعه کجا برویم؟ کجا باید برویم؟ الان امام هشتم علیه السلام، موسی بن جعفر علیه السلام، حضرت جواد علیه السلام، پیغمبر علیه السلام، زهرا علیه السلام، امیر المؤمنین علیه السلام، خود امام صادق علیه السلام، امشب کجا هستند؟ کربلا. چقدر فرشته امشب در کربلاست! چقدر ارواح مؤمنین و مؤمنات کربلا هستند! ۱۲۴ هزار پیغمبر امشب کربلا هستند و همه هم از خدا دستور دارند. کتاب «کامل‌الزيارات» واقعاً از کتاب «كافی» مهمتر است! من با خدا عهد کرده‌ام که این کتاب را از روز اول محرّم، ترجمه‌اش را شروع بکنم و یک آقایی هم به من در تهران گفت: شنیده‌ام که می‌خواهی «کامل‌الزيارات» را ترجمه کنی؟ گفتم: بله! همان‌جا به خانم‌ش زنگ زد و گفت: یک مژده به تو بدهم. این کتاب باعظمت «کامل‌الزيارات» را



-که آن کتاب را می‌شناخت- فلاپی می‌خواهد ترجمه کند، تو چه کار می‌کنی؟ به خانم شدید! گفت: به ایشان بگو که پول پنج هزار جلدش را من می‌پردازم. این کتاب، خیلی کتاب عجیبی است! اینها یکی که گفتم، در این کتاب است.

امشب خدا امر می‌کند که ارواح ۱۲۴ هزار پیغمبر! ارواح مؤمنین و مؤمنات! فرشتگانم! ای رسول من! صدیقه کبریٰ! امیر المؤمنین علیه السلام! امام حسن عسکری علیه السلام! همه برای زیارت حسین علیه السلام من حرکت کنید! حد ابی عبدالله علیه السلام تا کجاست؟! از شما می‌پرسم: در بین تمام زائران امشب و تمام زائرانی که تا سال اول کربلا زیارت شروع شده، شما زائری را می‌شناسید که کیفیت زیارتش مثل زیارت زینب کبریٰ باشد؟!

روضه وداع حضرت زینب علیه السلام با پیکر ابی عبدالله علیه السلام

بچه‌ها، دخترها، خواهرها در روز یازدهم دیدند که عمه در میدان کربلا گشتنی می‌کند. خدایا! عمه ما اگر چیزی گم کرده؛ باید در خیمه‌ها گم کرده باشد، خیمه‌ها را هم که سوزانده‌اند، اینجا دنبال چه می‌گردد؟ آنها ادب کردند و نپرسیدند، اما اگر از زینب می‌پرسیدند: عمه! در این بیابان دنبال چه می‌گردد؟ جواب می‌داد:

گلی گم کرده‌ام، می‌جوییم او را
به هر گل می‌رسم، می‌بوییم او را
اگر بینم گلم در خاک و در خون به آب دیدگان می‌شویم آن را

بالاخره گلش را پیدا کرد. اول کاری که کرد، دست‌هایش را زیر بدن بُرد و به پروردگار توجه کرد: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَلِيل»^۱؛ خدایا! این سر بریده را از ما قبول کن! و بعد به پیغمبر اسلام علیه السلام رو کرد: «وَا مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَذَا حَسَنَيْنٌ بِالْعَرَاءِ، مُؤْمَلٌ بالدَّمَاءِ، مُقْطَعٌ الْأَعْضَاءُ وَائِكُلَاهُ وَبَنَائُكَ سَبَابِيَا»^۲ حسین من، به خودت قسم! نمی‌خواهم از کنارت بروم؛ اما دارند ما را می‌برند. چطوری با تو خدا حافظی کنم؟! می‌خواهم صورت را بیوسم، سرت را بالای نیزه زده‌اند. می‌خواهم بدنت را بیوسم، جای درستی ندارد.

۱. کامل الزیارات، النص، ص: ۱۱۳.

۲. در کتاب «کبریت احرم» ص ۶۸۲ اینگونه آمده است: «اللَّهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا هَذَا الْقَلِيل الْقُرْبَان».

۳. الملهوف على قتل الطفوف، ص ۱۸۰ - ۱۸۱. و ر.ک: مُشير الاحزان، ص ۷۷

